96

و جمع نموده از سخنان اکابر و بطریق سوال و
جواب ادا کرده تا بی مشقت همه آنرا یاد گیرند
و در اعقاب نماز و عبادات این بنده را
بدعای خیر یاد آورند و از ارواح مقدسه
و نفوس منفسه حضرات مجردات ائمه معصومین
بابرکات علیهم الصلوات و التسلیمات امداد و استمداد
میکنم که ثواب این جمع و فایده این ترتیب
باستادان کبار و مشایخ بزرگوار عاید گردد
و این خاکسار بمقدار از جایزه نظیر آن
روزگار و فایده اثر دعای اکابران عا بمقدار
محروم نماند و بالله التوفیق و هو یهدی الی سواء
الطریق سوال اگر پرسند که چه مذهب داری
گویم که مذهب امامیه سوال اگر گویند که چرا
این مذهب را اختیار کرده گوییم زیرا که مذهب
مذهب اهل بیت رسول است صلعم و هر که
مذهب اهل بیت اختیار کند یقین ناجی ...
خواهد بودن زیرا که در حدیث صحیح نقل است
که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل دوستان
اهل بیت من همچو دوستان کشتی نوح است هر که

در کشتی نوح علیه السلام نشست از هلاکت و غرق نجات
یافت و هر که وی ننشست غرق شد و همچنین هر که دست
در اهل بیت زند و بر مذهب و بر روش
ایشان رود و تمسک بدیشان جوید نجات
یابد و از عذاب آخرت ایمن گردد و هر که
نه اینچنین کند زیان کار باشد و بعذاب آخرت
گرفتار شود پس کسانی که مذهبهای دیگر اختیار
کرده اند بیقین اهل نجات نباشند سوال
اگر پرسند که اهل بیت کدام اند گوییم علی و فاطمه
و حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق
و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی
نقی و حسن عسکری و محمد مهدی صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین سوال اگر گویند که بنای مذهب ایشان
بر چیست گوییم بر ایمان و اسلام و نماز و روزه
و زکوة و خمس و حج و جهاد و ایمان تصدیق است
یعنی باور داشتن بدل بانکه خدای عز و جل
موجود است یعنی هستی دارد و واجب الوجود
و قدیم و ازلی و باقی و ابدی و سرمدی
و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و مرید و
کاره و متکلم و عادل و واحد است

جسم وجوهر

و جسم و جوهر و عرض نیست و مرکب و محتاج نیست
و در مکان و در جهت نیست و حلول و اتحاد
بر وی روا نیست و هم ایمان تصدیق و
گرویدن است بفرشتگان خدای عز و جل و
بکتابهای وی و برسولان و پیغمبران وی
و بانکه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب پیغمبر بحق است
و فرستاده خداست و بانکه بعد از نبوت حق
ولایت و امامت امیر المومنین علی بن ابی طالب
راست علیه الصلوة و السلام و بعد از وی امام حسن
بن علی را و بعد از وی امام حسین بن علی را
و بعد از وی امام زین العابدین بن حسین را
و بعد از وی امام محمد باقر بن امام زین العابدین را
و بعد از وی امام جعفر صادق بن امام محمد باقر را
و بعد از وی امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق را
و بعد از وی امام علی بن موسی الرضا را و بعد از
وی امام محمد تقی بن امام علی رضا را و بعد از
وی امام علی نقی بن امام محمد تقی را و بعد از
وی امام حسن عسکری بن امام علی نقی را و بعد از
وی امام صاحب الزمان امام محمد مهدی بن
امام حسن عسکری راست صلوات الله و سلامه علی نبینا و

علیهم اجمعین و این امام محمد مهدی از زمان
وفات پدر خود امام حسن عسکری تا این زمان
موجود است و موجود خواهد بود تا وقتی که
بحکم الهی در رسد امام این زمانه است
و ظاهر خواهد شدن و سبب غایب بودن
وی از خلقان بود از خدای تعالی فرمانده از و
و علم ایمان تصدیق است و گرویدن بانکه
مرگ حق است و زنده گردانیدن
مردگان در گور حقست و سوال منکر و نکیر
حقست و معاد و حشر و حساب یعنی زنده گردانیدن
مردگان بعد از آنکه مرده و پوسیده و ریخته
باشد حقست و صراط و میزان حقست و
بهشت ناجیان و یا گردانیدن عاصیان بهشت
و دوزخ و ثواب […] و عقاب یکی از ان
و عاقبت ایشان حقست و جمله عبادات چون نماز
و زکوة و روزه و خمس و حج و جهاد حق جل
و علا بر مکلفان واجب گردانیده است
و ایمان کامل آنست که این همه را باور
داری و ایمان اجمال آنکه جمله را تصدیق کنی
واجب از اینها که عمل است در عمل آدمی و
اعمال

و ایمان اجمالی گرویدن و باور داشتن است
بدل یا اقرار بزبان به پیغمبر را صلی الله علیه و اله و هر
چیزی که بتواتر معلوم شده و یقین
گشته باشد که این پیغمبر به آن آمده است
و آنرا آورده و از آن خبر داده از نزد خدای
تعالی بگفتن و گرویدن و راست شمردن آن
خبرها چون گفتن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و سایر ماموراته و منهیات
و بزبان عربی چنین بود که اشهد […]
بر من عنده الله محمد رسول الله و محمد […]
و الایمان المفصل هو التصدیق بالله و علم
و کتبه و رسله و الیوم الآخر مع الاقرار باللسان
و تعبیر دیگر گفته اند که الایمان عبارة
عن التصدیق بوحدانیة الله تعالی فی ذاته
و بالعدل فی افعاله و التصدیق بنبوة الانبیاء
و بامامة الائمة المعصومین من بعد الانبیاء
مع الاقرار باللسان سوال اگر پرسند
که کلمه اسلام چیست گویم اینست که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و اشهد ان علیا ولی الله و وصیه سوال

اگر گویند بچه دانستی که خدای تعالی موجود است
گوییم زیرا که عالم را که ما سوی الله است آفریده
و ایجاد کرده بعد از انکه عالم نبود زیرا که
عالم متغیر و گردنده است از حالی بحالی
و هرچه متغیر بود نشاید که قدیم باشد بلکه حادث
بود و چه ما نفسهای خود را که بعضی از عالم است
می بینیم که متغیر است چنانچه از نطفه بعلقه می
اید و از علقه بمضغه و از مضغه بعظام
و از عظام بلحم و از انجا بجد انسانی می رسد
و هر متغیر و گردنده را گرداننده و متغیری باید
زیرا که نزد عقلا معلوم است که هیچ
دری بی درگر و هیچ زری بی زرگر و هیچ بنائی
بی بنا راست نگردد و چنانکه امیر المؤمنین علی
علیه الصلوة و السلام فرموده است که من عرف
نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که نفس خود را
بشناسد بانیکه گردش و انتقالات
خدای خود را آشنا شد یعنی بشناسد
که ویرا خالقی و آفریدگاری هست که واجب
الوجود است یعنی ذاتی که وجود وی از
ذات وی بود و در وجود محتاج بغیر نبود

سوال

سوال اگر پرسند بچه دلیل صانع عالم واجب
الوجود است گوییم که اگر واجب الوجود نباشد
ممکن الوجود بود و بغیر محتاج است پس برای وجود
خود محتاج بغیر بود پس آن غیر که موثر وی است
اگر واجب الوجود است پس واجب الوجود ثابت
شد و اگر ممکن الوجود است وی نیز محتاج
خواهد بود بموثری دیگر پس اگر باز گردد دور
دوری بود و اگر بی نهایت رود تسلسل
لازم آید و دور و تسلسل محال است پس
ناچار بواجب الوجود منتهی شود و این واجب
الوجود قدیم است یعنی وجود او را ابتدا
نیستی نبود وی یعنی نیستی نگرفته است وی را
یعنی هستی وی را ابتدا نبوده و هستی او را
و باقی یعنی هستی وی را نیستی نیست و هرگز نابود
نگردد و ابدی است یعنی هستی وی را نهایت
در زمان آینده و سرمدی یعنی ازلی و
ابدیست که اگر ازلی یا ابدی نباشد
نیستی بر وجود وی سابق باشد یا طاری
شود پس واجب الوجود نباشد چه ذات
واجب الوجود هستی محض است و هرچه ذات

وی متعفی وجود وی باشد عدم بودی باقی نبود
وطاری ایم نکردد والا لازم آید که مقتضی
ذات از ذات تخلف کند واین محال است
وخدای تعالی قادر وتوانا است یعنی کارها از
وی صادر می شود باختیار یعنی اگر خواهد فعلی را
میکند واگر خواهد ترک آن فعل را میکند
وعالم صادر است از واجب الوجود باختیار
زیرا که اگر بایجاب صادر شدی وی اختیار
چون گرمی آتش از آتش هرآینه عالم قدیم
بودی زیرا که فعل موجب هرگز از وی
جدا نگردد سوال اگر گویند که علم خدای تعالی
بچه معنی است گوییم عبارتست از کشف
معلومات و ظهور تمام آنها یعنی همه اشیا
نزد او منکشف است و ظاهر و خاصه کارهای
محکم استوار با فایده و مصلحت که از وی صادر
شده بروجهی که عقول عقلا در آن متحیر است
دلیل علم اوست سبحانه جمیع بودن وی
عبارتست از علم وی بمسموعات و بصیر
بودن وی از علم او بمبصرات چنانکه
واقع است در قرآن وهو السمیع العلیم

وچون خدای تعالی

وچون خدای تعالی عالم وقادر است پس بضرورت
حی خواهد بود زیرا که هر که عالم وقادر است
حی است و دلیل بر آنکه خدای تعالی مرید است
مرید آنست که مکلفان را بطاعات و عبادات
فرموده است واین فرمودن دلیل است که مرید
وخواهنده است طاعات را ونهی کرده است
مکلف را از معاصی واین دلیلست بر
آنکه کاره وناخواهنده است آنرا سوال
اگر پرسند که خدای تعالی متکلم است بچه دلیل
گوییم که بکلام که عبارتست از خلق وایجاد
حروف واصوات در اجسام واین از
امور ممکنه است وخدای تعالی بر ممکنات
قادر است وایجاد حروفها وصوتها کرده
است برای موسی علیه السلام در شجره و
نیز قرآن بدان ناطق است وکلم الله موسی
تکلیما سوال اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی
عادلست گوییم زیرا که اگر عادل نبودی
ظالم بودی وظلم قبیح است وقبیح بر خدای
تعالی محال است زیرا که حکیم است وحکیم
نشاید که قبیح کند سوال اگر پرسند که

و دلیل خدای تعالی یکی است گوییم زیرا که
اگر دو بودی محال لازم آمدی زیرا که
ممکن است که یکی خواهد که جسمی ساکن باشد
و آن دیگر خواهد که همین جسم در همین
زمان متحرک باشد پس اگر فرض کنیم
که مراد هر دو بر آید لازم آید که یک جسم
هم متحرک باشد و هم ساکن در یک زمان
و این محال است و اگر فرض کنیم که مراد هر
دو بر نیاید لازم آید که جسم نه متحرک باشد
و نه ساکن و این نیز محال است و اگر
فرض کنیم که مراد یکی بر آید و مراد دیگری
بر نیاید ترجیح بلا مرجح لازم آید و این
هم محالست بلکه لازم آید که آنکه مرادش
بر نیاید عاجز باشد و عاجز از برای
خدای نشاید پس معلوم شد که خدای
تعالی یکیست و دیگر آنکه صفات خدای تعالی
عین ذاتست نه زاید بر ذات زیرا که
صفات وی صفات کمال است اگر زاید
بر ذات بود هر آینه غیر ذات بود پس
لازم آید که کمال خدای تعالی از غیر بود

دلیل یکی خدای

وعبادات فرموده است و مکلف کرده پس
واجبست که خدای تعالی جزا و ثواب آن را
بدیشان رساند تا ظلم نکرده باشد و آن
مشقت از جهت این مکلفان ممکن نبود
زیرا که ویرا برای تکلیف است و تکلیف مشقت
و رنج است و ثواب راحت دایمی است
با یکدیگر در یکجا جمع نشوند این حاصل نشود
پس واجب است که حق سبحانه ایشان را بعد از فنا
زنده گرداند و ثواب عملهای ایشان
بدیشان رساند پس مطیع را به بهشت
برد و عاصی را بدوزخ و نیز خدای تعالی از آن
خبر داده است چنانکه در قرآن مجید فرموده
کما بدأنا اول خلق نعیده یعنی همچنانکه خلقان را
آفریدیم اول بار همچنان اعاده کنیم و بیافرینیم
دوم بار و خبر خدای تعالی صدق است و راست
سوال اگر گویند چه دلیل صراط و میزان و
پریدن نامها و گویا گردانیدن جوارح و
اعضا و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب
جمله حقست و واقع خواهد شدن گوییم که این
همه امور ممکنه اند و پیغمبر صادق القول
بوقوع اینها خبر داده است و هر امر ممکنی
که پیغمبر صادق القول بوقوع آن خبر داده باشد

وقوع آن واجب بود پس واقع شدن
این امر واجب باشد پس بتحقیق و یقین دانستن
جمیع اصول دین را از توحید و عدل و نبوت
و امامت و معاد بدلیل سوال اگر پرسند
که بر مکلف پیش از نماز چند چیز واجبست
گویم هفت چیز اول معرفت اند و واجبات
او نیز است که اصول دین است و دانستن
آنها را با دلیل دوم طهارتست یعنی پاک
کردن و او بر سه قسم است وضو و غسل و تیمم
و موجبات وضو یعنی چیزی که وضو بسبب آن
واجب شود یازده است ۱ بول ۲ غایط
۳ بادی که از موضع معتاد بیرون آید ۴
خوابی که غلبه کند بر چشم و گوش بحیثیتی که نشنود و نه
بیند ۵ زایل کننده عقل ۶ حیض ۷
استحاضه ۸ نفاس ۹ دست مالیدن
بر مرده سرد شده نا شسته ۱۰ یقین دانستن
حدث و شک کردن در طهارت ۱۱ یقین
دانستن حدث و طهارت و شک کردن
در لاحق ۱۲ واجبات وضو دوازده است ۱
نیت است که مقارن دارد با ابتدای شستن
رو و نیت چنین کند که اتوضأ لاستباحة الصلوة
و لرفع الحدث لوجوبه قربة الی الله یعنی وضو میکنم

از جهت مباح

از جهت مباح شدن نماز و برداشتن حدث برای
آنکه واجبست تقرب بخدا ۲ شستن رو
از محل روییدن موی سر تا برابر ذقن
بدرازی و آنچه فرا گیرد انگشت بزرگ و میانه
به پهنا ۳ شستن هر دو دست از مرفق
تا سرهای انگشتان و ابتدا بمرفق کند که اگر
بعکس بشوید باطل باشد ۴ مسح سر کند پیش
پیش سر را بهمان رطوبتی که باقی مانده
باشد از شستن دست ۵ مسح کند
پشت پاها را از سرهای انگشتان تا بند
ساق و قدم بهمان رطوبت سابق
که اگر آب نو بردارد برای مسح سر یا مسح
پا وضو باطل باشد ۶ ترتیب بجای آرد
بنحوی که مذکور شد که اول رو بشوید بعد از آن
دستها بعد از آن مسح سر کند دیگر مسح پاها
۷ پیاپی بجای آرد افعال را بحیثیتی که سابق
خشک نشده باشد ۸ خود قیام نماید بوضو
که اگر دیگری او را وضو دهد بی عذری
باطل باشد ۹ آب پاک و پاک کننده
باشد و محل وضو نیز پاک باشد ۱۰ آب
مباح باشد پس اگر وضو سازد باب مغصوب
و نیز ایستاده و عالم باشد بغصبیت وضو

باطل باشد ۱۱ آب را جاری کرداند بر عضو
که اگر دست تر کند بمالد بر موضعی که باید شستن
وآب جاری نشود وضو باطل باشد ۱۲ مکان
وضو ساختن مباح باشد که اگر وضو کرد در
مکان مغصوب وعالم باشد وقادر باشد
بموضع دیگر رفتن وضو صحیح ودرست
نباشد و موجبات غسل شش است ۱ جنابت
۲ حیض ۳ استحاضه کثیره ۴ نفاس ۵
دست مالیدن بر مرده سرد شده تا شسته
۶ مردن و واجبات غسل دوازده است ۱
نیت که مقارن دارد بشستن پاره
از سر اگر غسل ترتیب کند ومقارن دارد
بجمله بدن اگر غسل ارتماسی کند نیت چنین
کند اغتسل لرفع الحدث ولاستباحة الصلوة
لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل جنابت میکنم از
جهت بر داشتن حدث ومباح بودن نماز
برای آنکه واجبست تقرب بخدا ۲ بشوید
سر وگردن را ۳ بشوید جانب راست را
۴ بشوید جانب چپ را ۵ تخلیل کند جائی
که آب نرسد بدون تخلیل ۶ حدث نکند
درمیان غسل ۷ خود قیام نماید بغسل که
اگر دیگری اورا غسل دهد صحیح نباشد ۸ [?]
ترتیب

ترتیب بجای آرد چنانکه مذکور شد ۹ آب
پاک وپاک کننده باشد ومحل غسل پاک باشد
۱۰ آب مباح باشد ۱۱ آب را جاری کرداند
بر اعضا ۱۲ مکان مباح باشد و موجبات
تیمم همان موجبات وضو وغسل است که گاهی که
متعذر باشد از وضو وغسل با آنکه آب نباشد
یا بیمار باشد و واجبات تیمم دوازده است ۱
نیت است که مقارن دارد بزدن هر
دو کف دست بر زمین نیت چنین کند که
اتیمم بدلا من الوضوء لاستباحة الصلوة
لوجوبه قربة الی الله تعالی یعنی تیمم میکنم عوض وضو
از جهت مباح بودن نماز برای آنکه واجبست
تقرب بخدا واگر تیمم بدل از غسل باشد اول
چنین نیت کند اتیمم بدلا من الغسل لاستباحة
الصلوة لوجوبه قربة الی الله تعالی یعنی تیمم میکنم
عوض از غسل جهت مباح بودن نماز برای آنکه
واجبست تقرب بخدا ۲ زدن هر دو دست
بر زمین ۳ مسح کند پیشانی را از محل
روییدن موی سر تا سر بینی ۴ مسح کند
پشت دست راست را بکف دست چپ
از بند دست تا سرهای انگشتان ۵ مسح کند
پشت دست چپ را بکف دست راست

۷ دور کردن مانع را مثل انگشتری و زنگیر
و غیر آن ۸ ترتیب بجای آرد چنانکه مذکور
شد ۸ ملالات است یعنی افعال را در عقب
یکدیگر بجای آرد ۹ خاک پاک باشد و محل
تیمم نیز پاک باشد ۱ خاک مباح باشد
۱۱ مکان مباح باشد ۱۲ بهر دو دست
مسح رو کند پس اگر تیمم بدل از وضو باشد
یکبار دست بر زمین زند و اگر بدل از غسل
باشد دو بار دست بر زمین زند یکبار
از برای مسح رو و باری دیگر برای مسح
هر دو دست سیوم زایل گردانیدن و
جدا کردن نجاست است از بدن و جامه
و نجاست ده است ۱ بول ۲ غایط حیوانی
که گوشت او نخورند و او را خون روان باشد
۳ خون حیوانی که او را خون روان باشد
۴ منی از این حیوان ۵ مرداری
که از این حیوان باشد گاهی که او را غسل
نداده باشند ۶ سگ ۷ خوک ۸ کافر
۹ مست کننده ۱ فقاع و آن چیزیست که
آنرا از آب جو میسازند و آنرا ام الخبث
میگویند و غیر آب از اسکو که و غیر نامند
و مطهرات نیز ده است ۱ آب مطلق ۲ زمین

که پاک میکنه

که پاک میکند زیر قدم را و موزه را ۳ آفتاب
که پاک میکند حصیر و بوریا را ۴ استحاله چو گردیدن
نجاست خاک و سگ نمک ۵ انتقال خون
از صاحب خون روان بحیوانی که او را خون
روان نباشد مکیدن همچو پشه و کک و غیر آن
۶ انقلاب همچو گردیدن شراب سرکه ۷
آتش که نجاسات را خاکستر گرداند یا دود
۸ نقصان شدن است همچو شیره که ناقص
میشود برفتن ثلث از جوشش زدن ۹
مسلمان شدن کافر است ۱۰ زیاده نمیشد
چهارم پوشیدن بدن است و واجبست
پوشیدن عورتین یعنی پس و پیش مرد را و
پوشیدن همه بدن مگر رو و هر دو کف
دست و پشت پا زنان و خنثی را و واجبات
ساتر پنج است ۱ آنکه پاک باشد ۲ پوست
مرداری نباشد ۳ پوست غیر ماکول نباشد
و موی او نباشد مگر خز و سنجاب که نماز درو
مباح است ۴ مغصوب نباشد ۵ ابریشم
محض نباشد و زر نباشد مرد و خنثی را
پنجم رعایت وقت است پس وقت
نماز پیشین زوال آفتابست که معلوم میشود
بظاهر شدن سایه بجانب مشرق و وقت

نماز پسین بعد از فراغ از نماز پیشین است
تا غروب آفتاب و وقت نماز شام غروب
آفتابست که معلوم میشود بزایل شدن سرخی مشرق
و وقت نماز خفتن بعد از فراغ از نماز شام است
تا نیمشب و وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق
است تا برآمدن آفتاب ششم رعایت
مکان است و واجبست در وی دو چیز ۱ مغصوب
نباشد و پاک باشد ۲ محل سجود زمین باشد یا
روییده از زمین که نخورند و نپوشند عادتاً
هفتم رعایت قبله است و واجبست در وی
دو چیز ۱ توجه کند بقبله اگر عالم باشد و اگر نه
اعتماد کند بر نشانهای قبله مثل اینکه بگرداند
ستاره جدی را پس شانه راست یا مغرب را
بجانب راست و مشرق را بجانب چپ ۲
ادا کند نماز را بچهار طرف اگر جاهل باشد بقبله
و نشانها پس جمیع آنچه مذکور شد که پیش از نماز
واجبست شصت و یک چیز باشد و اگر بعضی
بدل از بعض است بدین تفصیل واجبات
معرفة الله پنج واجبات وضو دوازده واجبات
غسل دوازده واجبات تیمم دوازده نجاست
واجب الازاله ده واجبات ساتر پنج واجبات
وقت یکی واجبات مکان دو واجبات قبله دو

سوال اگر

سوال اگر گویند که چیزهای که مقارن نماز است
یعنی چیزهای که با نماز می باشد چند است گوییم
هشت است ۱ نیت است و واجبات او
هفت است ۱ قصد بدل ۲ تعیین نماز
۳ وجوب یا ندب ۴ ادا یا قضا ۵ قربة
الی الله ۶ مقارنة با تکبیرة الاحرام ۷ استدامت
نیت تا فارغ شدن یعنی قصد نکند امری را که
منافی باشد مثل ریا و غیر آن و نیت چنین کند
که اصلی فرض الظهر او العصر او غیرهما اداء لوجوبه
قربة الی الله یعنی نماز فرض پیشین یا پسین
یا غیر آنها میگذارم ادا برای آنکه واجبست
تقرب بخدا پس اگر نماز پیشین گذارد اصلی فرض
الظهر اداء لوجوبه قربة الی الله بگوید و اگر نماز عصر
گذارد اصلی فرض العصر بگوید و همچنین ۲ تکبیرة الاحرام
و او رکن است و واجبات تکبیر یازده است
۱ تلفظ کند به تکبیر و بگوید بزبان که الله اکبر
۲ عربی باشد ۳ فاصله نکند در میان تکبیر
مقارن دارد با نیت که اگر فاصله کند باطل باشد
۵ مد نکشد میان دو حرف پس اگر مد کشد
همزه الله را بحیثیتی که استفهام شود باطل باشد
۶ مد نکشد اکبر را بحیثیتی که جمع شود باطل باشد
۷ ترتیب بجای آرد که اگر عکس کند و اکبر الله بگوید

باطل باشد ۷ چنان بگوید که بشنوند ۸ ادا کند
هر حرفی را از مخرج او ۹ جدا کند همزه را از
الله ۱۰ فصل کند همزه را از اکبر پس اگر فصل
نکند باطل باشد سیم قراءت یعنی قرآن
خواندن در نماز و واجبات او شانزده است
۱ خواندن الحمد و سوره است در دو رکعتی
و در دو رکعت اول از غیر دو رکعتی ۲ رعایت
اعراب و تشدید کند بر وجهی که منقولست
۳ رعایت ترتیب کلمات و آیات کند ۴
فصل نکند در قراءت ۵ رعایت وقف
کند در اواخر کلمها پس اگر وقف کند در
میان کلمه یا وقف کند بر هر کلمه بحیثیتی که منافی
نظم قرآنی باشد باطل باشد ۶ بلند خواند
مرد در نماز صبح و در دو رکعتی اول از نماز
شام و خفتن و آهسته خواند باقی ۷
معلوم دارد حمد و سوره را ۸ بسم الله الرحمن
الرحیم گوید در اول حمد و سوره ۹ یک
سوره خواند ۱۰ کامل گرداند هر یک از
حمد و سوره را که اگر بعضی سوره را خواند
صحیح نباشد ۱۱ سوره سجده نخواند ۱۲
قصد کند به بسم الله سوره معینه در عقب
حمد ۱۳ نقل نکند از سوره به سوره دیگر کاهی

که از نصف

که از نصف تجاوز کرده باشد ۱۴ اخراج کند
هر حرفی را از مخرج او ۱۵ عربی باشد
۱۶ آمین نگوید در آخر الحمد و الا باطل باشد
کافیست در غیر دو رکعت اول عوض الحمد
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و واجبات این تسبیح چهار است
۱ مرتب باشد ۲ بپایی باشد ۳ عربی باشد
۴ آهسته خواند چهارم قیام یعنی بر پا ایستادن
در نماز و این رکن است در دو موضع یکی در
تکبیرة الاحرام و دیگر قیامی که بعد از قراءة باشد
قبل از رکوع و واجبات او چهار است ۱
پشت راست بدارد ۲ مستقل باشد
یعنی اعتماد و تکیه بر چیزی نکند ۳ مستقر
باشد یعنی قرار داشته باشد و نجنبد پس
اگر براه رود یا در گهواره باشد نماز صحیح نباشد
۴ نزدیک نهد قدم را بیکدیگر و چون عاجز
باشد از قیام بنشیند و اگر عاجز باشد از نشستن
به پهلوی راست تکیه کند و اگر عاجز باشد به پهلوی
چپ و اگر عاجز باشد بطاق و قفا افتد و
نماز را باشارت گذارد و این قیام
شرطست در نیت و تکبیرة الاحرام و قراءت
پنجم رکوعست یعنی پشت دوتا کردن

در نماز و واجبات او [illegible]
دو تا شدن بحدی که برسد هر دو دست
بزانو ۲ گفتن ذکر سبحان ربی العظیم
۳ بعربی گفتن ۴ فاصله کردن ۵ بیارامیدن در رکوع بقدر ذکر اگر شروع
کند پیش از انتها در رکوع در ذکر یا تمام
کرد آنرا ذکر را بعد از برداشتن سر از رکوع
باطل باشد ۶ چنان گوید که [illegible] ۱
بردارد از رکوع پس اگر سجود در [illegible]
از سر برداشتن از رکوع باطل باشد
بیارامد در رفع راس بحدی که سکون
صادق آید ۹ دراز کرد [illegible] رسیدن
بحیثی که از حد [illegible] بیرون رود
سجود هست یعنی سر بسجده نهادن و در هر
دو سجده واجبست و این سجدتین با هم رکن اند
و واجبات او چهارده است ۱ سجود کند بر
هفت عضو که پیشانی است و هر دو کف دست
و هر دو زانو و هر دو انگشت مهین از پای
قرار دهد اعضا [illegible] اگر [illegible] بر چیزی
قرار گرداند [illegible]
[illegible] که سجده برای درست باشد ۲ مساوی
[illegible] بجای ایستادن پس اگر متفاوت باشد
رمادی ۱۰

ویکی بیش نکوی حق تعالی در قرآن میفرماید که لا خیر فی
کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف
او اصلاح بین الناس و مراد آنست که خیر
نیست در بسیاری از سخن گفتن مردمان مگر در
فرمان دادن در صدقه و فرمودن بکار خیر و
صلح دادن میان مردمان بدانکه زبان از
عجایب صنعت و غرایب قدرت حق تعالی است
که بصورت گوشت پاره ایست و بحقیقت هر
چه وجود دارد از آن بیان تواند کرد بلکه معدوم را
نیز بعبارت آرد و هیچ عضوی از اعضا چنان
نباشد که ویست و از ینست که آفت بسیار
دارد آفت اول گفتن سخنست که از آن مستغنی
باشی و در ضمن آن نه فایده دنیا باشد و نه فایده
دینی و بدین از نیکوی اسلام بیرون رود
چنانکه رسول ع م گفت از امام حسن ع مرویست
اینک سخن بیفایده نگوید و اغلب اهل روزگار
در اکثر اوقات احوال بدین کار مشغول کنند
آفت دوم سخن گفتن در باطل و معصیت چون
حکایت از فسق خود یا فسق دیگران یا از مجلس
شراب یا از مجلس که دو کس در آن نزاع
کرده باشند و بیکدیگر فحش گفته باشند یا از
فحش که مردم را از آن خنده آید آفت سیم

محنت که سبب نقصان درجه شود و این گناه بود
و موجب عذاب شود چنانکه رسول ع گفت گناه باشد
که شخصی سخنی گوید که آنرا چیزی نشمارد و ازان
باک ندارد و آن ویرا ببرد تا بقعر دوزخ و
همچنین گناه باشد که سخنی گوید و ازان باک
ندارد و آن ویرا ببرد تا به بهشت آفت ۴
خلاف کردن و جدل پیش گرفتن بود در سخن
گوید و طرف نقیض گرفتن و خطای مردم در گفتار
ظاهر ساختن روا نبود و اگر در مسئله دینی
باشد در خلوت بر سبیل نصیحت بملایمت گفتگو
باید کرد و رسول ع گفت ایمان مردم تمام نشود
تا آنکه از خلاف دست بدارد و هیچ قومی
گمراه نشدند مگر بسبب آنکه جدل بدیشان راه
یافت آفت ۵ خصومت در مالی که در پیش محاکم
یا جای دیگر کنی بهمه حال اگر بدین بلای عظیم گرفتار
گردی باید جز راست نگوئی و مختصر و ملایم حرف
بزنی و رسول ع گفت هر که بی علم با کسی خصومت کند
در خشم خدای تعالی بود آفت ۶ فحش گفتن و دشنام
دادن است و رسول ع گفت بهشت حرامست بر هر
کسی که فحش گوید و در دوزخ کسانی باشند که
از دهان ایشان نجاست و پلیدی بدوان باشد
و از گندبوی بدان اهل دوزخ نیز بفریاد آیند
وگویند

وگویند اینها کیانند گویند آنها اند که در دنیا سخن
بد و فحش را دوست داشتندی و گفتند نه که
الخبیثات للخبیثین والطیبات للطیبین قرآن است
آری از کوزه همان برون تراود که در وست آفت ۷
لعنت کردن است بر مؤمن و حیوان و جماد و درست
که چون کسی را لعنت کنی چون آنکس مستحق آن نباشد
آن لعنت بر تو گردد و گفته اند که هر که آدمی یا حیوانی
یا چیز را آن چیز گوید لعنت در میان ما و تو بر آنکس
باد که بر عاصی تر است خدای تعالی آفت ۸ شوخی که مدح
ظالمی باشد یا هجو مسلمانی یا دروغ باشد اما اگر
بر سبیل تشبیه گویند که آن صنعت شعر باشد اگرچه در
واقع دروغ باشد حرام نبود زیرا که مقصود ازو
آن نباشد که بدان اعتقاد کنند و چنین شعر در پیش
رسول ع خواندند وی ازان منع نکرد آفت ۹
مزاح و خوش طبعی بود که بافراط انجامد و خوی گردد
اما اندکی ازان گاه گاه برای خوشخوئی نفحات است
و رسول ع گفت من مزاح کنم اما بجز راست نگویم
و گفت کسی باشد که سخنی بگوید که مردمان بخندند و وی
از درجه خویش بیفتد بیش ازانکه از پروین بزمین
افتد آفت ۱۰ ریشخند کردن و خندیدن بر کسی
و تقلید وی کردن در آواز و سخن رسول ع
گفت چرا باید بخندد کسی از مثل آن میکند و گفت
از خود مثل

کسانی که بر سخن مردم کنند و بر مردمان خندند
روز قیامت در بهشت باز کنند و ایشان را گویند
بیایید چون بیایند باز پوشانند چون باز گردند
باز خوانند و در دیگر گشایند چون بیایند باز
پوشانند و چون مکرر چنین بینند دانند که با ایشان
استهزا و استخفاف میکنند غم و اندوه ایشان را فرا
گیرد بعد از آن هر چند بخوانند دیگر نروند باید که
بر مسخره خندیدن و با کسی مزاج کردن که وی را بد نماید
حرام بود آفت ۱۱ وعده دروغ دادنست رسول ا
گفت هر که در وی یکی از سه چیز بود منافق بود اگر چه
نماز کند و روزه دارد چون سخن کند دروغ گوید و چون
وعده دهد خلاف کند و چون امانت سپارند خیانت
نماید و وعده چون فرصت آن را باید بجای آورد
و ادا کرد پس خلاف وعده کردن نباید دیدست
آفت ۱۲ دروغ گفتن است و آن از گناهان
بزرگست رسول ع گفت دروغ دریست از
درهای نفاق و گفت دروغ رزق و روزی را
کم کند آفت ۱۳ سوگند بدروغ خوردن است
و ضرر آن هم در دنیا برسد و هم در آخرت آفت ۱۴
غیبت و غیبت کردن آفت ۱۵ بهتان کردنست
چنانکه گذشت [illegible]
[illegible]
روضه پنجم

روضه پنجم در فضیلت و علت گزیدن و خلوت
گزیدن در خبر است که پیغمبر ع گفت زود باشد که بیاید
بر امت من زمانی که دین هیچ دینداری را سلامت
نماند مگر دین آنکس که فرزندان خود را از دنبال
خود انداخته از این کوه بآن کوه بگریزد چنانکه
روباه از ترس سگان شهر و ده بچگان خود را
از دنبال خود انداخته از کوهی بکوهی میگریزد و
باد آن بر نمی آید و چون آن زمان بیاید عزب بودن
و اختیار نکاح نکردن حلال و مباح شود گفتند یا
رسول الله ما را بسنت نکاح امر کرده گفت آری
ولیکن چون آن زمان شود هلاک مرد در دست زن
و فرزندانش باشد و اگر زن و فرزند نداشته
باشد در دست پدر و مادرش باشد و اگر پدر
و مادر نداشته باشد در دست خویشان دیگرش
باشد و اگر خویش نیز نداشته باشد در دست
همسایگان اش باشد و اگر همسایه نداشته باشد
در دست آشنایانش باشد گفتند چگونه هلاک
مرد در دست ایشان باشد گفت چنین که زن
و فرزندان از وی نفقه خواهند و کسب آن
بدروغ و معصیت میسر نگردد و سرزنش کنند
او را بر تنگی معاش و تکلیفش کنند آنچه طاقت
آن ندارد تا آنکه بمورد هلاکش بیندازد

وگفت بگریز از مردم چنانکه از شیر درنده میگریزی
وچون معروف کرخی از امام جعفر صادق علیه السلام نصیحتی
خواست گفت آشنا کم گیر گفت زیاده کن ای فرزند
رسول خدای گفت از آشنایان نیز بیگانه شو و
رویت که هر که انس گیرد با خدا وحشت گیرد از
خلق یکی از بزرگان را چشم فی الجمله ضعفی وفتوری
بهم رسید پرسیدند که از چه بهم رسید گفت از نگاه
کردن در ابلهان و احمقان و جالینوس حکیم گوید چنانکه
بدن را تب میباشد روح را نیز تب میباشد و تب
روح دیدار ابلهان و احمقان باشد و یکی از بزرگان
حاتم اصم را گفت از من چیزی بخواه گفت الخواهم
که نه تو مرا بینی و نه من ترا و فضیل عیاض گوید منت
عظیم دارم از کسی که بر من بگذرد و سلام نکند
وچون بیمار شوم بدیدن من نیاید بدانکه علما را
خلافست در آنکه عزلت گرفتن فاضلتر بود یا اختلاط با
مردم بودن بعضی برانند و بعضی برین آمانند سبب
حق آنست که عزلت را فواید است و مضار و شهرت و معاشرت را
نیز فواید است و مضار پس نظر بحال هر که فواید
غالبتر و برا معاشرت بهتر و نسبت بحال هر که
فواید عزلت غالبتر و برا عزلت اولیتر و
فواید عزلت شش است ۱ فارغ البال بودن
برای ذکر و فکر که بزرگترین عبادات است ۲
امان یافتن

امان یافتن از معصیت بسیار ۳ از فتنه و تعصب
وخصومت خالی بودن که گفته اند السلامة فی الوحدة
۴ آنکه از شر مردمان و مکان بد و غیبت ایشان و ریا
خلاصی یابد ۵ آنکه از دیدن دیدار متکبران و احمقان
برهد ۶ آنکه طمع مردمان از وی و طمع وی از مردمان
گسسته شود و آفات عزلت که فواید شهرت هم از آن
مفهوم شود شش است ۱ ماندن از علم آموختن و تعلیم
کردن ۲ محرومی از منفعت گرفتن بسبب کسب و منفعت
رسانیدن به انفاق بمستحقان و عیالان خود ۳ سیم
مهجور شدن از جهاد نفس بسبب تحمل و آزار خلق
وحلم ورزیدن ۴ احتمال غلبه وسواس و نزهت
دل از ذکر و ملال طبیعت و به اختلاط خلق آن رفع
شود ۵ از ثواب عیادت بیمار و پیروی جنازه
و زیارت مومنان محروم گشتن ۶ از فضیلت
تواضع با خلق بی بهره شدن و بیم تکبر نیز باشد
وچون کسی عزلت گرفت باید که قصدش آن بود
که مردم از شر وی بیاسایند نه وی از مردم و از
اولیا و اکابر دین فرار اختیار نکند مذموست نظم

[illegible]
بفعل آور خلاف خواهش نفس

اگر شهرت بجوید عزلتی شو
وگر عزلت بجویی شهرتی شو

ولیکن نشستن از تعطیل نشناس
اما اینست
بتر بود و فریبی ماند از خواب بیدار
سببی از خوابیدن به از بیداری
از الحذر وار
مدان مخصوص کاری رستگاری
زهد صاف و ورد و بیش
سببی در ترک کاهد زین بنیان
سببی در ترک ... کسب ... بمقصد راه

فصل بیست و نهم در فضیلت نکاح و فرزندان

قوله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و
امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله
واسع علیم ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی
یغنیهم الله من فضله یعنی زن بیارید مردان بی زن را
و بشوهر دهید زنان بی شوهر را و صالحان بندگان و
کنیزان خود را اگر مفلس تنگدست باشند غنی گرداند
حق تعالی ایشان را از فضل خود بقناعت یا باجتماع
روزی دو کس در یکمنزل یا برکت در رزق
یا از دیاد آن و خدای تعالی داناست بحال بندگان
و باید که عفت ورزند از زنا و خود را نگه دارند
از آن و باز دارند خود را اگر نمی یابند اسباب نکاح را
از مهر زن و خورش و پوشش و مسکن و سایر ما یحتاج
وی تا آن زمان که بی نیاز گرداند حق تعالی ایشان را

از فضل

از فضل خود بدانکه اگر نکاح مانع شود آدمی را از تحصیل
علم و کمال ضروری و موقوف و واجب کردن آن فرض
نباشد و همچنین اگر بسبب نکاح در دروغ و حرص و بخل
و حرام و حسد و غیبت افتد که هر یک بدتر از زناست
نکردن آن بهتر بود و علاج دفع شهوت و جماع در این
دو صورت بریاضت و روزه گرفتن و کم خوردن توان
کرد **نظم** از غربی چون شود دست کار تنگ

زن بطلب در ره ایمان ملنگ
چون شهوت میل زنا هوشش
میل بتزویج کن و زن بیابد خوش
زن که بود مایل خورد و لباس
روی بپیش که بود ناسپاس

مار به است از زن ...
ور ببینی روی او از دیدن روی شیطان
لیک زن خوی خوش و نیک ذات
نفع دهد بیش ز آب حیات

در خبر است که پیغمبر گفت هر که نکاح کرد نصف دین خود را
از غارت شیطان نگاه داشت بر وی است که آن نصف دیگر را
نگاه دارد و بدترین مردگان آنانند که عزب میرند و
گفت چهار طایفه باشند که ایشان را لعنت کند خدای تعالی
از فوق عرش و فرشتگان آمین گویند ا آنکه با قدرت
زن نخواهد و کنیزک نخرد و تا او را فرزند نباشد ا آنکه

مردی که خود را بزنان مانند کند وخدای تعالی او را مرد آفریده باشد
٣ زنی که خود را بمردان مانند کند وخدا او را زن خلق
کرده باشد ٤ آنکس که درویشان را معطل گذارد و
حق ایشانرا با ایشان ندهد وگفت که در باب نکاح
در بند مال مباش زن دیندار را طلب کن چه در زن
ایمان واصل وعفت می باید نه مال وجمال که آن هر دو
زوال یابند وبزرگان گفته اند که زن باید که شهوت
نشان باشد نه شهوت انگیز حکایت گویند بر سبیل مزاح
که شخصی زنی آورد بسی کریه منظر وناخوش روی روزی
زن از وی استفسار نمود که از خویشان ویاران تو
به که روی باید نمود وبه که باید ننمود مرد گفت بمن روی
منما وبهر که خواهی بنما یکی از روی ترحم بر من دوم
برای حفظ غیرت خود را زیرا که چادر تو بجاست
وحجاب تو بیجا وچون حق تعالی گفت یخلق ما یشاء
یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور
یعنی می آفریند آنچه میخواهد خدای تعالی می بخشد بهر که میخواهد
دختران میدهد وبهر که میخواهد پسران وگفت ویجعل من
یشاء عقیما ومیگرداند هر کرا میخواهد بی فرزند پس باید
که اگر پسر دهد واگر دختر واگر هیچ یکرا ندهد همه را مصلحت
دانی وبحال باشد در خبر است که پیغمبر ع گفت که از
جمله خیرات که ثواب آن پس از مرگ منقطع نشود دعای
فرزند صالح است در حق پدر وگفت عیسی ع بقبری
بگذشت

بگذشت که صاحب آن از عذاب میگریستند سال دیگر بر آن بگذشت
ویرا از عذاب رسته یافت گفت خداوندا این مرده
چه کرد که از عذاب برست حق تعالی وحی فرستاد که از وی
فرزندی مانده بود صالح بالغ شد راهی را از سنگ و
خار پاک ساخت ویتیمی را در کنف رحمت خود جا داد
ویرا بدان بخشیدم وگفت میراثی که خدا از بنده مؤمن
خود میبرد فرزندیست که پس از مرگ پدر بندگی خدا کند
وگفت هر کرا چهار فرزند شود وهیچ را بنام من
نخواند پس بتحقیق که مرا آزرده کرده باشد ومرویست
که افلاس وپریشانی راه نیابد بخانه که در وی
محمد واحمد نام یا علی نام یا حسن نام یا حسین نام
یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا فاطمه نام از زنان باشد
ومرویست که نیکبخت آنکس است که نمیرد تا آنکه فرزندی
صالح به بیند که از وی بر پس ماند ومرویست که حق تعالی
پدر را برحمت کند برای مهربانی وی بر فرزند خود
ویکی از امام جعفر صادق ع پرسید که با که نیکی کنیم گفت
با پدر و مادر گفت گذشته اند گفت نیکی کن با فرزند خود
وگفت دوست دارید طفلان خود را ورحم کنید بر ایشان
بجز این نمیدانند که شما روزی میدهید ایشانرا
وگفت هر که ببوسد فرزند خود را ویرا حسنه بود و هر
که فرزند خود را شاد گرداند حق تعالی ویرا روز قیامت
شاد گرداند وهر که فرزند خود را قرآن یاد دهد مادر

دو حله

و پدران فرزندان را بخوانند در آخرت و ایشانرا

بهشت پوشانند که از نور آن روی اهل بهشت روشن

شود و روایتست که ابراهیم خلیل ع گفت خداوندا مرا دختری

روزی کن تا پس از من برای من بگرید و ماتم گیرد و

در خبر است که هر که را سه دختر و یا سه خواهر

عیال گردد بهشت ویرا واجب شود و گفتند یا رسول

الله اگر دو و یکی باشد آن ثواب را حاصل میکند یا نه

فرمود اگر یکی هم باشد آن ثوابرا بیابد و گفت چندان

جبرئیل ع سفارش زنان بمن کرد که پنداشتم که مگر

طلاق ایشان را روا نمیدارد تا آنکه از ایشان کار بدی سر زند

حکایت آورده اند که یکی از بزرگان دین از نکاح

حذر میکرد شبی در خواب دید که قیامت بود و خلق

در رنج تشنگی مانده بودند و گروهی اطفال قدحهای

سیمین و زرین بدست داشتند و آب میدادند

گروهی را پس آب خواست ویرا آب ندادند

گفتند ترا در میان ما هیچ فرزندی نیست پس چون از

خواب بیدار شد در وقت نکاح کرد

نظم

چون که کسب کمال کردی تو ::

زن بیاور چرا که مردی تو ::

فضل و کمال کس به جا بود

مرد نا کرده علم و فرزند ...

...

چون کسی زن بگیرد ...

زنان فرزند را

زنان فرزند را مهمل چاسل

در ره آخرت مشو کاهل

چون که کشتی بکشتی راه نما ...

دار و ... ایشان ...

ان یکی خانه و عیال است و ان دگر جسم جان مال است

و آن چون ... زینهار ...

... فرزند ...

فصل سی ام در فضیلت عدل و مذمت

ظلم و آیین سلطنت قوله تعالی قل اللهم مالک الملک

تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء

وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل

شیء قدیر یعنی بگو ای محمد که خداوندا پادشاهی

صوری و معنوی و سلطنت ظاهری و باطنی تراست و

متصرف در آن توی عطا میکنی آن بهر که میخواهی و

میستانی آنرا از هر که میخواهی و ارجمند می سازی

هر که را میخواهی چون محمد و پیروان او و بیقدر می

سازی هر که را میخواهی چون ابو جهل و تابعانش و

بدست قدرت تست خیر و نیکی و شر و بدی را

بکار تو راه نیست و بدرستی که تو بر هر چه خواهی

توانائی

نظم

... سلطنت و ...

...

جمله بدست کرم حق بود ⁂ مالک عالم حق مطلق بود

هرچه گواهی بود از روی خواه ⁂ زانکه جز او نیست اله و پناه

هرچه بجز خیر بود نیست شر ⁂ سود ده از نفع بود نیست ضر

شر چه بود دیده ناقص بهین ⁂ واجب و اثر نبود دین بهین

چونکه خدا را تو بدانی شناس ⁂ معنی خود معنی جنس و زخود رها

معنی خود خدا است بیستی و زخود رها ⁂ بمعرفت نیست

کیست شه انکس که خداوان بود ⁂ روز و شب از در خدا خوان بود

چاه نشان زو بدل خویش چه ⁂ ... سیاه ... ان

در دم دیوان شو در روی دردی ⁂ ... ظلم مکن

سعی هی این رنبی عدل کمن ظلم مکن ⁂ ...

ورنه پس از مرگ ندا است کشتی ⁂ بار زین خود نیست تا خوشی

در خبر است که پیغمبر ع گفت که عدالت یکساعت
یا یکروزه بهتر است از شصت ساله عبادت
زیرا که از نور عدل سلاطین ظلمت ظلم از زمان
رفع شود و زهاد و عباد و رعایا را جمعیت خاطر
افزون گردد و با فراغ بال روی در عبادت
و طاعت نهند و فراخور حال خود انفاق و
خیرات کنند و امر بمعروف و نهی از منکر
نمایند و شکر نعمای نامتناهی الهی بجای آرند
و از آن فیض عام و بهره تمام به پادشاه
رسد که

رسد که شصت ساله طاعت برسد و گفت از عدل برپا
و برجاست آسمان و زمین و سلطان عادل سایه
خدا است در زمین و گفت که عدل شیرین تر است
از شهد و نرم تر است از روغن تازه و خوشبوتر
است از مشک و مرویست که عدل از هر که باشد
خوبست و از امرا خوبتر و ظلم بد است از هر که باشد
و از سلاطین بدتر در خبر است که از رسول
پرسیدند که یا رسول الله روز قیامت همه امتان
را شفاعت تو از دوزخ بیرون کنند گفت آری
مگر هفت گروه را که ایشان جاوید در آتش دوزخ
بمانند و از شفاعت من محروم باشند اول حاکمی که
بر رعیت ستم کند دوم کسی خون بناحق نماید سیم
مسکینان و درویشان از وی آزار بینند و جفا کشند
چهارم آنکه شراب خورده باشد و بی توبه بمیرد پنجم آنکه
رباخوار بود ششم آنکه عاق پدر و مادر باشد هفتم
بخیل و ممسک بود و مرویست که کفاره گناهان
بزرگ بفریاد مظلوم رسیدن و داد وی از ظالم
گرفتن است و رسول ع گفت هر که یاری کند مومن را
یاری کند خدای تعالی ویرا در دنیا و در آخرت و گفت
سلطان عادل را هر روزی چندان عبادت
باسمان برند که برابر عمل جمله رعیت وی بود و هر
نمازی که وی کند با هفتاد نماز دیگران برابر بود

به نقصان

ودر روایت که هر که ظلمی کند وستمی نماید مؤاخذ شود یا
مال یا به نقصان نفس یا به نقصان فرزند ودر روایت که
هر که خشنود سازد سلطان را بگفتن سخنی یا بکردن
کاری که خدای تعالی بدان راضی نباشد پس تحقیق
که از دین اسلام بیرون رود وگفت هر که تازیانه
از پیش زین پادشاه ظالم بیاویزد روز قیامت
حق تعالی آنرا اژدهایی کند از آتش درازی وی
هفتاد گز ودر گردن او اندازد وویرا بگزد تا خلق
از حساب برهند ودر روایت که روز عدل که داد
مظلوم از ظالم بستانند کار بر ظالم دشوارتر بود از آنکه
در روز جور بر مظلوم
ستمگر که ستم کرد بنشست
نبید رشت که بر گردن او بماند رنج بکشد
در خبر است که پیغمبر صلعم گفت که درهمی که سلطان بظلم
وستم از کسی بستاند ثواب آن بیشتر است از
برای مظلوم از شصد هزار درهم که در راه خدای تعالی
تصدق کند وگفت هر که ظالمی را بگوید که عمرت
دراز باد چنان باشد که در خرابی بنای اسلام
کوشیده باشد وگفت هر که با رعیت رفق وملایمت
کند در قیامت با وی رفق وملایمت کند وامیر
عادل را دعا کرد وگفت بار خدایا هر والی
که با رعیت نرمی کند با وی نرمی کن وهر والی
که با رعیت درشتی کند تو با وی درشتی کن
ودر روایت

ودر روایت که گفت بپرسید از فریادی ستم دیدگان وگفت
رحم کن بر زیردست خود وبخشای بروی تا زبردست
تو بر تو بخشاید وگفت نبخشاید خدای تعالی بر کسی که
بر خلق نبخشاید وگفت چون خدای تعالی بزماندهی
نیکوئی خواهد که کند ویرا وزیری کرامت فرماید
راست گفتار ودرست کردار که اگر قواعد عدل
فراموش وی شود پادشاه یاد آرد واگر در یاد وی
بود در کردن آن ویرا یاری کند وچون با امیری نخواهد
که نیکوئی کند ویرا وزیری دهد که اگر قوانین رعیت
پروری از پادشاه رود وپادشاه بیاد آرد واگر
در یاد وی بود در کردن آن ویرا از عیب ویاری
ننماید پس بنا بر اول وزیر مأخوذ ومشتق از
موازرت بود بمعنی معاونت وچنین کسی بهترین
مسلمانان بود از روی ثواب چنانکه پیغمبر صلعم
گفت بسیج مردی نیست از مسلمانان که بزرگ
تر بود اجر وثواب او از وزیری که پادشاه
وفرمان روای قومی بود که فرمان وی برد وویرا
بفرمان برداری خدای تعالی خواند وبر تقدیر
ثانی مشتق ومأخوذ از وزر بود که بمعنی هم
سهم وشریک بود در وزر ووبال با سلطان
وگفته اند چون وزارت را قلب کنی ترازو شود
پس وزیر باید که چون دو کفه ترازوی عدل

راست قلم و راست گفتار باشد و گفته ظرف التفاتش
بسلطان باکفه ظرف التفات با رعایا برابر بود
و گفته اند که ظالم را از آن ظالم گویند که چون سر
بر گریبان عدم فرو برد بغیر از الم بوی چیزی نماند
پس پادشاه باید که مضمون ان الله یأمر
بالعدل والاحسان را مع ما سبق منظور دارد
و بمفهوم اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا
بالعدل عمل نمایند و از تهدید الا لعنة الله علی
الظالمین بیندیشد و از جاده قویم عدالت
و انصاف و رعیت پروری انحراف نورزد و از
صراط المستقیم اطاعت شریعت نلغزد تا شجره
سلطنت وی ثمره رحمت بار دهد نه آنکه بار لعنت
در کنار نهد چون مقرر است که الناس علی
دین ملوکهم و گفته اند که مردم بی روی زمان
بیشتر از آن کنند که بپدران خود را و یکی از پادشاهان
دانا میگفته است که زمان ماییم پس در ثواب
هدایت و عذاب ضلالت ابنای زمان ملک
خود پادشاه شریک باشد و مقرر است که هر که
بدعتی نکند بیرون آرد تا قیامت هر که بدان
عمل کند وی با او در آن شریکست و همچنین
هر که سنت نیکی میان مردم گذارد پس
مر او راست مزد آنکس که بدان کار کند

تا انقراض عالم

تا انقراض عالم و با وجود اعتقاد بقیامت و کتاب
یقین که جانب هدایت را رعایت نخواهد کرد
و رواج دین نخواهد داد و نشان آن باشد که پاک
چشم و پاک دامن بود و همه ملک را خانه خدا قرار
دهد و خود را کدخدای آن شمارد شعر

[illegible]
[illegible]

و داد رعیت پروری و خردمندی و عاقبت
اندیشی باشد و خود را به رعیت محتاج‌تر
از آن داند که رعیت را بخود شعر

رعیت چو بیخند و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

در هر شهری مدرسه بنا کند و خانقاهی بسازد
و در مدرسها معلمان فاضل تعیین کند و در خانقاه
درویشان کامل بر مسند ارشاد تمکین دهد و
هر دو فریق را آنچه لازم است از وظایف و اسباب
مایحتاج از وجه حلال و از ممر بی‌شبهه مهیا کند و برساند
تا با خاطر جمع طلب علم کنند و به راه سلوک روند و عزیمت
هر دو طایفه را واجب و لازم شمرد تا به برکت
آن و اثر دعای ایشان کار دنیا و آخرت وی
چنانکه باید و شاید روی در ترقی و تزاید نهد

و اسرار باب الدول ملهمون هویدا شود و زنهار
و دیدار این گروه راغب باشد که خیر الامراء
من زار العلماء حدیث مصطفوی است
و ان رایت الامیر فی باب الفقیر فنعم الامیر
و نعم الفقیر کلام مرتضوی است و در حفظ اوقاف
و صرف آن بر محال آن سعی ~~نماید~~ بلیغ نماید
بلکه خود نیز موقوفات بران بیفزاید و متصدی
متقی برای اصلاح آن مقرر کند و قاضیان
و محتسبان و مفتیان دانا و صالح و متقی
برای تقویت شرع و حمایت دین در هر ملکی
معین کند و طوایف مختلفه را که در بلاد وی
وی ساکن باشند اهانت و آزار نکند بلکه
بلطف و احسان بربقهٔ اسلام در آورد
و در ادای عبادت بقدر طاقت خود را
معاف ندارد و بمشورت خردمندان کاری
نکند که و شاورهم فی الامر امر است و اگر گناهی
هم کند پوشیده و پنهان دارد و از ظالم
گریزان و از خداترسان باشد و در تعمیر
مسجد و پل و سایر خیرات جاریه تجویز و تقصیر
نکند تا امیران و منعمان دیگر نیز بوی اقتدا
کنند و از مستی روز و شب اجتناب کند
تا از مستی غفلت نیز برهد که زوال عقلی

بزرگ

عقل بزرگ ترین زیانهاست و خود را چون طبیب
داند و چون مجموع ملک خود را چون شخصی بیمار
شمارد و بدانکه که از سنت معالجه نیاید پس
مزاج ملک از حال اعتدال بیفتد و روی
در خرابی نهد و در وقت سکرات معالجه سودی
ندهد و ندامت منفعتی نبخشد و این خسران
دنیا و آخرت بود و با رعایا که بمنزلهٔ اعضا و
جوارح و فرزندان و خادمان ویند مهربان باشند
و ایشان را دوست دارد و از احکام حکام
و وزرا و از احوال ایشان هیچ وقت غافل نشود
و جاسوسان مدام بولایت دشمنان فرستد تا
از تدبیرات و کار و بار و قوت و ضعف ایشان
باخبر باشد و باید که در بند آسایش خلق باشد
و نه در بند آسایش خویش و چه بدتر از آنکه یک
تن در راحت بود و بسبب آن هزار تن در مشقت
باشند آورده اند که روزی نوشیروان با یاران
خود مجلسی داشت که یاد از بهشت برین میدادند
مقربان زبان بمدح گشودند و گفتند چه محفل عالی
و چه مجلسی خوبیست کدام لذت را ازین خوشتر
توان گفت و کدام روز را بهتر ازین نامید
نوشیروان چون این بشنید بگفت ازین همه
بهتر و نیکوتر آن زمان بود که در آن دولت

دیوان کنم و داد مظلومی از ظالمی فرستانم همگی
ویرا بدان بستودند و آفرین کردند و باید بلند
همت و جوانمرد باشد و با همه کس نیکویی کند تا
همه کس ویرا دوست دارند که گفته اند انسان
بندهٔ احسان است و انتظار ارباب حاجات را
بر درگاه خود سهل نشمرد و بلکه عظیم شمرد و در قضای
آن بتعجیل کوشد و بفرماید تا در مجلس وی کتب سیر
و تواریخ محتوی و مشتمل بر کیفیت حالات ملوک
ماضیه بخوانند تا از اوضاع ظالمان عبرت گیرد
و از اوصاف عادلان پند گیرد و به بیهوشانی
دنیا راه برد و نگذارد که مطربان و ندیمان
مغنیان
و مغنیان در ساز و سرود و مزاح افراط کنند
و به چاکران و سپاهیان با صلابت و مهابت
براه رود و با حکیمان و دانایان با تواضع و
و با درویشان کامل و پیران واصل با ادب
سلوک کند و سلطنت برای مصلحت دین و حفظ
نظام ملک کند نه برای حظ نفس خود و بفرماید
تا از بیوه زنان و یتیمان و جمعی که قوت یکساله
برای خود و عیالان خود نداشته باشند مال خراج
و عشر نگیرند که دعای خیر ایشان بیشتر از آن
نفع دهد و از غصب اموال الخلق خصوصاً
درویشان اگرچه ویرا در کار باشد احتراز کند
واز نفرین ایشان

و از نفرین ایشان بیندیشد که تیر دعای مظلوم را
قوس گردون سپر نتواند شد **حکایت** آورده
اند که پیرزنی در جوار خانهٔ پادشاهی خانه داشت
و پادشاه را همسایگی او خوش نمی افتاد روزی
پیرزن غایب بود پادشاه بفرمود تا خانهٔ ویرا
خراب کردند و داخل کوشک پادشاه کردند چون
پیرزن باز آمد و آن حال مشاهده کرد وقت سحر که
نوبت بار مظلومان است روی بخاک نهاد که پادشاها
اگر من غایب بودم تو خود حاضر بودی چرا گذاشتی
تا خانهٔ من خراب کردند فی الحال آنمقدار زمین که
خانهٔ پیرزن بود با عمارت و فرش و اسباب
پادشاهی بزمین فرو رفت و نقلست که روزی
پادشاهی دانشمندی را گفت که مرا پندی ده
آن بزرگ فرمود که جای لایق نصیحت و در خور گفتگو نیست
شخصی که گاهی مبلغی بیموقع از مظلومی بگیرد و گاهی
پس از آن بیجا بظالمی بدهد که گرفتنش و دادنش
هر دو جور و ستم و کدام امیر تواند که درین ورطه بیفتد
و باید بداند که معدلت را که قوام مملکت در آنست
چند شرطست **اول** آنکه اصناف خلق را با یکدیگر
تکافی دارد زیرا که چنانکه مزاجهای معتدل
به تکافی چهار عنصر حاصل آید اجتماعات معتدل
نیز به تکافی چهار صنف صورت بندد اول

اهل قلم مانند ارباب علوم و اصحاب معارف و فقها و قضات
و کتاب و حساب و مهندسان و منجمان و اطبا
و شعرا که قوام سعادت دین و دولت دنیا بوجود
ایشان بود و وجود ایشان در عالم بمثابه آبست
در طبایع دوم اهل شمشیر اند مانند مجاهدان
و غازیان و سرحدنشینان و سپهداران و شجاعان
و اعوان ملک که نظام عالم بتوسط ایشان بود و وجود
ایشان در اجتماعات بمنزله آتشست در طبایع
سیم اهل معامله چون تاجران که بضاعات و متاعها
از افقی بافقی برند و چون محترفه و ارباب صناعات
و پیشه‌ها و جامعان خراج که زندگانی نوع انسانی
بی تعاون ایشان ممتنع بود و وجود ایشان در ان
بر جای هواست در طبایع چهارم اهل مزارع و برزگران
و دهقانان و اهل حرص و فلاحت که قوتهای
همه جماعت مرتب دارند و بقای اشخاص بی
مدد ایشان محال بود و وجود ایشان در ان چون
خاکست در طبایع و چنانکه از غلبه یا نقصان
احدی از عناصر مزاج از اعتدال بیفتد و اختلال
ترکیب لازم آید همچنین از افراط و تفریط
در التفات با حدی ازین طوایف اجتماعات
معتدل خللی پذیرد پس در سلوک با هر فردی
از افراد هر طایفه در خور استعداد و استحقاق
آن رتبا

آن مرتبه تعیین کند و این شرط دوم بود در معدلت
چنانکه خیران بطبع را که خیر ایشان بغیر متعدی
بود و خلاصه آفرینش اند و در جوهر مشاکل رئیس
اعظم بود از همه نزدیکتر دارد و در تعظیم و تکریم
ایشان دقیقه مهمل نگذارد و ایشان را رؤسای
باقی خلق سازد و کسانی را که بطبع خیر باشند
و خیر ایشان بغیر تعدی نکند عزیز دارد و در انوار
خود مزاح العله گرداند و کسانی را که بطبع نه خیر
باشند و نه شریر ایمن دارد و بر کسب خیر تحریض
فرماید تا بقدر استعداد خود بکمال برسند
و کسانی را که شریر باشند و شر ایشان متعدی نبود
تحقیر و اهانت نماید و بمواعظ و زواجر ترغیبات
و ترهیبات تادیب کند تا طبع خود گذارند و بخیر
گرایند و کسانی را که بطبع شریر باشند و شر ایشان
متعدی بود و ایشان خسیس ترین خلق باشند
و در رذل و ذلیل ترین موجودات باشند و ضد طبیعت
رئیس و مقابل صنف اول اند آنچه قابل اصلاح بود
اصلاح باید کرد و الا از شر منع باید نمود و آنچه
قابل اصلاح نبود اگر شر ایشان شامل و عام
بود و در دفع شر ایشان که مراتب متفاوت
دارد موافق شرع باید کوشید و در قطع اعضا
و قتل نفس که برهم زدن و ضایع نمودن

مصنوع و مخلوق و حکیم علی الاطلاق است تعجیل نباید
کرد و آن سهل نباید شمرد که بعد از پشیمانی
اصلاح و خیر آن میسر نگردد و شرط سیم آن بود
که چون از نظر در تکافی اصناف و تعدیل مراتب
فارغ شود مساوات میان ایشان در قسمت
خیرات مشترک مرعی دارد و استحقاق و استعداد
نیز در آن اعتبار کند و خیرات مشترک سلامت
بود و اموال و کرامات و آنچه بدان ماند و چون
از قسمت خیرات فارغ شود محافظت آن
خیرات کند و نگذارد که چیزی از آن از دست
کسی بیرون کنند بروجهی که از آن وی را یا مدینه را
ضرری رسد و باید که پادشاه اندیشه کند که
اگر شبانان در ایشان در حق گوسفندان و
اسبان وی تقصیر کنند و تکاهل ورزند و به گرگ
و دزد دهند و بر سر اندک چیزی بکشند و چرا
گاههای ایشان را صرف چهارپایان خود
کنند یقین که بر سر خشم بیایند و انتقام آن
از ایشان بکشند و درین خود شکی نیست که
گویندگان لا اله الا الله را نزد حق تعالی قرب
و منزلت بیشتر از ستوران وی نزد وی باشد
پس چون وی با ایشان موافق رضای حق تعالی
سلوک نکند بنگرد که ملک جبار و سلطان

قهار

قهار از وی چگونه انتقام خواهد کشید و وی از کمال
ضعف بشریت تاب انتقام حق تعالی ندارد و باید
بداند که ملک امکان یک اقلیم است و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجد پس از غیرت الهی بترسد و از حال
خود و ملازمان و حکام خود عبرت گیرد و در دل
دعوی پادشاهی نکند و خود را بنده عاجزی داند
آلت دست قدرت حق تعالی که اقل قلیلی از
ملک جسمانی خود را بوی سپرده است پس
سرکشی ننماید و این مراسیاست ملک و ریاست
آن گویند و هر کسی را نسبت بمنزل و اهل و عیال
و متعلقان و خادمان خود ولایتی داده اند اگر
در آن ولایت عدالت ننمایند و تدبیر منزل
بر وفق قانون شریعت و حکمت عمل نکند و در
نفقه دادن و خدمت فرمودن و غیرت نمودن
افراط و یا تفریط کند هم ظالم باشد و همچنین هر
کسی را در نفس خود که نسخه ایست مختصر از عالم
مشتمل بر بسائط و مرکبات و مجردات و
مادیات آن سلطنت الهیست و تصرفیست
پس چون اصل خواص را دایم باید که در
کار دارد و از اخبار عالم ملک و شهادت
که شیطان و نفس اماره در آن فرمان روایند
برای روح و نفس ناطقه که در عالم غیب

و ملکوت محکم کنند بیارند و خواد و م قوام را باعتدال
خدمت فرماید و اعضا و جوارح را در حرکات
و سکنات و نفس حیوانی را در خورد و خواب و گفت و
شنید بفرمان عقل کار فرماید و هرچه را برای
هرچه آفریده اند دران صرف کند تا ظالم و ستمکار
نباشد

نظم

چون عدالت نیست [illegible]
[illegible]

دولتش نکبت بود ملکش وبال
حال او رنج و مال او ملال

جان خلق از بیم [illegible] اضطراب
خان و مان از جور او [illegible] خراب

آه مظلومان ز دستش بر فلک
دشمن او خالق و جن و ملک

می ببیند [illegible]
[illegible]

خفته است او زان نیابد آگهی
از ضلال نفس خویش و گمرهی

با خیال عشق بازی می کند
[illegible]

چون بمیرد کار او یکسو شود
دیده اش کور و رویش سیاه شود

گردد او بیدار

گردد او بیدار از خواب خیال
خویش را بیند گرفتار نکال

ای شهنشاه [illegible]
[illegible]

فصل [illegible] در بیان کیفیت قضا و حکم

قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الکافرون یعنی آنکسانی که اجراء احکام
موافق فرمان ملک علام نمیکنند پس ایشانند
گروه کافران بنابرین قاضی را باید که در هنگام
حکم امر و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع
اهواءهم را منظور دارد و هیچ یک از مدعی
و مدعا علیه مایل تر از آن دیگری نبود و جانب
هیچیک را بیشتر ننماید و از پی خواهش هیچیک نرود
تا آنکه حق ظاهر شود و بعد از آن تقویت
طرف حق نماید و از رشوه اجتناب کند
که لعن الله الراشی والمرتشی والرائش بینهما
حدیث است و دین را بدنیا نفروشد که تهدید
یشترون بآیاتی ثمنا قلیلا عتاب سلطان
دیان است و تهدید و اکالون للسحت در
[illegible] و در روایت که رشوه گرفتن در حکم
کردن کافر شد لعنت بخدا

نظم

چون قضا کاریست مشکل زینهار
در گذر زان تا نگردی خوار و زار

از قضا بسیار کس کافر شد زشتی و پوشیده دین ظاهر شد

کار مردان نیست قنوی کار و قضا

چون ... کنند از آن ... قضا ...

... بر ... مکر

گر شوی معصوم یا عادل حکم بتوانی نمود تا بی خطر

ور نه با الاهش ... دنیای دون ...

فتنویت ... ... بهر کار ... ... ز آن ...

علم و عدل ... ... احکام ... قضا ...

... ... بدنیای ... ... کارند فسق ...

در خبر است که پیغمبر گفت که هر که علمی بیاموزد که بدان

رضای خدای طلبد چون علم فقه و حدیث و تفسیر

و انعلم را بسبب تحصیل متاع دنیای دنی سازد

روز قیامت بوی بهشت نشنود و چنین علمی بی

ماند بچاه و چنان عالمی بخری ماند بیدم و در اخبار

کتاب بسیار بر وی بار کرده باشند و آیه کریمه

کمثل الحمار یحمل اسفارا این ناطقست و گفت

هر که را قاضی کردند میان مردمان ...

بیندازند بی کارد و گفت قاضی ... بود و یا والی باشد

و یا شیعی و گفت قاضیان سه قسم باشند یکی اهل

بهشت و دو اهل دوزخ و به بهشت آن قاضی رود

که حق بشناسد

فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم

ساهون الذین هم یراءون و یمنعون الماعون

یعنی پس سختی عذاب و نماز گذارندگانی راست

که از خود و نماز خود بیخبر اند و در آن ریا کنند و آنرا

جز در حضور مردم نگذارند یا تکاهل ورزند تا وقت

آن فوت شود و در حدیث وارد و دیافته است

که پیغمبر گفت و هر که بمیرد و چنین باشد نماز او

در دین من نمرده باشد و ایشانند که باز میدارند

زکوة مال را و مستحق آن از آن محروم میماند یا متاع

خانه را چون دیگ و کاسه و تبر و دلو یا آب و آتش

و نمک باشد برای معاونت و قضای حاجت بیکدیگر

نمیدهند خصوصا بهمسایه در خبر است که پیغمبر گفت که

جبرئیل چندان سفارش همسایه بمن کرد که پنداشتم

که مگر همسایه از همسایه میراث برد و اگر کسی با همسایه

نیکی نتواند کرد باید که بدی نکند اگر چه کافر باشد

و تا چهل خانه را از هر جانب خانه ایکس از همسایه شمرده اند

نظم

چون ریا برکت بکند از ریا

تا که از اخلاص دل یابد ضیا

چشم بر غیر از خدا از کوریست

قبله کردن خلق را بی نوریست

خلق کور از عصا بیند ای کیا

مرد بینا را نمی باید عصا

همت اندازد ... ارزاق ... خاص و عام

... ان رب الانام

دینی و عقبی همه در دست اوست
پس بغیر از وی توجه کی نکوست
چون عزیز او شدی رستی ز غم
چون شدی خوارش فتادی در الم
خوار او هرگز نگردد عزیز
پس ز خواریها بسوی او گریز
پشت سوی خلق کن رو سوی او
جای کن در مقبلی در کوی او
هرچه خواهی کرد او را قبله کن
تا بیابی مزد آن بشنو سخن
غیر او را خود کی باشد وجود
تا توان بردن ازو در کار سود
جود او باشد عیان در جود ما
بود او باشد نهان در بود ما

خبر است که
در پیغمبر علیه السلام گفت هر که یک نماز فریضه بقصد ریا بگذارد
پس بتحقیق شرک آورده است بخدای تعالی و گفت
خدای تعالی قبول نکند کرداری را که در آن یک ذره
ریا باشد و ریا کننده را روز قیامت منادی
کند و آواز دهد که یا مرائی نابکار یا غدار
کردارت باطل شد و مزدت ضایع کردید
برو و مزد از آن کس بطلب که کار برای وی
کردی و گفت بخدای تعالی پناه میبرم از چاه

غم و غار اندوه

غم و غار اندوه گفتند آن کدام است یا رسول الله
گفت وادیست در جهنم که جایگاه ریاکاران
باشد و گفت حق تعالی میگوید که هر که عبادت
کرد و دیگری را با من در آن شریک کرد
و بداند که من از شرک بی نیازم جمله آنرا
بدان شریک دادم و از آنحضرت پرسیدند که
نجات در چیست گفت در آنکه طاعت حق تعالی کنی
و ریا را بدان راه ندهی و گفت چون حق تعالی
زمین را بیافرید بر بالای آن کوه را بیافرید
تا آنرا قرار گرفت فرشتگان گفتند خدایا هیچ چیز
بیافرید قوی تر از کوه حق تعالی آهن بیافرید تا
کوه را ببرید گفتند آهن قوی تر است پس آتش را
بیافرید تا آهن را بگداخت پس آب را بیافرید
تا آنرا بکشت پس باد را بیافرید بجنبید تا آب را
برجای خویش بداشت پس فرشتگان خلاف کردند
و گفتند از خدای تعالی پرسیم که چیست از آفریدهای
تو که از آن قوی تر هیچ نیست چون بپرسیدند حق تعالی
گفت از همه قویتر آدمیست که صدقه بدهد بدست
راست خود چنانکه دست چپ وی از آن خبردار
نشود و روزی دیدند که آنحضرت میگریید گفتند یا رسول الله
چرا میگریی گفت میترسم که امت من شرک آورند
نه آنکه بت پرستند یا آفتاب یا ماه ولیکن عبادت

بر و ریا کنند و گفت روز قیامت یکی را بیارند
و گویند چه طاعت داری بیار گوید جان خود اندر
راه دین فدا کردم تا در غزا مرا بکشتند حق تعالی
گوید دروغ همیگوی برای آن کردی کی تا گویند فلان
مرد مردانه است او را بدوزخ برند دیگری را
بیارند و گویند چه آوردی گوید علم و قرآن بیاموختم
و بسیار رنج بردم گوید دروغ همیگویی برای آن
آموختی تا گویند فلان عالمست و او را بدوزخ برند
و دیگری را بیارند و گویند چه آوردی گوید هرچه داشتم
بصدقه دادم حق تعالی گوید دروغ گوی برای آن
کردی تا گویند فلان مرد سخیست و گفت ریا بطاعت
در دل پوشیده تر است از جنبیدن مورچهٔ سیاه در شب
ظلمانی بر سر سنگ سیاه و از امام جعفر صادق مرویست
که گفت اگر عجب پندارید تر از معصیت نبودی حق تعالی
همه بندگان خود را از معصیت نگاه داشتی و از وی
پرسیدند که کسی که گناه کند و ترسان باشد بهتر است
یا آنکه طاعت کند و بوی عجب راه یابد گفت در حالت
معصیت با خوف بهتر است از حالت طاعت با عجب

حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود
بس نیکوکار شنید که در فلان جا درختیست که مردم
آن را می پرستند تبری برداشت و برفت تا آن را
ببرد شیطان در راه ویرا پیش آمد و از آن

کارش منع کرد قبول نمود با یکدیگر کشتی گرفتند
بقوت اخلاص زاهد ویرا بر زمین برزد پس
شیطان امان طلبید و گفت بیا با تو صلح کنیم و
هر روز دو دینار زر سرخ از من بستان و صرف
خانقاه درویشان خود کن و بمستحقان برسان و
دست از بریدن آن بدار و بدانکه از بریدن آن
بتو نفع نرسد زیرا که چون آن را ببری درخت دیگر
بجای آن بپرستند زاهد را آن سخن وی مقبول افتاد
و بجای خود بازگشت تا سه روز هر روز آن دو دینار زر
سرخ را در زیر سجاده خود میبافت و در راه خدای تعالی
صرف میکرد چون روز چهارم و پنجم شد دیگر آن ندید
خشمگین شد و تبر برگرفت و برفت باز شیطان پیش وی
آمد این بار که کشتی گرفتند شیطان ویرا بر زمین زد
و با وی شرط کرد که از آن راه برگردد تا امانش دهد
پس زاهد پرسید که از چه بود که بار اول من ترا بر زمین
زدم بار دوم تو مرا شیطان گفت از آن که بار اول
از روی اخلاص برای محض رضای خدا آمده بودی
و از اخلاص قوی تر چیزی نبود و بار دوم نیت تو
بسبب آن زر خلل پذیرفته و بریا آلوده شد و از ریا
ضعیفتر چیزی نیست از این بود که در بار اول تو غالب
آمدی و در بار دوم من

نظم

روی بکن از طلا شاهد ای بریا گشته هلاک ابد

کار کنی بهر خداوند کن
زهر مکن شربت خود قند کن
خلق که در ذات و صفت جملگی
گر بکند از در حق بستگی
پس بیا تو چو ابر از روی خلق آوری
خواهی از افعال های زشت آن باز ری [illegible]
[illegible]
باش ز اخلاص فروزنده دل
روی دل خویش بگل نه ز گل
نور یکی قبله بظلمت چو دود
لیک درین خواه ز یزدان مدد [illegible]
[illegible]
قوت توفیق ترا این کرداد
آنکه بود هادی و شاه جواد
پس بیا تو چو یاران نجیب [illegible]
از عمل و از تیغ [illegible]
[illegible]
باز رهی زان ز ریا و خطر
عجب بتو راه نیابد دیگر
تا تو ریاضت نکنی هیچگاه
ره نیابی به حریم اله

فصل بیست و ششم در فضیلت ریاضت و ترک آرزوهای نفس کردن قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة

هی المأوی

هی المأوی یعنی آنکس که از قیام روز قیامت بترسد نزد
ملک علام و آفریده کار انام بترسد و نهی
منع کند نفس خود خود را از تحصیل هوا و آرزوی جسمانی
دنیای فانی پس بتحقیق که بهره و پاداش اجتهاد
کار او یا نفس بخس کرده است خلد برین و بهشت
برحق یعنی جایگاه او باشد پس باید که مضمون
شریف افرأیت من اتخذ الهه هواه را مغلوب
داری و بتهای آرزوها را با دست ریاضت
و بر خلاف عادت خلیل وار بشکنی تا توفیق بنای
کوی دل که عرش رحمانست بیابی در خبر است که
پیغمبر صلعم گفت تعجب دارم از حال کسی که از ترس مرض
و بیماری از طعام پرهیز کند چگونه پرهیز نکند از
گناه از ترس آتش دوزخ پس چون ترا
که بیمار روحانی اگر علاج نکنی منجر به هلاک ابد گردد
باید که دو کار کنی یکی پرهیز از اغذیه منهدمه
افعال قبیحه و اوصاف ذمیمه بخلاف مقتضای هوا و
خواهش دیو نفس دوم تناول کردن ادویه مصلحه
اعمال صالحه و اخلاق حمیده و بفرمان رسول عقل
کار کردن و چنانکه در امراض جسمانی هر مرض را
بضد طبیعت منشاء آن علاج کنند چون دفع حرارت
برودت و یبوست و برطوبت و غم بشادی و
برعکس و بر استقامت نفسانی نیز چنین پس علاج کنند

وهر که خلاف هوا کند بهشت جای اوست و گفت
حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات
و بزرگان گفته اند که منشا همه رسوم ذمیمه و عادات
قبیح هوای نفس است و چنانکه آدمی نتیجه آدم است
و هوا زاده ابلیست و دنیا

شعر

چون هوا زاده منیر جهان نز را
ساید بدین بابو انبان زن زبان هوا
بینینه نسبی بشکرز زن بیرز ن ز فسکیدر دان خدا

روضه دوم

در فضیلت کم خوردن در خبر است که پیغمبر گفت بهترین
عملها گرسنگیست و گفت همیشه در بهشت را
بکوبید با گرسنگی و تشنگی و فاضلترین شما کم خوراک
ترین شماست و راه نیابد بملکوت آسمان
آنکس که شکم خود را پر کند از طعام و گرسنه
ترین خلق روز قیامت پر خورنده ترین ایشانست
در دنیا و گفت دلهای خود را زنده دارید بکم
خندیدن و پاک گردانیدن آنرا بگرسنگی تا
رقت و صفا یابد و دلهای خود را میرانید
به پرخوردن و پر آشامیدن و معده خانه
دردها و رنجهاست و کم خوردن سرهمه دواهاست
بخور با اشتها و دست بکش با اشتها و
بده بهر نفسی آنچه عادت فرموده بدان و برا
باندازه و گفت جهاد کنید با نفسهای خود

برخوردن و برخفتن و پرگفتن را بکم خوردن و
کم خفتن و کم گفتن باشد و علاج شهوت و تکبر
و جهل و بخل و خشم و ریا و محبت دنیا و طول امل
و ظلم و دروغ خمول و تواضع و علم و سخاوت
و اخلاص و یاد مرگ حساب و عذاب و عدل و
صدق بود و برین قیاس کن باقی دیگر را اما باید
بدانی که تو علیلی و گفته که دوای العلیل غلیل و نوع منفی
و مقرر است که الوثیق یتثبت بکل حشیش پس ترا
طبیبی باید که حاذق و تندرست بود و کشتیبان
باید که بینا و دانا باشد تا از امرض و گرداب
بساحل و صحت برسی و کلام تمام لولا المرق لما
عرفت ربی بدین ناطقست پس رهنمایی بجو
که زاهد و فاضل باشد یا عارف و کامل تا بطریق
بهشت یا راه خدا قدم توانی نهاد و در توفیق
و سعادت بتوانی گشاد و اگر درین باب تقصیر و
تکاهل نمایی بمرض شقاوت گرفتار شوی و در دریای
ضلالت غرق گردی و بخسران عظیم و عذاب الیم
مبتلا شوی تو جانی زتن و علوی سفلی و ملکی بخوان
و انچه از دنیا مسکن تو نیست بلکه ترا بنفس حیوانی
گرفتار کرده و سرمایه عمر بدست داده از وطن
بدین غربت برای تجارت و کسب متاع
معرفت و محبت فرستاده پس اصل و فرع

خود را سا

بعرض ... (marginal note, partly illegible)

بگرسنگی و تشنگی زیرا که ثواب آن نزد خدای تعالی
مثل ثواب آن کس است که در غزا شهید شود و
بدرستی که هیچ عملی نیست که حق تعالی آن دوست تر دارد
از گرسنگی و تشنگی و گفت چیزی بر سیری خوردن پیسی و برص
بار آورد و گفت شیطان در بدن شما چون خون
روانست پس راه بروی تنگ کنید بگرسنگی
و لقمان فرزند خود را میگفت ای فرزند مخور که
چون [illegible] چشم فکرت بخواب رود و زبان
حکمت لال گردد و اعضا از ادای عبادت سست
شوند و یکی از بزرگان گفته است که یک لقمه از طعام
شب که کم کنی دوستر دارم از آنکه آن شب را
به بیداری و طاعت بروز آورده باشد و هم و نیز
گوید که گرسنگی چو بهر بیست که انمایه در خزینه خدا به
هر که خواهد عطا کند و گفته اند تا آدمی گرسنه بود
سیر نشود از طاعت و چون سیر شود گرسنه شود بمعصیت

شعر

[illegible]

روضه سیم

در مذمت خواب و در خبر است که پیغمبر علیه السلام گفت
هر که سیر بخورد و بخوابد دل وی سیاه گردد پس گفت
هر چیزی را زکوتیست و زکوة بدن گرسنگی است

هر که شبی

هر که شبی بروز بیارد با کم خوردن و نماز گذاردن
حوری همراه وی باشند تا بامداد و از امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که گفت خوابیدن وقت بامداد
شومست و وظیفه روزی را ببرد و رنگ روی را
زرد کند پس گفت بدرستی که حق تعالی قسمت میکند
رزق خلق را از اول صبح تا طلوع آفتاب
پس بر شما باد که ازین خواب اجتناب کنید
و یکی از بزرگان گوید که سه نفرند که حق تعالی ایشانرا
دوست دارد کم خور و کم خواب و کم راحت ای پدر
در راه خدا اگر از سگی و خروسی نباید بود **شعر**

عجبا للمحب کیف ینام ‌ کل نوم علی المحب حرام

[illegible]

روضه چهارم

در فضیلت سکوت و کم گفتن در خبر است که پیغمبر علیه السلام
گفت هر که سخن نگفت نجات یافت و هر که او از
شهوت شکم و فرج و آلایش زبان نگاه داشته شد
از شر بدیها نگاه داشته شد و گفت هر که بسیار بیهوده
گوید بسیار گناه بود و هر که بسیار گناه کند
آتش بروی اولیتر بود و گفت بیشتر خطاهای
فرزند آدم از زبان های ایشان است و در روز
و گفت خبر دهم شما را از آسانترین عبادت

که خاموشی زبان و خوی نیکو و چون مؤمنی را
بینید که خاموش و باوقار است بوی نزدیک
گردید از حکمت و دانش خالی نباشد و هر که بخدای
تعالی و بقیامت ایمان دارد باید که بجز نیکوی
نگوید و یا خاموش نشیند و عیسی ع را گفتند ما را
... که ... آن بهشت رویم گفت مگو
هرگز سخن ... خوانیم گفت اگر گویید جز خیر و نیکوی
مگویید و اگر ثواب خواهید خاموشی ... ید که عبادت
ده جزو آن خاموشی بود و یکجزو آن گریختن از مردم
و از امام جعفر صادق ع روایت که فرمود که در حکمت
داود پیغمبر ع وارد است که عاقل آنکست که وقت را
فوت نکند و از حال خود غافل نشود و زبان
خود را از گفتار بد نگه دارد و از امام رضا ع
میگوید که از علامت انبیاست علم و حلم و خاموشی
... ستی که خاموشی از ابواب حکمت و برخوا ...
... شود و بدو ... آن راه نماست
... از اکابر دین بزرگی را
خاموش دیدند گفتند چرا سخن نگوی گفت اگر دروغ
گویم از خدا ترسم و اگر راست گویم از شما
ترسم و یکی از بزرگان گوید هیچ چیز بر بریدن بهتر
بهتر و سزاوارتر ... زبان نیست و حکیمی گوید
تو را یکی زبان دادند و دو گوش تا دو شنوی

چو یک بشنوی

و اعضا و اندام و قوی بداد و در عشره
اربعین چهارم بزینت حیاة و زیور
حواس بیاراست چنانکه از همه ذرات
کاینات بانگ فتبارک الله احسن
الخالقین برخاست و بامفتاح
عنایت ازلی و سر الخفت هدایت
لم یزلی بر وساطت نبی و ولی قفل
ضلالت و بند شقاوت از قلوب
عباد برداشته و بادست قدرت
و صیقل رحمت زنگ جهالت و سواد
غفلت ... آینه ... و صحایف
بزدود و بر انزال صحایف و ارسال
رسایل و اظهار معجزات و ایجاد
کرامات دیده رمد دیده روح را
که از غبار اتباع هوا و طول امل
اختلاج پذیرفته و سبل گرفته بی بینا
و نابینا گشته بود و بظلمت هستی
و همی افتاده باکحل الجواهر امر و نهی
روشن و بینا گردانید تا حجاب
نیستی از روی هستی بدور افکند
و نقاب عدم از وجه وجود برکشید
و نفس اماره را که در شهر بدن

داروغهٔ شیطانت درکوره ریاضت
انداخته بانفخهٔ تائید توفیق و تربیت
و تکلیف بذکر و فکر از مقتضاء جزو ناری
و صفات شیطانی نجات داده لوامه
گردانید و نفس لوامه را از توابع جزو
هوایی و صفات سبعی رهانید ملهمه ساخت
و نفس ملهمه را از لوازم جزو مایی و صفات
بهیمی پاک کرده و مطمئنه نمود تا آثار جزو
خاکی از وقار و تواضع و خضوع و خشوع
از و لایح و ظاهر و هویدا شد و قابل خطاب
و لایق ندای یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
اِرْجِعِی اِلَی رَبِّکِ گشت و از جزو بکل راه
برده می لقا از جام رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً نوشیده
بر مسند عبودیت حضرت الهیت که در
حقیقت سلطنت دارین است نشست
و در زمرهٔ فَادْخُلِی فِی عِبَادِی در آمد و
بگلشن وَ ادْخُلِی جَنَّتِی راه یافت نظم
ای ترا با هر کسی بازارها
در درون هر دلی بازارها
دستگیر فرقهٔ آوارگان
چاره سازی جمله بیچارگان
عاجزان بیکسان را مستعان

وافیات
و عالم عالم هدایای مدحات زاکیات
نثار مرقد منور و مشهد معطر و بای اند از
روح مطهر آن مرکز اخلاق حمیده و محیط
اوصاف پسندیده واسطهٔ ایجاد انام و
رابطهٔ کلام نظام و وسیلهٔ نظام کلام
شیرازه دفتر رسالت و دیباچه رسالهٔ
سعادت فهرست مجموعهٔ مکنونات و زینت
کتاب مستطاب عنایت و مضمون آیهٔ کریمهٔ
شفاعت و صفحهٔ صحیفهٔ هدایت و حدقهٔ
حدیقهٔ ملاحت مسند نشین محکمهٔ حکمت و عدالت
پیش گرفتهٔ راکبان سابقان میدان
سخاوت و شجاعت مجمع جمیع کمالات
و حالات و مرجع همهٔ صاحبان کرامات
و مقامات و مظهر اخلاق الهی و مخزن
اسرار پادشاهی پرکار دایرهٔ جود و
خط پرکار وجود مطلع نیر توحید و نیر
مشرق تجرید عارف حقایق اشیا و عالم
معالم اسما افصح فصحا و ابلغ بلغا عمدهٔ
انبیا و قدوه اولیا و حبیب خدا
محمد مصطفی و محمود مجتبی علیه التحیة والثنا نظم
ای تو سایهٔ کردگار اندر زمین
نور یزدان رحمة للعالمین

همچو ذات حق ترا مانند نه
باکسی اندر جهان پیوند نه
پاک از امکان صوری ذات تو
برتر از هر برتری داری مقام
فیض بخش فیض بخشانی تمام
قاب قوسینست جای پای تو
قرب او ادنی بود ماوای تو
مدح سبحان الذی اسری ترا
در همه کون مکان غوغا ترا
خلعت خاص لعمرک زان تو
هستی هستی دهنده جان تو
ماه بدری زانت طاها نام ماند
سیدی حقت ازان یس بخواند
حق تعالی چون که خاطر جو شدت
ولسوف یعطیک گوشدت
از الم نشرح ترا بتوان شناخت
ورفعنا حق ترا تشریف ساخت
لی مع الله شاهد عرفان تو
من رانی قد رای الحق شان تو
تا ابیت عند ربی خوانده ام
در بیان وصف تو در مانده ام
مرغ همت چون بطیران امدت

و در تسمی دراز است تو را اسم تو

تکبیر یازده و در رکعت سیم سی و نه چیز واجب است
زیراکه ناقص می شود از واجبات رکعت
دوم واجبات سوره پنج و در رکعت چهارم
نیز سی و نه چیز واجبست پس اگر تسبیح گوید
عوض الحمد در رکعت سیم و چهارم سی و دو
چیز واجب باشد زیراکه ناقص میشود واجبات
حمد یازده و زاید میشود واجبات تسبیح چهار
پس در نماز دو رکعتی صد و بیست و سه
چیز فرض باشد واجبات رکعت اول شصت و
یک و واجبات رکعت دوم چهل و چهار و واجبات
تشهد نه و واجبات تسلیم نه و در نماز سه
رکعتی صد و هفتاد و یک چیز واجب باشد زیرا
که زاید میشود یک رکعت و یک تشهد بر واجبات
دو رکعتی و واجبات دو رکعتی صد و بیست و
سه و واجبات رکعت سیم سی و نه و واجبات
تشهد نه و در نماز چهار رکعتی دویست و
ده چیز واجبست زیراکه زاید است بر واجبات
سه رکعتی واجبات یک رکعت و واجبات سه رکعتی
صد و هفتاد و یک و واجبات رکعت چهارم سی و
نه پس در نماز پنج وقت هفتصد و بیست و
چهار چیز فرض باشد در حضر واجبات صبح صد و
بیست و سه و واجبات ظهر دویست و ده و واجبات

عصر دویست و ده واجبات مغرب صد و هشتاد و
یک واجبات عشا دویست و ده و در
سفر ششصد و شصت و سه چیز فرض باشد و
اگر متحیر باشد هشتصد و هفتاد و پنج چیز فرض
در حضر و در سفر ششصد و پنجاه و شش چیز فرض
باشد واجبات ظهر در سفر صد و بیست و سه
واجبات عصر در سفر صد و بیست واجبات
عشا در سفر صد و بیست و سه واجبات صبح
صد و بیست و سه واجبات مغرب صد و هشتاد و
یک سوال اگر پرسند که چیزهای که باطل کننده
نماز است چند است گوئیم آن بیست و پنج
چیز است ۱ چیزهای که باطل کننده طهارتست
که هفده است یازده موجبات وضوء و شش
موجبات غسل مطلقا خواه عمدا باشد یا سهوا
مثل طهارت کردن باب نجس یا مغصوب عمدا
و سهوا بعد از دانستن ۲ پشت بقبله نماز
کردن یا بجانب راست قبله یا بجانب چپ که هنوز
که وقت نماز باقی باشد ۳ فعل بسیار ز عادت
۴ سکوت دراز عادتا ۵ یاد نداشتن عدد
رکعات ۶ شک کردن در دو رکعت اول یا در
نماز دو رکعتی یا در مغرب ۷ ناقص گردانیدن
رکنی از ارکان خمسه که نیت و تکبیرة الاحرام و

قیام و رکوع

و قیام و رکوع و سجدتین است ۸ زیاده
گردانیدن رکنی از ارکان خمسه ۹ زیاده
ساختن یک رکعت که نه نشسته باشد در آخر رکعت
چهارم بقدر تشهد ۱۰ نماز پیش از وقت گذاردن
۱۱ نماز گذاردن در مکان یا در جامه که نجس
و مغصوب باشد و عالم و دانا بوده باشد بنجاست
و غصبیت ۱۲ بالغ شدن در اثنای نماز که
که باقی باشد از وقت قدر طهارت و گذاردن
یک رکعت ۱۳ بعمد دست بستن بی ملاحظه تقیه
۱۴ بعمد سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر که قرآن
و دعا نباشد ۱۵ بعمد خوردن و آشامیدن
مگر روزه دار در نماز وتر که بغایت تشنه باشد
۱۶ بعمد خنده قهقه کردن ۱۷ بعمد گریه کردن
بهر امور دنیا ۱۸ بعمد ترک واجب کردن
مطلقا خواه رکن یا غیر او مگر جهر و اخفات
که جاهل معذور است در بیضرورت ۱۹ بعمد
زیاده گردانیدن واجب مطلقا یعنی خواه رکن
باشد یا غیر رکن ۲۰ بعمد از قبله گردیدن ۲۱
بعمد کشف عورت کردن سوال اگر گویند
خللی که در نماز واقع میشود چند است گوئیم
که آن پنج قسم است قسم اول چیزیست که باطل
کننده نماز است و آن مذکور شد قسم ۲ آنکه

موجب امری نباشد غیر از سجده سهو مثل فراموش
کردن چیزی از واجبات که رکن نباشد و
یا یاد نیاید تا محل آن بگذرد مثل فراموش
کردن قراءت یا بعضی از قرائت یا صفات قرائت
یا یاد نیاید الا بعد از رکوع یا فراموش کند
واجبات انحنا و دوتا شدن را در رکوع یا
رفع راس از رکوع یا آرامیدن را در رکوع
و یا یاد نیاید الا بعد از سجود یا فراموش کند
واجبات انحنا را در سجود یا آرامیدن را در
رفع راس از سجده اولی و یا یاد نیاید الا
بعد از فراغ از سجدتین و همچنین اگر زیاده کند
بسهو واجبی از واجبات را که رکن نباشد
که در این صورتها نماز صحیح باشد و بعد از نماز
دو سجده سهو باید کردن **قسم ۲** آنکه موجب
تدارک مافات باشد در میان نماز و سجده
سهو باید کردن بعد از فراغ از نماز مثل فراموش
کردن الحمد را و بعد از قرائت سوره و قبل
از رکوع بیاد آید که در این صورت الحمد باید
خواندن و باز سوره خواندن و بعد از نماز
دو سجده سهو کردن یا فراموش کند رکوع را
تا بسجود رود و قبل از سجود بیاد آید پس
باز قامت راست کند و رکوع کند و بسجود رود

وبعد از نماز

و بعد از نماز دو سجده سهو کند و یا فراموش
کند سجود را تا برخیزد برای قرائت و قبل از
رکوع بیاد آید پس بباید نشستن و سجود کردن
و دیگر باره برخاستن و قرائت خواندن و
بعد از نماز دو سجده سهو کردن یا فراموش
کند تشهد را تا برخیزد و قبل از رکوع بیاد آید
پس بنشیند و تشهد بخواند و دیگر باره برخیزد
و باقی اشیا را بجای آرد و بعد از نماز دو سجده
سهو کند **قسم ۳** آنکه موجب تدارک باشد
بعد از نماز دو سجده سهو باید کردن مثل فراموش
کردن یک سجده یا فراموش کردن تشهد یا
فراموش کردن صلواة بر محمد و آل و محل فوت
شده باشد و این جمله را بعد از اتمام نماز
بجای آورد و دو سجده سهو کند پس نیت چنین
کند که اسجد السجدة المنسیة فی الفرض الفلانی
او تشهد التشهد المنسی فی الفرض الفلانی او اصلی
علی النبی و آله الصلوة المنسیة فی الفرض الفلانی لوجوبه
قربة الی الله تعالی یعنی سجده میکنم سجده که سهو
کردم در فلان نماز یا تشهد میخوانم تشهدی
که سهو کردم در فلان نماز یا صلوات میفرستم بر
محمد و آل و آن صلوتی که سهو کردم در فلان
نماز از برای آنکه واجبست تقرب بخدا پس

آن فعل را بجای آرد و دو سجده سهو کند

و نیت سجده سهو چنین کند که اسجد سجدتی

السهو لما سهوت فی الفرض الفلانی ادا او قضا

قربة الی الله یعنی دو سجده سهو میکنم که سهو کردم

در فرض فلان نماز ادا برای آنکه واجبست

تقرب بخدا پس در هر دو سجده این ذکر بگوید

که بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد

بعد از آن تشهد بخواند و سلام باز دهد و اگر

وقت نماز بیرون رفته باشد یا فعل منافی

صلوة واقع شد نیت قضا کند در سجده سهو

و هم اجزاء منسیه یعنی فراموش کرده شده

قسم پنجم انکه موجب نماز احتیاط باشد در

نماز چهار رکعتی و آن چهار صورت است اول

شک کند میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین

۲ انکه شک کند در میان سه و چهار و در این

دو صورت بنا بر اکثر و بیشتر نهد و یک رکعت

نماز احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نماز

نشسته سیم انکه شک کند میان دو و چهار

بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد

و بعد از اتمام نماز دو رکعت نماز احتیاط

ایستاده بگذارد چهارم انکه شک کند میان

دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس

بنا بر چهار

بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده

بگذارد و دو رکعت نماز نشسته و نیت نماز

احتیاط چنین کند که اصلی رکعة الاحتیاط او

رکعتین قائما او جالسا فی الفرض الفلانی ادا

لوجوبه قربة الی الله یعنی یک رکعت نماز احتیاط

میگذارم یا دو رکعت ایستاده یا نشسته

در نماز فرض فلان نماز ادا برای آنکه

واجبست تقرب بخدا پس تکبیر بگوید و الحمد بخواند

بی سوره و آهسته خواند و تشهد و تسلیم بجای

آرد سوال اگر پرسند که سنتهای وضو

کدامست گوییم ۱ مسواک کردن ۲ نام

خدای بردن ۳ شستن هر دو دست پیش

از در بردن دست در ظرف آب از حدث

بول و خواب یکبار و از غایط دو بار و از

جنابت سه بار ۴ آب بدهان کردن سه بار

۵ آب بهبینی کردن سه بار ۶ شستن اعضا

دو بار حرام است سه بار مسح گوش و طوق

کردن بدعتست ۷ دعا خواندن چون

دست شوید بگوید الحمد لله الذی جعل الماء

طهورا و لم یجعله نجسا و چون آب در دهن

کند بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق

لسانی بذکرک و شکرک و چون آب در بینی کند بگوید

اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان واجعلنی ممن
یشم ریحها وروحها وریحانها وطیبها وچون
روی شوید بخواند اللهم بیض وجهی یوم تبیض
فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تسود فیه الوجوه
وچون دست راست شوید بخواند اللهم اعطنی
کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا وینقلب الی
اهله مسرورا وچون دست چپ شوید بگوید اللهم
لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهرها و
لا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من
مقطعات النیران وچون مسح سر کند بگوید اللهم
غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک وعفواتک
چون مسح هر دو پای کند بگوید اللهم ثبت قدمی
علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی
فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام وچون
فارغ شود این دعا بخواند اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین و
اجعلنی من عبادک الصالحین الذین لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون سوال اگر گوید که واجبات
ومندوبات خلا یعنی متوضا چیست گوییم
وضو سازنده چون در متوضی خواهد که رود
سنتست که بگوید بسم الله وبالله اعوذ بالله
من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم
وبعد از آن

وبعد از آن که در متوضی رود واجبست
ستر عورت وشستن محل بول ومحل غایط
ومتعدی ودر غیر متعدی یعنی آنچه از محل خود
در نگذشته است مختارست میان استنجا
به سنگ چیزی که پاک باشند وپاک کننده نجاست
باشند ومطعوم ومحترم نباشند چون سنگ ومانند
آن ومیان شستن باب وجمع افضل است ورو
بقبله نشستن وپشت بقبله کردن حرام است
وسنتست بپای چپ در آمدن وتسمیه یعنی بسم الله
الرحمن الرحیم گفتن ودعا خواندن چنانکه گذشت
واستبرا از بول کردن وطاق ساختن در
استنجا اگرچه نجاست پاک شود وبپای راست
بیرون آمدن ودر حال استنجا این دعا خواندن
که اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی و
حرمها علی النار ووفقنی لما یقربنی عنک یا
ذا الجلال والاکرام وچون برخیزد دست
بر شکم فرو مالد وبگوید الحمد لله الذی اماط
عنی الاذی وهنانی طعامی وشرابی وعافانی
من البلوی وچون بیرون آید بگوید الحمد لله
الذی رزقنی ما اغتذیت به وعرفنی لذته
وابقی فی جسدی واخرج عنی اذاه یا لها
نعمة لا یقدر القادرون قدرها سوال

اکر پرسند که جنابت بچه حاصل میشود و سنتهای
غسل جیست و در حال غسل کردن چه دعا سنتست
کویم که جنابت در مرد و زن بانزال منی است
مطلقا بوجه لذت و جهندکی و بیدر بردن قدر
حشفه در پیش و پس آدمی و سنتست در غسل
جنابت مبالغه کردن در استبرا و مضمضه و
استنشاق و غسل کردن بیکصاع زیاده
و خلال کردن سایر اعضا و در حال غسل این
دعا خواندن که اللهم طهر لی و طهر قلبی واشرح
لی صدری واجر علی لسانی مدحک والثنا
علیک اللهم اجعل لی طهورا وشفاء و نورا
انک علی کل شیئ قدیر **سوال** اکر کویند که حیض
جیست و بروجه حرامست کویم که حیض خونست
که از رحم بیرون می آید سیاه و ستبر و بکرمی
و سوزش بیرون می آید از نه سالکی تا شصت
سال اکر قریشی یا نبطی باشد و الا تا پنجاه
سال اقل حیض سه روز است و اکثرش ده
روز و درمیان نجیب عادت مختلف می
شود حرامست بر جنب و حایض در آمدن
در مسجد مکه و مدینه مطلقا و در سایر مساجد
نیز مکر بر سبیل عبور اکر نترسد از ملوث
شدن مسجد بخون حیض و خواندن چهار

سوره

چهار سوره عزایم که الم سجده و حم سجده و النجم
و اقرا است و مس کتابت مصحف یا مس
چیزی که بر و نام خدا و رسول و امامان علیهم الصلوة
والسلم باشد و حرامست وطی حایض و طلاق
اکر مدخوله باشد و قضای نماز بر حایض واجب
نیست **سوال** اکر پرسند که نفاس و استحاضه
جیست کویم نفاس خونی باشد که بعد از ولادت
بینند یا با ولادت و اکر قبل از ولادت بینند
نفاس نبود اقلش ساعتی بود و اکثرش
ده روز و اکر بالای ده روز بینند نفاس نبود
اکرچه یکلحظه بود و حکم آن حکم حیض است که واجب
است بر زن حایض نفسا **۱** انکه موضع مخصوص را
اکنده دارد **۲** لسته دارد **۳** شوهر را از
وطی منع کند **۴** روزه ندارد **۵** نماز
بکذارد **۶** اعتکاف نکند **۷** طواف نکند
۸ در مسجد نرود و چیزی در آنجا ننهد **۹**
دست بنوشته قرآن نساید چنانکه کذشت
۱۰ دست نساید بر نامهای خدا و رسول
و امامان **۱۱** آن چهار سوره نخواند **۱۲**
سجده تلاوت قرآن نکند اما دو چیز بر زن
حایض سنت بود که بجای آرد **۱** وضو
کردن در اوقات نماز پنجکانه **۲** در

موضع نماز بقدر هر نماز نشستن و ذکر گفتن
واگر در ایام حیض شوهر با او وطی کند کفارت
سنت بود بقول بیشترین فقها و استحاضه خونی
باشد زرد و سرد و تنک که پیش از نه
سالگی یا بعد از عادت مستقره بینند یا خون حیض
که از ده روز بگذرد و زیادت نماید یا بعد از اکثر ایام
نفاس یا بعد از یائس یعنی بعد از آنکه از
فرزند نومید شوند پس اگر قریشی و نبطی بود
بعد از شصت سال اگر غیر ایشان بود بعد از پنجاه
سال و خونی که آن زن بیند در آن خلاف کرده
اند که حیض است یا استحاضه بیشترین فقها بر آنند
که استحاضه بود و مستحاضه آن زن را گویند که در این
مواضع که گفته شد خون بینند بر وی واجب
بود که احتیاط کند یعنی پنبه سفید در موضع
مخصوص نهد اگر پاک بدر آید او پاک بود
و اگر پاک بیرون نیاید بر وی واجب بود
که برای هر نماز وضو کند و پنبه پاک نهد و نماز
بگذارد و اگر از پنبه بیرون آید از دو قسم بیرون
نبود سیلان نکند یا بکند اگر سیلان نکند
واجب بود که هر روز بامداد یک غسل بکند و
برای هر نماز وضو تازه کند و پنبه و خرقه بدل
کند پس بر وی هر روز یک غسل باشد و پنج وضو

و پنج بدل کردن

و پنج بدل کردن پنبه و خرقه و اگر سیلان کند
یعنی از پنبه بیرون آید و روان شود بر وی
واجبست که هر روز سه غسل کند و پنج وضو و پنج
بدل کردن خرقه و پنبه پس غسل کند یکبار
برای نماز بامداد و وضو تازه کند و غسل
دوم برای نماز پیشین و عصر بکند و نماز
پیشین را تاخیر کند تا وقت مشترک شود و غسل بکند
و برای هر نماز وضو تازه کند و پنبه و خرقه
بدل کند و نماز بگذارد و غسل سیم برای نماز
شام و خفتن کند و نماز شام را تاخیر کند تا وقت
مشترک شود و باید که یک وضو و دو نماز نگذارد البته
و چون اینها که گفته شد بجای آرد حکم زن پاک
دارد و غسل و نماز و روزه درست باشد و اگر
غسل کند و باقی افعال را ترک کند نماز و روزه
او درست نبود و نیت غسل حیض چنین کند که
اغتسل لرفع الحدث الحیض لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل
حیض میکنم برداشتن حدث را برای آنکه واجبست
تقرب بخدا و زن مستحاضه چون غسل کند نیت چنین
کند اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله
یعنی غسل میکنم مباح بودن نماز را برای آنکه
واجبست تقرب بخدا یعنی غسل [illegible] میکنم مباح
بودن نماز را برای آنکه واجبست تقرب بخدا

ونیت تغاسیل چنین کذ اغتسل لرفع الحدث الملامس
لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل مس میکنم بر داشتن
حدث را برای انکه واجبست تقرب بخدا و
کیفیت این غسلها مثل غسل جنابت بود سوال
اگر گویند که شخصی از دنیا رحلت نماید بر حاضران چه
واجبست گوییم که واجبست بر حاضران ۱ که روی
او را بقبله کنند و در ان حال تلقین شهادتین
وکلمات فرج کردن سنتست کلمات شهادت
اینست که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
وان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امام حق نص
معصوم من قبل الله تعالی و قبل رسوله وبعده اولاده
الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد ابن علی وجعفر
بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن
علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم الخلف
الصالح المنتظر المهدی محمد بن الحسن صاحب الزمان
خلیفة الرحمان صلوة الله وسلامه علی نبینا وعلیهم اجمعین
انهم ائمة الهدی الابرار وان الموت حق
والقبر حق وسوال منکر ونکیر فیه حق والمیزان حق
والصراط حق والحساب حق والنشور حق والبعث
حق والنطاق الجوارح حق وتطایر الکتب حق
والجنة

والجنة حق والنار حق وان الله یبعث من فی
القبور وکلمات فرج اینست که لا اله الا الله الحلیم الکریم
لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الملک الحق
المبین سبحان الله رب السموات السبع ورب
الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن
وهو رب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین عافنا واعف عنا ورب زدنی
علما وصلی الله علی محمد وآله یا الله الذی لیس کمثله
شیء وهو السمیع البصیر حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی
ونعم النصیر غفرانک ربنا والیک المصیر ۲ بشویند
او را بعد از انکه ازاله نجاست کرده باشند از و
سه بار ۱ باب سدر ۲ باب کافور ۳ باب
خالص واگر سدر وکافور نباشد باب خالص
شستن کافیست ونیت چنین کذ که اغتسل هذا
المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی میشویم این مرده را
برای انکه واجبست تقرب بخدا واگر مرده را
وضو دهد چنین نیت کند که اوضؤ هذا المیت لندبه
قربة الی الله یعنی وضو میدهم این مرده را برای
انکه وضو سنت است تقرب بخدا وبعد از ان
مرده را بشویند مثل غسل جنابت اما بهمه اعضای او
آب برسانند وجاری نمایند وسنت است که
نهادن مرده برتخته رو بقبله ودر زیر سایه واستادن

[illegible]

غسل دهنده بطرف راست مرده و فرو گرفتن شکم
او در دو غسل اول بکر زن آبستن که شکم او را فرو
نگیرند و ذکر خدا کردن و ریختن آب غساله در
و نرم کردن انگشتهای او بمهربانی و شستن
فرج او بآب غاسل و سدر و خشک کردن او بکرباس
۳ درکفن کنند مرده را و واجب در کفن میت
پیرهن و ازار هست از جنس چیزی که نماز
در و درست بود و نزد ضرورت یک لفافه بس است
و دو جریده از درخت خرما یا هر درخت تری که بر
شهادتین نوشته باشند بخاک امام حسین ع ۴
مسح کنند مساجد سبعه او را بکافور با قل اسم مسح
مگر محرم که او را بکافور دفن میکند و سنت است
که کافور سیزده درهم و ثلث درهمی باشد
و غسل کند غاسل پیش از درکفن گرفتن مرده
۵ نماز گذارند بر مرده مسلمان یا بر آنکه
در حکم مسلمان باشد یعنی شش ساله از اولاد
مسلمانان و بر غیر این مستحب و سنت است و در نماز
مرده پنج تکبیر بود و چهار دعا اول نیت کند
که اصلی علی هذه الجنازة او علی هذا المیت او المیتة
لوجوبه قربة الی الله یعنی نماز میگذارم بر این جنازه
یا بر این مرده برای آنکه واجبست تقرب بخدا
آنگه تکبیر اول بگوید و شهادتین بخواند و افضل
این دعا

این دعاست که اشهد ان لا اله الا الله و
حده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا
حیا قیوما دائما لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله بشیرا و نذیرا و داعیا
الی الله باذنه سراجا منیرا الله اکبر و دعای ۲ بخواند
که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل
محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت
و ترحمت و تحننت علی ابرهیم و آل ابراهیم انک
حمید مجید الله اکبر و دعای ۳ بخواند که اللهم اغفر
للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء
منهم و الاموات و تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک
مجیب الدعوات یا قاضی الحاجات انک علی کل شیء قدیر
الله اکبر و دعای ۴ بخواند و ترحم بر میت کند
اگر مؤمن بوده باشد و لعنت بر او کند اگر منافق
بوده باشد و بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن
عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول
به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان
مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له و احشره مع من کان
یتولاه من الائمة الطاهرین و اجعله عندک
فی اعلی علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین
و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر طفل

این دعارا
باشد با خواین دعا ختم کنند که اللهم هذا طفل کان
خلقه قادرا و قبضه طاهرا فاجعله لابویه
زخرا وفرطا ونورا وارزقنا اجره ولا
تفتنا بعده برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازانکه
پنج از نماز بیرون آید در قرائت وسلام
وتشهد نیت طهارت نیز شرط نیست سنت
که برای هر تکبیر دست بردارند و در موضع نماز
بایستند تا جنازه را بر گیرند ۶ واجبست بر
مردیکم دفن میت به پهلوی راست متوجه
قبله و پوشیدن از هوام و بعد از انکه مرده را
در گور نهاده باشند سنت هست که پاره خاک
در دست گرفته هفت بار سوره انا انزلناه
بروخوانند و برکفن مرده یا صندوق او
افشانند و بعد از انکه سر گور را گرفته باشند
واندک خاک ریخته تلقین سنت بود سوال
اگر پرسند که وقتهای نماز سنت موقته یومیه
کدامست گویم وقت هشت رکعت سنت
ظهر پیش از فرض ظهر هست تا که سایه هر چیز مثل
آن چیز شود ووقت هشت رکعت سنت عصر
بعد از فرض ظهر هست تا که سایه هر چیز دو مثل
آن شود و وقت چهار رکعت سنت مغرب
بعد از فرض مغربست تا که غایب شود سرخی مغرب
ووقت سنت

ووقت سنت عشا که نشسته میگذارند
و یک رکعت می شمرند بعد از فرض عشا است
تا آخر وقت عشا و وقت هشت رکعت
سنت شب و سه رکعت وتر بعد از نیم شب است
تا طلوع صبح و وقت دو رکعت سنت صبح
بعد از نماز شب است اما اولی تاخیر است
تا صبح طلوع کند جمیع سنتها چون در وقت
معین خود ادا نشوند اشتغال باداء فرض
واجبست سوال اگر گویند که اذان یعنی
بانک نماز و اقامت سنت اند یا نه گویم بلی
سنت اند و بعضی از فقها واجب گفته اند در
نماز پنجگانه ادا باشد یا قضا صورت اذان
مشهور است که بعد از نیت بانک نماز یا
اقامت او اذن او اقیم لندبهما قربة الی الله
یعنی بانک نماز یا اقامت میگویم برای انکه
سنت هست تقرب بخدا و نیت ترتیب که ارتب
الاذان والاقامة لوجوبهما قربة الی الله یعنی
بانک نماز و قامت را به ترتیب میکنم برای انکه
واجبست تقرب بخدا بانک نماز و قامت
سنت اند لیکن ترتیب واجب چهار بار
الله اکبر بگوید و دو بار اشهد ان لا اله الا الله
و دو بار اشهد ان محمدا رسول الله و دو بار

اشهد ان علیا ولی الله و دو بار حی علی الصلوة
و دو بار حی علی الفلاح و دو بار حی علی خیر العمل
و دو بار محمد و علی خیر البشر و دو بار الله اکبر
و دو بار لا اله الا الله و چون از اذان فارغ
شود قامت بگوید که دو الله اکبر و دو اشهد
ان لا اله الا الله و دو اشهد ان محمد رسول الله
و دو اشهد ان علیا ولی الله و دو حی علی الصلوة
و دو حی علی الفلاح و دو حی علی خیر العمل و دو قد
قامت الصلوة و دو الله اکبر و یک لا اله الا الله
و اشهد ان علیا ولی الله پیش بعضی در اقامت
فرض است و در اذان فضیلت بسیار دارد
و اذان در غیر وقت روا نیست مگر در
صبح سوال اگر پرسند که آمین گفتن
در نماز چه حال دارد گوییم گفتن آمین در نماز
حرام است و باطل کننده نماز سوال اگر گویند
که قنوت در کدام رکعت نمازی باید خواند
گوییم که قنوت در هر رکعت دوم پیش از رکوع
می باید خواندن که سنت است مگر در نماز جمعه
که در رکعت اول پیش از رکوع است و در رکعت
دوم بعد از رکوع و در صبح و شام مؤکد است
و اگر فراموش نماید بعد از رکوع قضا کند
و قنوت کلمات فرج است که مذکور شد

و در حال

و در حال قنوت هر دو کف دست را برابر روی
داشتن و نظر بران کردن سنت است سوال
اگر پرسند که نماز واجب بغیر از یومیه چند است
گوییم اول نماز جمعه است و آن دو رکعت است
عوض ظهر و وقتش بعد از زوال آفتاب است
تا آنکه سایه هر چیز مثل او شود و بشرط پادشاه
عادل که امام زمان است یا منصوب او
اگر بالغ و عاقل و مؤمن و عادل و مذکر باشد
با طهارت مولد امامت مخالف روا نیست
اگر چه ماموم مثل او باشد و بشرط و حضور پنج نفر
با امام و دو خطبه بعد از زوال که خطبه اول مشتمل باشد
بر حمد و صلوة بر پیغمبر و آل او و وعظ و خواندن
سوره خفیفه و خطبه دوم نیز مشتمل باشد بر حمد
و صلوة بر نبی و آل و ائمه و استغفار و بشرط
جماعت و بشرط عدم جمعه دیگر که میان اینها کمتر
از سه میل باشد پس اگر اتفاق افتد دو جمعه
که میان ایشان کمتر از سه میل باشد هر دو باطل
باشند اگر تکبیر احرام هر دو با هم باشند یا معلوم
نباشد و اگر سابق معلوم باشد لاحق باطل است
و واجب است جمعه بر مکلف حاضر آزاد ذکر سلیم
از مرض و لنگی و کوری و بشرط آنکه میان
او و جمعه دیگر زیاده بر دو فرسنگ نباشد

از ان دو رکعتست نیت کند که اصلی فرض
الجمعة مأموما اداء لوجوبه قربة الی الله یعنی نماز فرض
جمعه میگذارم بجماعت برای آنکه واجبست تقرب
بخدا دوم عیدین با وجود شرائط جمعه و لی
شرائط سنت است دو رکعتست در رکعت
اول بعد از الحمد و سوره دیگر پنج تکبیر گوید
بعد از تکبیر اول این قنوت بخواند که اللهم انت
اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت
واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة
نسألک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین
عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله کرامة وذخرا وشرفا
خلل ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تد
فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنا
من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک
علیه وعلیهم اجمعین اللهم انا نسألک خیر ما سألک
به عبادک المخلصون ونعوذ بک مما استعاذ منه
عبادک الصالحون وبعد از تکبیر دوم این
قنوت بخواند اول کل شیء وآخره وبدیع
کل شیء ومنتهاه وعالم کل شیء ومعاده ومصیر
کل شیء الیه ومرده مدبر الامور باعث من
فی القبور قابل الاعمال مبدی الخفیات معلن
السرائر وبعد از تکبیر سیم این قنوت بخواند
عظیم الملکوت

عظیم الملکوت شدید الجبروت حی لا یموت دائم لا
یزول اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون
وبعد از تکبیر چهارم این قنوت بخواند خشعت
لک الاصوات وعنت لک الوجوه وحارت
دونک الابصار وکلت الالسن عن عظمتک
والنواصی کلها بیدک ومقادیر الامور کلها
الیک لا یقضی فیها غیرک ولا یتم منها شیء دونک
وبعد از تکبیر پنجم این قنوت بخواند احاط
بکل شیء علمک ونفذ کل شیء امرک وقهر کل
شیء عزک وتم کل شیء بک واستسلم کل شیء
لعزتک وتواضع کل شیء لقدرتک وخضع
کل شیء لملکک وتکبیر ششم بگوید وبرکوع و سجود
رود و در رکعت دوم بعد از الحمد و سوره
چهار تکبیر با قنوت بگوید چنانکه گذشت و تکبیر
پنجم بگوید و برکوع و سجود رود و تشهد و سلام
تمام کند تکبیر در عقب چهار نماز که اولش مغرب
و آخرش نماز عید باشد در فطر و در اضحی در
عقب ده نماز که اول ظهر عید باشد سنت است
و نماز عید رمضان و قربان یک نیت و نیت
چنین کند که اصلی صلوة عید الفطر او الاضحی
لوجوبها قربة الی الله یعنی نماز عید فطر و یا اضحی
میگذارم برای آنکه واجبست تقرب بخدا

وسنت است در عیدین دو خطبه خواندن بعد از
نماز یعنی اول نماز کنند وبعد از آن خطبه خوانند
وچون نماز گذارده باشند خطیب برخیزد وابتدای
خطبه کند چون خطبهٔ اول تمام شود پس یک لحظه بنشیند
وبرخیزد وخطبهٔ دوم بخواند وکیفیت عید قربان
نیز چنین باشد الا در موضع اعلموا ایها الناس
بیان فطره می کند ووداع رمضان ودر عید
قربان مناسک حج وقربانی سیم نماز خسوف
یعنی گرفتن ماه وکسوف یعنی گرفتن آفتاب
وزلزله وبادهای سخت از آیتهای آسمانی است
وواجبست در وقت واقع شدن هریک ازینها
دو رکعت نماز که هر رکعتی مشتمل باشد بر پنج رکوع
ودو سجده کیفیت نماز آنکه بعد از نیت کرا صلّی
صلوة الخسوف او الکسوف او الزلزلة او الریح
لوجوبها قربة الی الله یعنی نماز گرفتن ماه یا آفتاب
یا زلزله یا باد میگذارم ادا برای آنکه واجبست
تقرب بخدا وتکبیر احرام وخواندن الحمد وسوره
رکوع کند بعد از آن راست ایستد اگر
سوره تمام شده باشد باز الحمد وسوره دیگر
بخواند والا سوره را بعد از الحمد تمام کند ورکوع
نماید وبعد از آن راست بایستد باز الحمد و
سوره بخواند وچون رکوعهای پنجگانه بدین نوع
تمام شو

تمام شود تکبیر بگوید وسجدتین بجای آورد ودر رکعت
دوم نیز همچنین عمل کند وتشهد وسلام تمام کند
وخواندن سورهای دراز وجماعت ودر رکوعها
دست برداشتن وقنوت خواندن واعاده کردن
اگر روشن نشود یا جنبیدن ساکن نشود سنت است
ووقت نماز کسوف وخسوف از ابتداء گرفته
شدنست تا ابتداء روشن شدن اگر بعد ازین
وقت گذارد قضا نیت کند مگر در نماز زلزله که
وقت او همه عمر است ودر همیشه ادا نیت
کند وباقی سببها را که سبب آن نماز باید کردن
در مدت بقای آن سبب ادا نیت کند
تتمه جماعت در جمعه وعیدین با شرایط آن
واجبست ودر غیر اینها سنت ودر فرایض یومیه
مؤکد است جماعت منعقد می شود بهشت شرط
١ آنکه از دو عدد کمتر نباشد ماموم مگر در جمعه
وعیدین که پنج نفر می باید ٢ اتصاف امام
بشرایط مذکوره ٣ عدم تقدم ماموم بر امام
در موقف ٤ اجتماع دوری جایز نیست مگر
باتصال صفها ٥ نبودن چیزی که مانع
مشاهدهٔ امام باشد مگر با وجود تعدد صفها و
در جماعت زنان ٦ نبودن امام بر بلندی
معتدبه ٧ نیت اقتدا ٨ موافقت نظم صلوة

ماموم و امام چنانچه اقتدا در نماز یومی نماز
جنازه و کسوف نتوان کرد ادراک رکعت
بادراک رکوعست آن رکعت را که دریافته است
اول نماز اعتبار کند و تمام گرداند باقی را **چهارم**
قضای نماز واجبست یعنی قضای نماز واجب
بر مکلف واجبست و قضا تابع اصل است
در وجوب و ندب و در بلند و پست خواندن
و قصر و تمام حاضره بر فایته مقدم دارد اگر
وقت تنگ باشد و واجبست که سابق فایته
بر لاحق مقدم دارد **پنجم** نماز خوف یعنی
چون لشکری خواهند که نماز بجماعت گذارند
و در عقب دشمن باشد و لشکر آن مقدار باشد که
دو فرقه و گروه شوند گروهی حاضر دشمن باشند
و گروهی بنماز مشغول شوند کیفیتش آنست که
امام با یک گروه یک رکعت گذارد و در رکعت دوم
ایستد و قرآن خواندن را دراز سازد چندان
که این گروه نماز را تمام کنند و بروند و گروه
دیگر بیایند و اقتدا کنند با این جماعت این
رکعت را تمام کند و چندان در تشهد توقف
کند که این جماعت نیز یک رکعت دیگر تمام کنند باتفاق
سلام دهند و از نماز بیرون آیند **سوال**
اگر گویند که نماز مسافر چه نوعست گوییم که در سفر

از مسافر

از مسافر ساقط میشود از هر چهار رکعتی فرض
چهار رکعتی دو رکعت بشش شرط ۱ اگر
مسافت هشت فرسنگ باشد یا چهار که همان
روز باز گردد ۲ اگر مقصد معین باشد و سر
گردان نباشد ۳ اگر قطع سفر و بریدن او
در اثنای مسافت بعزم اقامت نکند ۴ اگر
سفر مباح باشد ۵ سفرش بیش از حضر نباشد
همچو مکاری و ملاح ۶ غایب شود از عمارتهای
شهر بحیثیتی که آنها پیدا نباشند **سوال**
اگر پرسند که کیفیت نماز زنان چیست گوییم
که زنان را شش چیز سنت بود در نماز ۱
در قیام هر دو پای جفت نهند ۲ دست
راست بر سینه راست نهند و دست چپ
بر سینه چپ ۳ چون رکوع کنند دست تا بالای
زانو نهند ۴ چون بسجده روند اول بنشینند
آنگاه سجده کنند و خویشتن جمع بهم باز
گیرند ۵ چون بر پای خیزند راست بر
خیزند ۶ چون به تشهد نشینند هر دو کف
پای بر زمین نهند و قراءة در جهری نمازها
آهسته خوانند و بانگ نماز و اقامت
آهسته گویند و هر چه غیر از این است که گفته
شد حکم مردان و زنان یکسان باشد

سوال اگر گویند که نوافل مستحبه غیر موقته چنداست گویم که نماز سنت بسیارست اما چندی را علاکنیم اول نماز استسقا اگر حاجة بباران باشد باخطبه چون عید وسوال باران وروزه داشتن سه روز ودر روز سیم با امام وپیران وکودکان وجدا کردن طفلان از مادران با تکبیر وتسبیح وتهلیل وتحمید صدبار ۲ نافله رمضان که هزار رکعتست در بیست شب اول در هر شب بیست رکعت گذارد هشت بعد از شام ودوازده بعد از خفتن ودر شب نوزدهم وبیست ویکم وبیست وسیم صد رکعت دیگر زیاده سازد که هر شب صد وبیست یا سی رکعت باشد ودر ده آخر هر شب سی رکعت بگذارد ۳ نماز حاجات ۴ نماز استخاره ۵ نماز شکر ۶ نماز حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوه والسلم که چهار رکعتست که بعد از نیت که اصلی صلوة علی لندبه قربة الی الله یعنی نماز علی میگذارم برای آنکه سنتست تقرب بخدا در هر رکعت بخواند الحمد یکبار وقل هو الله احد پنجاه بار ۷ نماز حضرت فاطمه علیها السلام که دو رکعتست بعد از نیت که اصلی صلوة فاطمه لندبها قربة الی الله بخواند در رکعت اول

الحمد یکبار

الحمد یکبار وسوره قدر صد بار ودر رکعت دوم بعد از فاتحه توحید صد بار ۸ صلوة جعفر که چهار رکعتست بعد از نیت که اصلی صلوة جعفر او رکعتین من صلوة جعفر لندبها قربة الی الله یعنی نماز جعفر میگذارم یا دو رکعت از نماز جعفر برای آنکه سنتست تقرب بخدا بخواند در رکعت اول الحمد وسوره اذا زلزلت بعد از آن پانزده بار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وبعد از آن رکوع کند وده بار بگوید پس سر بردارد وده بار بگوید پس سجده اول کند وده بار بگوید و پس سر بردارد وده بار بگوید پس سجده دوم کند وده بار بگوید پس سر بردارد و ده بار بگوید وهمچنین کند در باقی رکعتها و در رکعت دوم والعادیات بخواند ودر سیم سوره نصر [illegible] ودر چهارم توحید ودعا کند با آنچه منقولست از ائمه معصومین علیهم الصلوه والسلم

سوال اگر پرسند که زکوة بر که واجبست ودر چه واجبست گویم که زکوة واجبست بر عاقل وبالغ آزاد مالک نصاب که متمکن باشد از تصرف متوطن ودر انعام ثلثه که شتر وگاو وگوسفند است ودر زر ونقره

وگندم وجو وخرما ومویز و در غیر اینها واجب نیست
شرایط زکوة انعام چهار چیز است ۱ نصاب
در شتر چون به پنج رسد یک شاة زکوة بدهد
و در ده دو شاة و در پانزده سه شاة است
و در بیست وچهار چهار شاة است و در بیست و
پنج پنج شاة است و در بیست وشش یک بنت
مخاض زکوة است یعنی شتر کره ماده که پا در
سال دوم نهاده باشد و در سی وشش یک بنت
لبون است یعنی شتر کره ماده که پا در سال سیم نهاده
باشد و در چهل وشش یک حقه است یعنی شتر ماده
که پا در چهار سال نهاده باشد و در شصت و یک
یک جذعه است که پا در سال پنجم نهاده باشد و در هفتاد و
شش دو بنت لبون است و در نود و یک دو حقه
بعد از آن در زاید چیزی نیست تا به صد و بیست و یک
رسد بعد از آن در هر پنجاه یک حقه است و در هر
چهل و یک بنت لبونی دایما و در بقر گاو دو نصاب است
یکی سی عدد و در آن یک تبیع یا تبیعه است واجب
یعنی گاو نر یا ماده که پا در سال دوم نهاده باشد
و یکی چهل عدد و در آن مسنه واجب است یعنی
گاوی که پا در سال سیم نهاده باشد و در گوسفند
پنج نصاب است در چهل یک شاة است و در
صد و بیست و یک دو شاة و در دویست و
یک سه شاة

دویست و یک سه شاة و در سیصد و یک چهار شاة
تا که به چهار صد رسد بعد از آن در هر صد یک شاة
و آنچه کم شود معفو است شرط دوم سوم است
یعنی که خود چریده باشد در تابستان و زمستان
و احتیاج علف دادن نباشد شرط ۳ حولان
حول است یعنی یازده ماه بر او گذشته باشد
شرط ۴ آنکه عوامل نباشند و کار نکنند زکوة
زر و نقره واجب می شود بشرط نصاب و حول
و اگر زر و نقره مسکوک باشد نصاب زر بیست
دینار است در وده قیراط که نیم مثقال بود زکوة
است بعد از آن بزیادتی چهار دینار دو قیراط
لازم می شود نصاب نقره است دویست درهمست
و در و پنج درهم لازم می شود بعد از آن بزیادتی
هر چهل درهم یک درهم واجب می شود و درهم شش
دانق است و دانقی هشت حبه است از
حبات شعیر زکوة در سبیکه و حلی نیست نصاب
زکوة غلتها پنج وسق است هر وسقی شصت
صاع است و صاعی چهار مد است و مدی دو
رطل عراقی است و ربع رطلی و واجب در آن
عشر است اگر به آب باران و جوی و مانند آن
رسته باشد و نصف عشر اگر آب داده شده
باشد بدلو و دولاب و امثال آن و در وقت

جدا کردن نیت کند که اخرج هذا القدر عن
زکوة مالی لوجوبه قربة الی الله یعنی جدا میکنم و بیرون
می آرم این مقدار را از زکوة مال خود برای
انکه واجبست تقرب بخدا سوال اگر گویند
که مستحقان زکوة چند قسم اند گویم هشت قسم اند
۱ فقیران اند ۲ مسکینان ۳ عاملان بر زکوة
۴ مؤلفة قلوب و ایشان جمعی اند که سهامات
داده می شود ایشان را بجهت دفع کار زار با
کافران بانکه نصیبی از زکوة و صدقه بایشان
دهند اگرچه کافر بوده باشند ۵ در رقاب
یعنی بجهة از زکوة غلامان و مکاتب ایشان
بخرند و آزاد نمایند ۶ قرض داران ۷
در راه خدا یعنی صرف زکوة در کاری که
در و ثواب باشد یا مصلحت باشد چون حج و بنا
پلها و عمارت مسجدها ۸ ابن سبیل یعنی کسی
که مسافر باشد و مستحق اگرچه در ملک خود غنی
و مالدار بوده باشد استحقاق این جماعت بچهار
شرطست ۱ ایمان ۲ عدالت ۳ انکه واجب النفقه
نباشد نفقة او بر صاحب مال ۴ انکه هاشمی نباشند
سوال اگر پرسند که زکوة فطر برکه واجبست
و چه واجبست گویم بر عاقل و بالغ آزاد غنی
از جهة نفس خود و عیالش واجبست و بهر
سری صاعی

سری صاعی از قوت غالب بلد بدیدن ماه
شوال و تقدیم بر ان جایز است و مصرفش
مصرف زکوتست سوال اگر گویند که خمس از
چه واجبست گویم از غنایم دار الحرب و از
معادن چون زر و نقره و ارزیز و یاقوت
و زبرجد و سرمه و عنبر و قیر و کبریت بشرط انکه
قیمتش بعد از مؤنه بیست دینار باشد و
از گنجها و از غوص یعنی جواهر دریا بشرط انکه
یکدینار ارزد و در سودهای تجارتها بشرط
از مؤنه یکساله صاحب مال و عیالش زیاده باشد
و در مالهای حرام که با حلال آمیخته باشد و متمیز نشود
و صاحب و قدرش ندانند اگر جنس صاحبش معلوم باشد
با او صلح کند و اگر قدر تنها دانند آن قدر تصدق
نماید و خمس اینها را بشش قسم کردن واجب
سه قسم مخصوص امامست و سه قسم الذین یتیمان
و مسکینان و ابناء سبیل که فرزندان عبد المطلب
باشند از پدر سوال اگر پرسند که صوم چیست
و چند قسمست گویم که صوم باز داشتن نفس است
از مفطرات یعنی چیزهای که روزه را باطل
کند در زمان مخصوص یعنی از صبح تا شام بنیت
صوم روز معین وجوبا او ندبا تقربا الی الله تعالی
وقت نیت از اول شبست تا ... و اگر فراموش

کند تا وقت زوال و اگر در شب اول رمضان
نیت کند که اصوم شهر رمضان من اوله الی
آخره مع ارتفاع الموانع لوجوبه قربة الی الله یعنی
روزه ماه رمضان میدارم از اول او تا آخر
بی موانع برای آنکه واجبست تقرب بخدا است
بعد از آن هر شب نیت کند که اصوم غدا من
شهر رمضان اداء لوجوبه قربة الی الله یعنی فردا
روزه ماه رمضان میدارم ادا برای آنکه
واجبست تقرب بخدا و اگر نیت اول کرده باشد
در نیت دوم خلل افتد روزه باطل نشود و روزه
چهار قسمست ۱ روزه واجب و آن بر دو قسمت
یکی آنکه باصل شرع واجب بود و آن روزه
ماه رمضان است و علامت او دیدن ماه
بود و چون کسی ماه بیند بروی روزه داشتن واجب
بود اگرچه تنها دیده باشد و اگر همه خلق دیده
باشند واجب باشد همه را روزه داشتن
و اگر در آسمان ابر بود و از شعبان سی روز
شمرده باشند واجب باشد روزه داشتن
و اگر این نشانها اتفاق نیفتد گواهی دو مرد
عادل قبول کنند اگر خارج از آن شهر باشند
و اگر داخل ۲ آنکه باصل شرع واجب نبود
و آن شش قسمست ۱ روزه کفارت
که افطار

که بافطار کردن واجب شود و کفارت واجب
نبود الا روزه ماه رمضان یا نذر معین یا
قضای ماه رمضان که بعد از زوال واکرده باشند
و روزه اعتکاف چون واجب باشد ۲ روزه
بدل هدی و آن ده روز بود سه روز در حج و
هفت روز دیگر چون باهل ولایت خود آید ۳ روزه
نذر و عهد و یمین ۴ روزه اعتکاف واجب
۵ روزه قضای واجب ۶ روزه قضای
نذر که فوت شده باشد بعد از استقرار و تمکن
بقضا کردن **دوم** روزه سنت و آن
چهارده بود ۱ از هر ماه سه روز روزه دارد
و آن پنجشنبه اول از دهه اول و چهارشنبه از
دهه دوم و پنجشنبه آخر از دهه آخر در هر ماه
۲ روزه ایام بیض و آن سه روز بود از هر
ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ۳ روزه
غدیر خم و آن هجدهم ذی الحجه بود ۴ روزه
مولد نبی صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ربیع
الاول بود ۵ روزه مبعث نبی صلی الله علیه
و آله و او بیست و دوم رجبست ۶ روزه
دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی القعده
۷ روزه عرفه کسی را که ضعیف نخواهد شدن
از دعا خواندن و آن نهم ذی حجه بود ۸

[illegible]

روزه عاشورا و آن چنان بود که دهم محرم
نیت کند که اصوم صوم حزن لذبح قرة الی الله
یعنی روزه حزن میدارم برای آنکه سنت تو.
بجا ٩ روزه مباهله و آن بیست و چهارم ذیحجه بود
١٠ هر آدینه روزه داشتن ١١ اول ذوالحجه
روزه داشتن ١٢ هر رجب روزه داشتن
١٣ هر شعبان روزه داشتن ١٤ همه پنجشنبه
روزه داشتن سیوم روزه مکروه و آن
چهار بود ١ روزه عرفه کسی را که ضعیف خواهد
شدن از دعا خواندن ٢ روزه نوافل
در سفر داشتن ٣ روزه مهمان که بی
اجازه خداوند خانه دارد ٤ روزه
عرفه که ماه نو شدن را در شک باشند
در ذی حجه و همچنین گفته روزه سنت که فرزند
بی اجازه پدر دارد و روزه کسی که او را
بطعام دعوت کند چهارم روزه حرام
و آن نه روز بود ١ دو روز عید فطر و قربان
٢ ایام تشریق کسی را که در منی باشد و آن
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه بود
٣ روزه آخر شعبان بنیت وجوب
٤ روزه نذر معصیت ٥ روزه
صمت و آنچنان بود که تا شب سخن نگوید

ششم روزه

٦ روزه وصال و آنچنان بود که یکشبانه
روز روزه بدارد یعنی یکروز و یکشب تا
سحرگاه چیزی نخورد ٧ روزه سنت که زن
بی اجازه شوهر دارد ٨ روزه سنت
بنده که بی دستور خواجه بدارد ٩ روزه
واجب در سفر سؤال اگر گویند که روزه
بچه باطل میشود گوییم که روزه باطل میشود بچیز
خوردن و آشامیدن اگرچه معتاد نباشد و
بجماع و رسانیدن غبار غلیظ بحلق و
جنب بودن تا صبح بقصد و حقنه کردن به
مایعات و در آب سر فرو بردن و دروغ
از خدا و رسول و ائمه نقل کردن و روزه
شکسته میشود بکردن الخ واجبست ترک
آن عمدا بغیر از کذب بر خدا و رسول و ائمه
نزد بعضی از فقها و غلط کردن در طلوع
نکردن صبح و بتقلید قبول کردن آن
با وجود توانایی بر احتیاط و در غروب
از جهت تاریکی که توهم اندازد شب شدن
یا تقلید وقتی کردن عمدا سؤال اگر پرسند
که در ماه رمضان افطار بچیزی که قضا و
کفارت واجب گرداند چند است گوییم
هفت چیز ١ خوردن ٢ آشامیدن معتاد

وغیر معتاد و ۳ جماع کردن واگرچه سهو ذکر غایب
نشده باشد در قبل و دبر تفاوت نبود ۴ شب
جنب شود و غسل نکند تا روز عمدا ۵ اگر جنب
شود و نیت نکند که برخیزم و غسل کنم و در خواب
شود تا بروز ۶ منی بیرون آوردن بهر نوع
که باشد ۷ کرد غلیظ بحلق فرو بردن در همه اینها
قضا و کفارت واجب بود و کفارت در اینها
آزاد کردن بنده بود یا دو ماه پیوسته روزه
داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن سوال
اگر گویند که چیزهای که قضا واجب کند نه کفارت
چند است گوییم که نه چیز بود ۱ آنکه چیزی بخورد
پیش از احتیاط و رعایت با قدرت بر آنکه
تواند که بیرون رود و ببیند که صبح شده است
یا نه و حال آنکه صبح شده باشد و او طعام بخورد
۲ آنکه اعتماد کرده باشد بقول غیری که صبح نشده
است و حال آنکه شده باشد و او قادر باشد
بر احتیاط کردن ۳ آنکه چیزی بخورد بواسطه
ترک عمل بقول غیر بتوهم آنکه او دروغ میگوید
و شب نیامده باشد ۴ تاریکی که توهم اندازد
شب در آمدن را و چیزی بخورد و حال آنکه
شب در نیامده باشد لیکن اگر گمانش غالب
بود که شب در آمده است و چیزی بخورد روزه
باطل نشود

باطل نشود ۵ آنکه بعمد قی کند لیکن اگر قی بخود
بر آید روزه باطل نشود ۶ آنکه حقنه کند بمایع
۷ آنکه آب در دهن کند برای خشکی لب و آب بحلق
فرو رود نه برای مضمضه و استنشاق ۸ جنب بود
و دوم بار بخسبد بنیت آنکه برخیزد و غسل کند
چون بیدار شود صبح شده باشد ۹ بزن نا
محرم بنگرد بشهوت و منی بیرون آید قضا بود نزد
بعضی و بعضی دیگر گفته اند که نبود و اول اولی است
سوال اگر پرسند که کفارت بر چند قسمت
گوییم بر چهار قسم ۱ کفارت مرتبه و او در سه جا
بود ۱ در ظهار ۲ در قتل خطا ۳ در قضای
ماه رمضان که بعد از زوال واکرده باشد که کفارت
هر یکی از این بنده آزاد کردن بود و اگر بنده یافت
نشود دو ماه پیوسته روزه داشتن و اگر بدین
قادر نبود شصت مسکین را طعام دادن و اما
کفارت قضای ماه رمضان که بعد از زوال
افطار کرده باشد آنست که ده مسکین را طعام دهد
و اگر نتواند سه روز روزه بدارد پیاپی ۲
کفارت مخیره است و این هم در سه جا بود در رمضان
و در نذر معین و در خلف عهد و کفارت هر یکی
بنده آزاد کردن بود یا دو ماه پیاپی روزه داشتن
یا شصت مسکین را طعام دادن از این هر کدام

بجای او روز روا بود ۳ کفارت مرتبه مخیره
وآن کفارت یمین بود یعنی سوکند خورده و
خلاف کرده که بنده ازاد کردن است یا ده
مسکین را طعام دادن یا ده مسکین را جامه
پوشانیدن واکر ازین عاجز شود سه روز پیاپی
روزه داشتن ۴ کفارت جمع است وآن
کفارت کشتن مؤمنی است بعمد وظلم وافطار
رمضان بحرامست که ازاد کردن بنده است
ودو ماه پیاپی روزه داشتن وشصت
مسکین را طعام دادن سوال اکر کویند که
عقد نکاح بچه مشروعست وچند قسم است کویم
که عقد نکاح مشروعست بقول خدای عز وجل
وانکحوا الایامی منکم الایة وبقول رسول صلی الله
علیه واله تناکحوا تناسلوا فانی اباهی بکم الامم
یوم القیمة ولو بالسقط وبقول امیر المؤمنین علیه
السلام که رکعتین یصلیها متزوج خیر من سبعین
رکعة یصلیها عزب وعقد نکاح نسبت با مردمان
بدو قسم بود یکی واجب کسی را که ترسد در
زنا افتادن را اکر مرد بود واجب بود
که زن کند واکر زن بود واجب بود که شوهر
کند دوم سنت کسی را که شهوت باشد
واما نترسد از افتادن در زنا خواه بود

با زنا

یا زن که سنت است عقد نکاح کردن ایشان
وعقد نکاح چنان بود که اول خطبه بخواند وبعد از آن
ایجاب قبول کنند وکیل مرد با زن یا وکیل هر دو
بلفظ عربی بکویند ودو بار تکرار کنند واین نکاح
دائمی است واما نکاح متعه پس آن هم مشروعست
بقول خدای سبحانه وتعالی فما استمتعتم به منهن
فاتوهن اجورهن الایة وقول رسول صلعم که من
کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یخرج من
الدنیا حتی یتمتع باربعین امراة یعنی کسی که
ایمان بخدا داشته باشد وبروز اخر بیرون
نرود از دنیا تا متعه نکند چهل زن را ودیکر کفته
من تمتع بامراة مؤمنة فکانما زار بیت الله
تعالی سبعین مرة یعنی کسی که متعه کند یکزن مؤمنه
پس کویا که زیارت کرده است ودریافته خانه
خدا را هفتاد بار ودیکر کفته که من لم یرضی
تمتع امه واخته وعمه وخالته لم ینل شفاعتی
یعنی کسی که راضی نباشد بمتعه شدن مادر خود و
خواهر خود وعمه وخاله خود نمی رسد بشفاعت من
ودیکر کفته که من تمتع مرة عتق ثلثه من النار
ومن تمتع مرتین عتق ثلثاه من النار ومن
تمتع ثلث مرات عتق کله من النار یعنی کسی که
متعه کند یکبار ازاد شود یک حصه او از سه حصه از اتش

دوزخ و اگر دو بار متعه کند آزاد شود دو ثلث
او از نار و اگر سه متعه کند آزاد شود همه او از نار
و دیگر گفته که من ترک متعه لم ینل شفاعتی یعنی کسی
که ترک متعه خود کند نمی‌رسد بشفاعت من و دیگر
گفته من تمتع مرة واحدة کان له درجة الحسن ع
ومن تمتع ثانیا کان له درجة الحسین ع ومن
تمتع ثالثا کان له درجة علی بن ابی طالب ع ومن
تمتع رابعا کان له درجة کدرجة محمد صلی الله علیه و آله
و حضرت امام جعفر صادق ع گفته که المتعة من
دیننا و دین آبائنا فمن عمل بها فقد عمل بدیننا
ومن انکرها فقد انکر دیننا و اعتقد غیر دیننا
المتعة نور فی القلب و امان من الشرک و ان
ولد المتعة افضل من ولد الزوجة و منکرها
کافر و مرتد والمتمتع بها مؤمن موحد حتی ان المؤمنة
لو استمتع بها مؤمن بدینار فتصدق بکتب الله
لها بذلک الف الف الصدقة واما المتعة و
حدیث درین باب بسیارست و نقل همه موجب خوف
ملال و آزار و چون مرد و زن هر دو راضی شوند
بمتعه اول صیغه متعه بگوید اگر مرد و زن گوینده
اول زن بگوید متعتک نفسی علی صداق ما از دینار
تراضی هذه الساعة او من هذا الیوم الی
مدة شهر مثلا پس مرد بی فاصله بگوید که قبلت

المتعة لنفس

المتعة لنفسی التزمت المهر المذکور من کامل فی
المدة المزبور و اگر مرد وکیل زن شود برای
عقد نفس خود چنین گوید که زوجت موکلتی لنفسی
مدة شهر من هذا الیوم بمائة دینار مثلا پس مرد
خود بگوید بی فاصله قبلت المتعة سؤال اگر پرسند
که سنت ابراهیم پیغمبر ع چند است که پیغمبر ما نیز هم
او را سنت کرده اینده است گوییم که سنت او
ده چیز است ۱ موی سر بدو نیمه کردن از میان
سر ۲ مضمضه کردن ۳ استنشاق کردن ۴
مسواک کردن ۵ سبلت گرفتن ۶ ناخن گرفتن
۷ موی بغل کندن ۸ موی زهار تراشیدن
۹ ختنه کردن ۱۰ استنجا کردن و این قدر
که مذکور شد از ذکر معرفت واجب تعالی و صفات
ثبوتی و سلبی و سایر اصول دین و باقی آنچه
نوشته شد از ذکر مقدمات نماز و مقارنات
و منافیات و مبطلات نماز و غیر ایشان کافیست
مؤمنان را زیرا که معرفت حقیقت ذات مقدس
او مقدور نیست از برای ما و کمال الهیت
او از آن بلندتر است که رسد باو دستهای
کمانها و افهام و ربوبیت او از آن بزرگتر
و پاکتر است که ملوث شود بخاطرها و اوهام
و کسی که خواهد بلندتر ازین مقام را پس باید

که اقتصار نکند و منحصر نسازد همت خود را
بر آنچه دریافته است بلکه قطع کند و ببرد از
نفس خود علایق بدنی و اویزشهای نفسانی
را و زایل سازد از خاطر خود موانع دینوی
را و توجه کند بجانب طلب کمالی که می نامند
آنرا درویشان بسلوک و هیچ شکی نیست
که توجه و رو نهادن بچیزی بی حرکت نمی باشد
و متحرک محتاجست در آن حرکت بمعرفت چند
چیز ۱ معرفت مبداء حرکت ۲ شرایط آن
۳ زایل ساختن موانع آن ۴ معرفت بآنچه
لاحق و عارض می شود در اثنای آن ۵
معرفت آنچه مقارن سلوکست ۶ معرفت
آنچه حاصل می شود متحرک و سالک را بعد از آن
تا آنکه برسد بمطلوب حقیقی و هر یکی ازینها تمام
نمی شوند مگر بمعرفت چند امر اما اول و ۲
که مبداء حرکت است و شرایط آن موقوفست
بچند چیز ۱ ایمانست که در لغت تصدیق است
و گرویدن و در شرع تصدیقست بهر چیزی که
معلوم باشد بضرورة آمدن پیغمبر صلعم
با و چنانکه دانستی بتفصیل و آن ایمان مستلزم
معرفة الله است و صفات او و افعال او
و قرآن و احکام آن و باین اعتبار ایمان

قابل زیاده

قابل زیاده و نقصان نیست و گاه اطلاق میکنند
ایمان را بر وجه کمال باضافه ساختن عملهای
صالح با و پس برین تقدیر قابل آن باشد
و ادنی مرتبه ایمان ایمان لسانیست و
بعد از و قلبی بر وجه تقلید جازم لیکن ممکن
است زوال این و بعد از و ایمان بغیب
که منبعث و برانگیخته شده باشد از بصیرتی
که در قلبست که مقتضی ثبات و دوام اوست
و اعلی مراتب ایمان ایمان تعیینی است که
اعتقاد جازم ثابت مطابق واقع است و
اصلا ممکن الزوال نیست و بتشکیک مشکک
زایل و محو نمی شود دوم ثباتست و این
حالت جزمیست بوجود کمالی که مقارب ایمانست
و بی این ثبات حاصل نمیشود اطمینان قلب
آنچنان طمانینتی که شرط طلب کمالست زیرا
که متزلزل در اعتقاد کمال نمی باشد طالب
آن وجود متحقق نشود طلب عزم جزم نیز متحقق
نمی شود و ممکن نمی باشد سلوک زیرا که
صاحب عزم بی ثبات کالذی استهوته
الشیاطین فی الارض حیرانست بلکه نمی باشد
مر او را عزم اصلا زیرا که مادام بدل
توجه نکند بیک جهت حرکت واقع نمی شود

واگر حرکت کند اضطراری می باشد بی فایده
وعلت ثبات بصیرت باطن است بحقیقت اعتقاد
کرده شده ویافتن لذت رسیدن بحق سبحانه
وگردانیدن آن ملکه باطنی که قابل زوال
نباشد اصلا ۳ نیت است که قصد دل است
واین نیت واسط است میان علم وعمل
زیرا که چون معلوم باشد بعلم نایب راجح
بودن امری قصد فعل آن امر می کند و
چون قصد فعل او نکند آن امر واقع نشود
پس قصد فعل مقصد معین مبدا سیر وسلوک
بوده وچون مقصد حصول کمال باشد از کامل
مطلق که حضرت حق سبحانه وتعالیست واجب
است که مشتمل سازند نیت را بر طلب قربت
ونزدیکی بحق سبحانه زیرا که اوست کامل
مطلق وچون چنین باشد نیت تنها بهتر
می باشد از عمل تنها چنانکه در حدیث آمده
که نیة المؤمن خیر من عمله زیرا که نیت
بمنزله روح است وعمل بمنزله جسد ونیست
عملها مگر به نیتها همچنانکه زندگی جسد نیست
مگر بروح ودر حدیث نیز آمده که انما
الاعمال بالنیات چهارم صدقست و
راستی که مطابق قول وفعل ونیت

و عزم جزم

و عزم جزم وتمام کردن حالتهای عارضی و
صدیق کسی است که صدق او درین امور
گردیده باشد ملکه وواقع نشود خلاف او قطعا
نور علی نور ودر اثر پنجم انابت است
که رجوع وبازگشت است بخدای تعالی و
پیش آمدن برو وتمام نمیشود انابت
مگر به سه چیز یکی باطنیست که دوام ذکر
توحید خداست با فکرها وعزیمتهای خود
دوم قولیست که دوام ذکر خداست
وذکر نعمتهای خدا سیم عملیست که
مداومت نمودنست بر عملهای صالحه
باحسان ونیکوی بخلق خدا ودفع ضرر
از ایشان ودفع اسباب ضرر ومجملا
التزام کردن وبکار گرفتن است احکام
شرع را تقربا الی الله ششم اخلاص است
ومراد آنست که جمیع آنچه میکند ومیگوید از
[illegible] تقرب بخدا باشد تنها خالصا ومخلصا
لله تع که نگردد در او هیچ چیز از غرضهای
دنیوی واخروی الا لله الدین الخالص
وهر گاه که مخلوط شود با او غرض دنیوی
یا اخروی واگرچه ثواب باشد یا رستگاری
از آتش دوزخ پس آن شرک خفی است

وهیچ چیز فاسدتر نیست مر طالب را از ترک حق
زیراکه مانع است اورا از سلوک پس چون زایل
شود آن آسان می‌شود ازبرای مخلص حق
سبحانه وتعالی چهل روز ظاهر شدن چشمهای حکمت
الهی بر زبان او و اما سیم که ازالهٔ
موانع وقطع علایق است پس آن نیز موقوف
است بدانستن چند امر اول توبه است که
رجوعست وپشیمان شدن بر کارهای قبیح
از معصیتها وترک آن کار در حال یعنی در
این زمان وعازم جازم شدن برآنکه
باز نگردد بسوی آن کار در استقبال یعنی
در زمان آینده ومعصیت ترک واجبست
وکردن حرام خواه باشد بقول یا بعمل یا بفکر
یا بخیال وقاعده در وانست [illegible]
واجب وفعل حرام جا در باشد [illegible]
اختیار رسیده واما ترک فعل سنتها وترک
مکروهها [illegible] آن امر دیگریست [illegible]
معصومین را علیهم الصلوة والسلام نمی باشد
زیراکه علو مرتبه ومقام ایشان مقتضی
آنست که هیچ چیز ازانها نیز نکنند واما
سالک پس توبهٔ او از التفات وتوجه
او بغیر حق که مقصود او باشد معصیت است

زیراکه

زیراکه منع میکند اورا وباز می دارد از
مقصد حقیقی پس توبه درین هنگام قسم
باشد توبهٔ عام مرهمه بندگان را که رجوعست از
معصیت مذکوره وتوبهٔ خاص معصومین که
رجوعست از ترک سنت وفعل مکروه وتوبه
اخص از خاص که رجوعست از توجه والتفات
بغیر حق سبحانه وتعالی واما توبهٔ پیغمبران وائمه معصومین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین پس از قبیل توبهٔ
اسم است وازین جهة گفته است آنحضرت
که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی
الیوم سبعین مرة وازین قسم است که گفته اند
حسنات الابرار سیئات المقربین وشرعا
نیز توبه کردن واجبست زیراکه پشیمان شدن
واجبست باجماع فقهای امامی از هر کاری
که قبیح باشد یا ترک واجب بود ودیگر از
جهة دلالت کردن قرآن وحدیث بر وجوب آن
ودیگر ازجهة آنکه توبه دفع مضرتها میکند ودفع
ضرر واگرچه مظنون باشد وبگمان واجبست
وپشیمان شدن بر قبیح باید که ازجهة آن
بود که قبیح است نه ازجهة ترس از آتش
دوزخ ونه ازجهة دفع ضرر از نفس خود والا
توبه نباشد وتوبه را شش قسمی دیگر هست

توبه سر است که بجان طاعت کردن است
در راه خدای تعالی ۲ توبه دست است که احسان
کردن است در راه حق سبحانه و تعالی ۳ توبه سمع است
که غیبت مردم نشنود ۴ توبه چشم است که نامحرم
نبیند ۵ توبه زبان است که بغیر از خدا و
ذکر او چیزی دیگر نگوید ۶ توبه دل است دوم
زهد است و زاهد کسی است که او را هیچ رغبتی
نباشد در هیچ مطلوبی که از وجدا شود
بمردن که آن لذائذ دنیویست همچو خوردنیها
و آشامیدنیها و پوشیدنیها و نکاحها و مال
و جاه و ذکر نیکوی و نزدیکی و تقرب پادشاهان
وغیر اینها از آنچه ها که ملزوم عدم اند و باید
که باشد آن عدم رغبت از زاهد نه از جهت
عجز و نادانی یا غرضی از غرضهای دنیا و
آن حالت را زهد میگویند در مشهور و ا
و زهد جز نیست که ترک متاع دنیا کردن است
از جهت متاع دیگر که در اجل و آخرت است
و در حقیقت زهد می باید که نباشد از جهت
رستگاری از آتش دوزخ و رسیدن
بجنت بلکه باید که باشد زهد او را ملکه از
جهت تنکر برغیر حق و تقرب برضای خدای سبحانه و تعالی
و بگردد آن ملکه صفت نفس زاهد که
منع کند

[illegible]

منع کند او را از آرزوها و عادت
دهد بکارهای شاقه تا آنکه بگردد آن زهد
راسخ در نفس وسیم فقر است یعنی
نیستی و درویشی و نیست مراد باین فقر نیستی
مال بلکه نیستی رغبت در لذائذ دنیوی نه
از جهت عجز از آن و نه از جهت غفلت و بلاهت
بلکه از جهت تکبر و تنزه از آنها و مجملا فقر تشبیه
الیست از زهد و دوریست که باشد قول
رسول صلعم الفقر فخری و به افتخر اشارت
بانمعنی وچهارم ریاضت است و مراد بآن
منع نفس است از مطلوب بحرکات مضطربه و
گردانیدن آن ریاضت بحیثیتی که بگردد
اطاعت نفس و فرمان برداری او حرم
خود را ملکه و مراد اینجا بریاضت منع نفس
حیوانیست که از فرمان برداری شهوت
و غضب و آنچه متعلق است باینها و منع نفس
ناطقه است از متابعت قوی حیوانی که
رذائل اخلاق است و اعمال همچو حرص
برجمع نمودن مال و اکتساب جاه و تواضع
اینها از حیله و مکر و فریب و غلبه و غضب
و حقد و حسد و فخر و فرو رفتن در
شرها و غیر اینها و گردانیدن طاعت

نفس مر عقل عملی را بلکه بر وجهی که برساند
نفس را بکمال ممکن خود **نکته** بدان
بدرستی که نفس چون متابعت قوی شهوی
کند او را بهیمه میخوانند و چون متابعت
قوی غضبی کند سبعی می نامند و چون بکردد
رذایل اخلاق ملکه نفس او را شیطانی میدانند
و نامیده است حضرت حق سبحانه و تعالی این
همه را در قرآن بنفس اماره یعنی نفس بغایت
فرماینده به بدی اگر باشد آن رذایل ثابت
و اگر آن رذایل نفس ثابت نباشد بلکه
تاری مایل باشد به بدی و باری دیگر مایل به
نیکی با پشیمانی بر آن بدی و ملامت خودی
نامند آن نفس را لوامه و چون باشد نفس
که اطاعت و انقیاد عقل عمل کند آن را نفس
مطمئنه گویند و معین و یاری دهنده برین
متابعتها عدم قطع علایق بدنی هست و عدم
ازالهٔ موانع دنیوی از خاطر خود و برین
نیز معین زیاده ساختن قوتهای شهوی
و غضبی هست بزیاده ساختن حواس خود
با کم خوردن و عدم اشتیاق در آن غذاها
زیرا که هر آینه اثر عظیمی هست در حصول
کمال و اهل شدن بجهت خدمت ذو الجلال پس
ازان بدان

ازان بدان که غرض از ریاضت سه
امر است ۱ ازالهٔ موانع است از رسیدن
بحق سبحانه و تعالی که شغلهای ظاهری و باطنی است
۲ گردانیدن نفس حیوانیست مطاوع
و فرمان بر عقل عملی که باعث است بر طلب کمال
۳ گردانیدن نفس مهیا جهة قبول فیض
حق تا برسد بکمال ممکن خود **و پنجم**
محاسبه است که نسبت دادن سالک است طاعتهای
خود را بمعصیتهای خود تا بداند که کدامین
بیشتر است پس اگر طاعت او زیاده باشد
نسبت دهد قدر زیادتی را بنعمتهای خدای تعالی
که باو داده است از وجود و حکمتهای با منت
نهاده شده در آفرینش او و فایدهای که ظاهر
ساخته است خدا در قوی او و دقیقهای
صنعی که آفریده است خدا در نفس او و آنچنان
دقایقی که ادراک میکند علوم و معقولات را
پس چون نسبت دهد زیادتی طاعت خود را
باین نعمتهای غیر متناهی چنانکه گفته است
حضرت حق سبحانه و ان تعدوا نعمة الله لا
تحصوها واقف می شود بر تقصیر خود زیرا
که تفاوت طاعت او و معاصی او را محقق
اینست که او اقامت بهیچ جزا از وظیفهای

عبودیت نکرده است و می باشد تقصیر او
ظاهرتر از برای خود و اگر معاصی او زیاده
باشد پس وای بر وی که وادی جهنم از وست
پس هرگاه که سالک محاسبه کند با نفس خود
صادر نمی شود از وی بغیر از طاعت و می شمارد
نفس خود را دایما مقصر و چون نکند این
محاسبه را واقع میشود و می افتد در عذاب
ابدی و خسران سرمدی و تابع محاسبه
مذکوره است مراقبت یعنی نگه داشتن ظاهر
و باطن خود تا صادر نشود از وی چیزی که باطل
شود بسبب او عملهای صالح که کرده است
و آن باین می شود که ملاحظه احوال نفس خود
کند دایما تا پیش نیاید بر معصیتی که مشغول
سازد او را از سلوک راه حق و ششم
تقوی است یعنی پرهیز بدن و دور شدن از
معصیتها از جهة ترس از خشم خدا و دوری
از وی همچنانکه می پرهیزد طالب صحت و تن درستی
از چیزی که مضر بود باو و زیاده شود مرض
تا توان علاج کردن همچنان می باید سالک
که بپرهیزد از هر چیزی که منافی کمال باشد
و مانع باشد از رسیدن بآن کمال تا مشغول
شود از سلوک طریق حق و حقیقت تقوی مرکب
مرکب است

مرکب است از سه چیز ۱ خوف و ترس ۲ دور
شدن از معاصی ۳ طلب نزدیکی بخدای تعالی
و اما چهارم که بیان موقوف چیزیست که لاحق
و عارض میشود سالک را در اثنای حرکت و
سلوک و این موقوفست و تمام میشود بچند چیز
۱ خلوت یعنی گوشه گرفتن سالک در جای خالی
از همه موانعها پس اختیار کند جایی را که نباشد
در وجای مشغول شدن هیچ حسی از حواس
ظاهری و باطنی و بگرداند قوی حیوانی را
مرتاض یعنی ریاضت کش تا نکشد نفس
بملایمات خود و اعراض کند بالکلیه از فکرهای
که راجع است غایتش بمصالح معاش که
امور زمانیه اند و معاد که امور راجعه اند بلذات
باقیه و سالک را واجبست بعد از ازالهٔ موانع
ظاهره و باطنه خالی ساختن باطن خود از مشغول
شدن بغیر حق و پیش و از آمدن نهمت عالی
خود و تمامی نیت مسالی خود بحق سبحانه و تعالی و در آن
حالت که چشم دارنده باشد مر چیزهای را که ظاهر
میشود از غیب و جز ارادت حقیقت را تا حاصل
شود از برای او مضمون آنچه وعده کرده است
بعد از جهد و کوشش که الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا ۲ تفکر است که سیر باطن

انسان است از مبادی بمقاصد و مطالب
و همچنین تعریف کرده اند فکر را در اصطلاح علما
بحرکت از مطالب بمبادی و از مبادی بمطالب
یعنی مجموع دو حرکت و ممکن نیست هیچ احد را
که برسد از مرتبهٔ نقصان بکمال مگر نادر او
مبادی سیری که از و ابتدای حرکت است
آفاق است و انفس و سیر استدلال است
از آیات و علامتها که حکمتهای مودعه است
در هر ذره از ذرات کاینات که دال اند
بر عظم و جلال مبدع و ظهور کمال او و تفصیل
ظاهر میشود این از برای کسی که نظر کند در
تشریح دو عالم آفاقی و انفسی و ملکی و عنصری
چنانکه گفته است حضرت حق سبحانه و تعالی که
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق پس از آن استشهاد
کند از حضرت جلال او بر هر چه غیر اوست
از مبدعات او چنانکه گفته است خالق بیچون
او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
سیم خوفست و حزن یعنی ترس و غم خوردن عالمان
گفته اند که سالک باید که غم خورد برآنچه فوت
شده است او را از عمر و معاصی و بترسد
برآنچه نیامده است پس حزن الم باطنی است

بسبب واقع شدن مکروهی که متعذر باشد
رفع او یا فوت شدن فرصتی یا امر مرغوبی
که متعذر باشد تلافی و بجا آوردن او و این
هر دو خالی از فایده نمیشد در باب سلوک زیرا
که حزن چون باشد سبب او ارتکاب معاصی
یا فوت مدتی از عمر معطل او از عبادت حق
یا از ترک سیر در طریق تا برسد بکمال میگردد
آن باعث بر مصمم ساختن عزم بر توبه کردن
و خوف نیز اگر باشد سبب او ارتکاب معاصی در آن
مدت و نقصان عبادت حق و عدم وصول
و نرسیدن او بدرجه و مرتبهٔ ابرار میگردد آن
خوف موجب جهد کردن و کوشش نمودن در اکتساب
خیرات و شتافتن بسلوک بر طریق کمال چنانکه
گفته است حضرت واجب متعال که ذلک الذی
یخوف الله عباده این در حالت سیر و سلوک است
و اما اهل کمال پس ایشان مبرا اند از خوف
و حزن چنانکه فرموده حضرت حق سبحانه و تعالی
که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
بچهارم رجاست یعنی امید وار شدن
و توقع داشتن حصول مطلوب از برای او
در زمان استقبال و نزد گمان بردن وجود
اسباب او حاصل میشود مراو را فرح و شادی

که مقارن است بتصور حصول او پس
می نامند آن فرح را رجا و اگر یقین داند
حصول اسباب را پس می باشد آن متوقع
الحصول واجب و می باشد انتظار و هیچ شکی
نیست که فرح اقویست از انتظار و هر گاه
که خالی باشد حصول اسباب از امکان و یقین
می نامند غیب و اگر باشد عدم حصول اسباب
معلوم می نامند غرور و حماقت و رجا نیز
خالی از فایده نیست در باب سلوک زیرا که
باعث میشود بر ترقی کردن در درجات کمال
و سرعت سیر در طریق **پنجم** صبر است و این در
لغت حبس و گرفتن نفس است از مکروه و جزع
از صبر است و نمی باشد صبر مگر بمنع باطن خود
از اضطراب و اعضای خود از حرکات غیر
معتاده و این بر سه نوع است **۱** صبر عوام
است که حبس نفس است بر وجه تجلد و اظهار
ثبات در تحمل یا باشد حال او نزد غیر مرضی
۲ صبر زاهدانست و عابدان از برای توقع
و چشم داشتن ثواب آخرة **۳** صبر عارفانست
بر جهة لذت یافتن باو زیرا که بعض ایشان
التذاذ بمکروه می باشد از جهة تصور کردن
معبود خود شان و خاص یافتن ایشان

باآن پس

باآن پس میگردند ملحوظ بعین عنایت حق که
و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة
قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم
صلواة من ربهم و رحمة اولئک هم المهتدون
ششم شکر است و این در لغت ثناست
بر منعم تا مقابل نعمتهای او باشد و هر گاه
که باشد معظم نعمتها از خدای تعالی پس بهترین
آنچه مشغول شود بنده باو شکر است و شکر
نیز تمام می شود بسه چیز **۱** معرفت نعمتهای منعم
۲ فرح بآنچه حاصل می شود از آن **۳** جهد کردن
و کوشش نمودن در تحصیل رضای منعم بقدر طاقت
و این نمی باشد مگر بمحبت در باطن ثنا کردن
ثنای او و تعظیم او بر وجهی که لایق باشد بکبریا
و بزرگی منعم و اجتهاد کردن بآنچه سزاوار است
از مکافات خدمت او و اعتراف نمودن
بعجز و قصور **و اما نجم** که در بیان معرفت
چیزیست که مقارن و همراه سلوکست و
تمام شدن این نیز بچند چیز است **۱** اراده
که مشروط است بسه چیز **۲** شعور بمراد یعنی
دانستن که مراد چیست **۳** شعور و علم
بکمالی که حاصل می شود بسبب او **۴** غیبت مراد
پس اگر باشد مراد از امور یکه ممکن باشد

حصول آن از سالک و منضم شود قدرت
بارادت حاصل مراد و اگر باشد از امور
موجوده غایه پس سبب آن اراده برسد
بمراد و اگر باشد در رسیدن او توقف تقاضا
میکند اراده حالتی را از مرید که می نامند او را
شوق نکته بدانکه اراده مقارن سلوکست
باعتباری و منتفی اوست باعتباری دیگر زیرا
که طلب کمال نوعیت از اراده چون منقطع
شود اراده بسبب رسیدن بمراد یا دانستن
که مراد ممتنع است سلوک نیز منقطع میشود
و اراده که مقارن سلوکست خاص است
باهل نقصان و اما اهل کمال پس اراده
ایشان عین مراد است و کسی که برسد
در سلوک بمرتبهٔ رضا منتفی میشود اراده
او و ازینجاست آنچه گفته اند بعضی از عارفان
که اگر گویند مراد چه میخواهی میگویم که اراده میکنم آنچه
اراده نکنم دوم شوقست و این حالتیست
که لازم می آید از فرط و زیادتی اراده
از روی رنج رسانیدن فراق و در سلوک
بعد از اشتداد اراده می باشد شوق
تا نگردد ضروری و جایز است حصول شوق
پیش از سلوک وقتی که حاصل شود شعور
بکمال مطلوب و منضم شود بسوی او قدرة
وجر کند

وجر کند بر مفارقت و سالک هر بار که امعان
نظر کند در ترقی زیاده شود او را شوق
و کم شود جبر او تا آنکه برسد بمطلوب پس
حاصل شود مر او را لذتی بجهة رسیدن
بکمال خالی از شایبهٔ الم و رنج پس در آن
وقت منتفی شود شوق سیم محبتست
و این ابتهاج و شاد شدن است بحاصل
شدن کمال یا تخیل کردن وصول کمال
خواه آن کمال مظنون باشد یا محقق ثابت
در مشعوریه بوجهی دیگر محبت میل نفس است
بآنچه در مشعوریه است از کمالی با لذتی و چون
لذت ادراک و دریافتن ملایم است پس
پیش از کمال محبت خالی نباشد از لذتی یا
خیال لذتی و این قابل شدت و ضعف است
و اول مراتب محبت ارادتست زیرا که
اراده نیز محبت است پس از آن تقارن
اوست شوق و با وصول تام آنچنان
وصولی که منتفی می شود از و اراده و شوق
زیاده میشود محبت و مادام که هجر متقارن
طلب اثریست باقی می باشد و ثابت
و محبتی که در نفس آن لذت سبب او
سه امر است | لذتست و این سه نوعست

یا جسمانیست یا وهمی یا حقیقی ۲ شفقت است
و این دو نوعست یا مجازیست مر اموری را که
منقرض میشود و بسر می آید نفع و فایده آن و یا
حقیقی است مر اموری را که دایم النفع والفایده
است ۳ مشاکل در جوهر است و این نیز دو
قسم است یا عام است چنانکه می باشد میان
دو شخص نزدیک بهم از روی طبع یا خلق یا
شمایل یا فعل و یا خاص است یا اهل حق که محبت
طالب است مر کمال را چهارم معرفتست بدا
و مراد بمعرفت الله اعلی مراتب اوست
زیرا که معرفة الله را مراتب بسیار هست
و مثل و داستان مراتب معرفة الله همچو
مثل آتش است در معرفت او زیرا که ادنی
مراتب معرفت آتش است که کسی میشنود که در و
جود چیزیست که معدوم می سازد هر چیزی را
که میرسد باو و مانند این در معرفة الله ح
معرفت مقلدین اهل علم است و اعلی از آن
مرتبه آتش آنست که کسی برسد بسوی او دود
آتش و می داند که این دود اثریست نا
چار و لابد است مر او را از مؤثری
و مانند این در معرفت الله معرفت
اهل نظر است که حکم کنند بدلیلهای قطعی بر
وجود ص

بر وجود صانع از جهة استدلال کردن بوجود
آثار او بر وجود واجب تعالی و اعلی از آن
مرتبه از آتش کسی است که احساس کرده
باشد اثری را از حرارة آتش بسبب
مجاورة آتش او را و نفع گرفته باشد
بآن اثر و مانند این در معرفة الله مرتبهٔ معرفت
کسی است که ایمان آورده باشد بغایب
از مؤمنین و شناخته باشد صانع عالم را از
پس پرده و شاد شده باشد باو و اعلی
از آن مرتبه از آتش مرتبه کسی است که مشاهده
کرده باشد آتش را بواسطه نور او و پس مشاهده
کرده باشد موجودات را بنور او و مانند این
در معرفت الله مرتبه عارفان است زیرا که
مر ایشانراست معرفت حقیقی و اگرچه در
ایشان نیز مراتب بسیار هست و می نامند
ایشانرا اهل یقین و از ایشان جماعتی هست
که جدا نمی شود معرفت الله از ایشان و
ایشان اهل حضورند که در نهایت مرتبه معرفتند
و مانند این در مراتب آتش مرتبه کسی است
که خبر دهد با آتش پنجم یقین است
که اعتقاد جازم ثابت مطابق واقع است
چنانکه گذشت و ممکن الزوال نیست این

و یقین مرکبست از دو علم یکی علم بچیزی و دوم
علم بآنکه خلاف او محالست و مر یقین را مراتب
است چنانکه آمده است در قرآن علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین و مانند این
مراتب است در آتش مرتبه کسی که مشاهده
کند عین آتش را بواسطه نور او و این بمنزله
علم الیقین است بآن آتش و معاینه دیدن
جرم آتش که مقتضی منور ساختن هر چیزیست
که مقابل نور او باشد و این بمنزله عین الیقین
است و تأثیر کردن آتش در هر چیزی که
ملاقی او شود تا اگر منتفی شود تشخص آن چیز
و باقی ماند آتش صرف و این بمنزله حق
الیقین است و چون نهایت وصول
آتش اشتعال تشخص است رؤیت او از
دور و نزدیک و داخل شدن در آتش
که مقتضی اشتعال تامست بازاء مراتب
سه گانه مذکوره است ششم سکونست
و این بر دو قسم است یکی از خواص ناقصانست
که مقدم بر سلوکست که خالیست صاحب او از
مطلوب و کمالی و می نامند این را غفلت
و دوم از خواص کاملانست که بعد از
سلوک است که حاصل می شود نزد رسیدن
بمطلوب

بمطلوب و می نامند این را اطمینان چنانکه
در قرآن آمده است که الذین آمنوا و تطمئن
قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب
و حال میان این دو سکون را می نامند حرکت
و سیر و سلوک و حرکت هم از لوازم محبت اند
که پیش از وصول است و سکون از لوازم
معرفت است که مقارن وصولست و از جهت
عارفان گفته اند که اگر حرکت کند عارف
هلاک می شود و اگر ساکن شود محبت می میرد
بوجهی دیگر ابلغ از آن گفته اند اگر ناطق
و گویا شود عارف هلاک می شود و اگر
ساکت شود محبت هلاک میشود واما ششم
در بیان معرفت آنچه نیست که ظاهر میشود و حاصل
میگردد محرک و سالک را بعد از رسیدن
بمطلوب و تمام میشود این نیز بچند چیز
توکل است که در لغت واگذاشتن انسان است
کار خود را بغیر و مراد اینجا آنست که بنده
چون پیش آید او را کاری یا صادر شود
از و چیزی و بیقین داند که خدا او انا تراست
از و قادر تر بر و واگذارد آن چیز را
بخدای تعالی تا تدبیر آن کند بجهت تقدیر
خود و فیروزی یابد بآنچه تقدیر کرده است

وراضی وخشنود شود باو ومن یتوکل علی
الله فهو حسبه ان الله بالغ امره ورضای
فرح حاصل نمی شود مگر بآنچه کرده است حق
باو وچون تامل کند دراحوال گذشته خود
که بیرون آورد اورا خدا ازعدم بوجود و
بامانت نهاد درخلقت او ازحکمتها کراگر
صرف کند همه عمررا درمعرفت او نتواند
معرفت بکنه از هزار جزو او وتدبیر کرد
کار اورا باحسن تدبیر درون وبیرون
تا آنکه رسانید اورا بنهایت کمال ممکن او
بی سوال ودرخواست پس قیاس کند
درین هنگام احوال آینده خود را باحوال
گذشته پس چون بدانند این را اعتماد کند
برخدای تعالی وترک اضطراب کند ونیست
توکل ترک تصرف درهمه امرها وگفتن فوضت
امری الی الله بلکه توکل آنست که بیقین داند
که ماسوی الله صادر شده شده از خدای تعالی
لیکن بعضی ازان ماسوی موقوفست بر
شرطها وسببها زیرا که قدرة واراده
خدا متعلق نشده بهمه چیزها بلکه تعلق گرفته
ببعض آنها پس آنچه تعلق گرفته است
قدرة واراده باو مقارن سبب و
شرط شده

وشرط شده وآنچه تعلق نگرفته مقارن نشده
پس می باشد وجود قدرة واراده ازجمله
اسباب وشروط **دوم** رضاست واین
ثمره ومیوه محبت است ومقتضی ترک
انکار است ظاهرا وباطنا ازروی اعتقاد
وقول وعمل ومطلوب اهل حقیقت آنست
که خشنود شوند ازخدای تعالی وحاصل نمیشود
این مگر وقتی که مختلف نشود نزد ایشان
هیچ چیز ازاحوال متقابله مانند موت وحیوة
وبقا وفنا وصحة ومرض وسعادة وشقاوة
وغنی وفقر ومخالف طبع ایشان نباشد
وترجیح ننمایند هیچ چیز ازآنها براه دیگر نزد
ایشان زیرا که ایشان شناخته اند که همه
ازخداست واو راسخ شده است محبت
او درطبیعتهای ایشان پس طلب نمیکنند بر
اراده خدای تعالی هیچ زیادتی را البته
بلکه خشنود می شوند بآنچه حاضر است نزد
ایشان هرچون که باشد وچون متحقق
شد این معلوم میشود که رضای خدا از
بنده حاصل نمیشود مگر وقتی که حاصل شود
رضای بنده ازخدای تعالی رضی الله
عنهم ورضوا عنه وصاحب مرتبه رضا

همیشه در راحت است زیرا که یافت نمیشود از و زیادتی و نه عدم زیادتی زیرا که هر دو متساوی اند نزد او سیوم تسلیم است و مراد باو آنست که تسلیم کند هر کاری را که باشد که نسبت دهد بنفس خود بخدای تعالی و این مرتبه اعلی است از مرتبه توکل زیرا که توکل تفویض و واگذاشتن امر است بسوی خدای تعالی و قطع تعلق خود بآن امر مثل کسی که وکیل کند غیر را در کاری از کارهای خود پس بدرستی آنکس میگرداند از برای نفس خود تعلق را بآن کار بخلاف تسلیم که او قطع آن تعلق نیز میکند و اعلی است از مرتبه رضا نیز زیرا که رضا آنست که آنچه کند خدای تعالی موافق طبع او باشد و در مرتبه تسلیم میکند طبع او را موافقت و مخالفت طبع را نیز بسوی خدای تعالی زیرا که او را طبعی نمی باشد تا او را موافقت و مخالفت باشد لقوله تعالی لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت که اشارت است بمرتبه رضا و یسلموا تسلیما مرتبه ایست اعلی از آن و چون نظر کند سالک بنظر تحقیق نگرداند نفس خود را در مرتبه رضا و نه در

مرتبه تسلیم

مرتبه تسلیم تا مشقی نشود از و مرتبه توحید زیرا که هر بار نگرداند نفس خود را بازاء حق میگرداند او را از برای نفس راضی و مسلم چهارم توحید است و این قول بوحدة است و فعل وحدة اول شرط ایمانست که مبدا موقوف است که آن تصدیق باشد که خدای تعالی واحد است انما الله اله واحد و دوم کمال معرفتست که حاصلست بعد از ایمان و بیان آن چنانست که بر تعین داند که نیست در وجود مگر خدای تعالی و فیض او و بداند که فیض او نیست وجود تنها پس قطع کند سالک نظر خود را از کثرة و بسیاری و نگرداند همه را واحد و یکی و تعین نداشته باشد مگر یکی پس می باشد که بتحقیق گردانیده است کثرة را واحد منزه از عیب و نه ناقص و درین مرتبه میگردد همه ما سوی الله حجاب سالک و میگردد او بغیر خدا شرک مطلق و بزبان حال میگوید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین پنجم اتحاد است که نور شیٔ است فی نفسه واحد و توحید گردانیدن .

شیئی است واحد و اشارت شده در قرآن
باقوال بقول خدای تعالی که و لا تجعل مع الله
الها آخر و بدوم که توحید است بقول خود
و لا تدع مع الله الها آخر و اتحاد ابلغ است
از توحید زیرا که در توحید شایبهٔ تکلیفی هست
که در اتحاد نیست پس چون راسخ شود
وحدة مطلوب در ضمیر تا آنکه التفات نکند
بکثرة بهیچ وجه من الوجوه پس بتحقیق میسر
بمرتبه توحید و نیست مراد باتحاد آنچه توهم کرده
اند کوته نظران و گفته اتحاد آنست که بنده
با خدا یکی شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا بلکه اتحاد آنست که نظر کند بسوی او
با آنکه تکلف کند و بگوید هر چیزی که غیر او ست
قایم است باو پس کل واحد باشد و همه
یکی بلکه نظر کند بسوی او از حیثیت آنکه
چون بگردد بصیر بنور تجلی او نه بیند مگر ذات
خدای تعالی را و پس نه بیننده را و نه
دیده شده باو را و ازینجا گفته اند که
قول کسی که گفت انا الحق و کسی که گفت
سبحان ما اعظم شانی دعوی الوهیت نیست
بلکه دعوی نفی اثنینیة است بسبب اثنینیة
او ششم وحدتست گفته اند وحدة

شیئی ابلغ است از اتحاد و زیرا که اتحاد
گردیدن دو شیئی است یکی و در وی شمهٔ از کثرت
هست که نیست آن در وحدة و درین مقام
معدوم میگردد همه چیزها از کلام و ذکر و فکر
و سیر و سلوک و طلب و مطلوب همه باقی نماند
بعد از آن مگر مرتبهٔ فنا در توحید کل شیئی هالک
الا وجهه باشد در وحده هیچ چیز از امور
مذکوره و نه غیر آن و بسوی او باز میگردد
همه کارها لیکن این قدر هست که این قبای
که دوخته نشده است بر قد هر صاحب قدی
و واردات علوم فیضی است که عیداند
مقدمات این مجاهدات و ازالهٔ عوایق
و نتیجه آن فوایق را هر صاحب جهد و اجتهادی
بلکه آن بمحض فضل و احسان خداست
که فایض می سازد بر کسی که مستعد آن
فیض است لیکن آن استعداد حاصل نمیشود
در اغلب مگر با مجاهدات عظیمه که متعارض
در آن الهامات الهی و خواطر شیطانی
که پی روی کردن الهامات خطر است
و خلاص شدن از خواطر دشوار و نجات
می یابند آنکسانی که سبقت کرده اند از
خدای تعالی حسنی را پس لاجرم می باشد

تحصیل علم باین طریق هر چند بزرگتر از کبریت احمر و
جای که حال همچنین باشد درخواهیم بتضرع و زاری
از حضرت باری که بگرداند ما را از سالکان طریقی
که او کرده است انبیا و اولیا را بدان که مستحق
قیامند باو امر خدا و منتهی اند از زواجر او
رفعنا الله تعالی و ایاکم لوصولنا الی هذه المرتبة العلیا
والمنزلة القصوی **تنبیه** چون روش
ارباب سلوک و اجتهاد و سیر اصحاب نظر و
اعتقاد بمنزلة التحقیق و مقصد تصدیق پیش
از دو طریق نیست یکی شارع شرع و کشف
ناشی از علم و عمل چنانکه بتفصیل دانستی آنها را
بلاخلل و دوم جادهٔ بحث و نظر مبنی
بر معرفت ملل و نحل و سالکان آگاه عنان
مرکب توفیق بهر یک ازین دو راه که تافته اند
و رهروان این بادیه یاران رفیق
بهر کدام ازین دو وادی که یافته اند مادام
که براه نمای علم و معرفت از ظلمات شک و تقلید
برهند و بچراغ داری دانش و یقین از
تاریکی جهل و گمان بجهند پی بر منزل مراد
نتوانند برد و نزول در منزل وصول نخواهند
نمود و شک نیست که اختلاف عقاید
و خلاف در اصول و قواعد که ماده جهل

ضلال والضلال

ضلال و اضلال و عقدهٔ حیرت و اختلاف است
سبب فتور در طلب طالب کمال و قصور در
اجتهاد صاحب حال می شود و دفع این مخاوف
و مهالک موجب وصول سایر و سالک است
بساحل نجات و عاقل این علل و دافع این
خلل را سبب رفع درجات است والله کاشف
المعضلات و معطی المسئولات **سوال** اگر
گویند که حقیقت چیست گویم که حقیقت چنانکه حضرت
امیر المؤمنین و یعسوب الدین اسد الله الغالب علی بن ابی
طالب علیه الصلوة والسلام فرموده در جواب کمیل زیاد کمیل
انست اولا که الحقیقة کشف سبحات الجلال من
غیر اشارة یعنی حقیقت طلوع وجه باقیست
بکشف و اظهار حجابهای صفات از وی
تا سبحات وجه او همه ما سوی را فانی کرداند
بی اشارت بهیچ چیز باقی نماند کما قال الله
تعالی کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام و قال کل شیء هالک
الا وجهه و دیگر آنست که آنحضرت فرموده
محو الموهوم مع صحو المعلوم یعنی حقیقت
محو هستی موهوم و صاحی شدن آفتاب
معلوم حقیقی از غمام کثرت یعنی از طریق علمی
بعیانی آمدن و عزل نور عقل کردن بجلوهٔ

بجنون الهی یا چنانکه امام محقق و عارف عاشق
امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلم میگوید عشق
جنونیست الهی که بدان بیرون می آید ذات
معلوم از غمام کثرت و صفات اوصافی
می شود از کدورت اعتبارات و مرتفع می
شود کثرات عقلیه از و بعشق نور حقیقی و
حب ذاتی تا صاحب این مقام بدرجه
اخلاص نرسد که حضرت امیر المؤمنین بدان
اشارت فرموده که کمال الاخلاص له نفی
الصفات عنه یعنی عروج از واحدیت بعالم
احدیت تا سالک از علم بعین آید و از گوش
تا آغوش و دیگر گفته که هتک الستر لغلبة
السر یعنی سر تو اگرچه طالب حقیقت است و
در وجود آن شکی نیست اما ضعیف است
لاجرم بر ستر آن قادر است و دل بر
اخفاء غالب و درین حال صاحب حقیقت
و محبت حقیقی نیستی بلکه عالمی و عارفی پس
هرگاه که سر قوی گردد و سلطنت او بر عقل
ظهور نماید و نور عقل نیز سر انطماس بدزرد
چون نور قمر در پرتو ضیاء شمس و بنور عشق
ستر عقل و پرده او منهتک شود و دریده
گردد بعد از آن صاحب حقیقت گردی و

سالک

و سالک راه خداپرستی را این مقام
مقام محبت است و دیگر فرموده که جذب
الاحدیة لصفة التوحید یعنی حقیقت عبارت
جذب نور ذات است در حضرت احدیت که اصلا
در انجا اعتبار کثرت نیست و صفت توحید را
که مشعر بکثرت اعتباریه است در حضرت واحدیت
که منشاء اسماء و صفات است و دیگر فرموده که نور
یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل
التوحید آثاره یعنی حقیقت ظهور نوریست
ذاتی و احدی که عبارتست از نور وجه باقی
که اشراق پذیرفته باشد از ازل آزال
و لایح شده باشد بر مظاهر صفات الهی
و مجالی ذات پادشاهی که عبارتست از اعیان
موجودات و این مظاهر را هیاکل توحید
خوانده اند باشارت باشد بدانکه مظاهر
از روی ملاحظه وجه باقی که اوست غیر ظاهر
نیست و چون حضرت امیر المؤمنین بدین وجوه
جهة کمیل از حقیقت خبر داده کمیل زیادت را
طلب کرده بعد از آن حضرت امیر المؤمنین فرموده
اطف المصباح فقد طلع الصباح یعنی ای کمیل
بیان علمی بگذار و حد عقلی را ترک کن و نور عقلی را
که بنسبت با نور حق چون سراب است بنسبت

بآفتاب زایل کن که تباشیر نور حق و آثار تجلیات
جمال مطلق که بمنزله صبح است طالع شد و عند
الابتلاج لا یحتاج الی السراج سوال
اگر پرسند که مقام حقیقت چند است گوییم ده ۱
وجود خود را خاک ساختن از کبر و کین پاک
نمودن ۲ همتا دو سه گروه را که یکی تا جهت آشنا
داشتن ۳ لقمه حلال خوردن ۴ از قول و
فعل او آزار نیافتن هیچکس را ۵ دل را از
بخل و حسد پاک ساختن ۶ بسخن پیر اعتقاد
داشتن ۷ سیر سلوک کردن جهة لقاء حق
۸ سر علی داشتن و سر نگاه داشتن ۹ بنیاز
مناجات کردن ۱۰ باطن خود را دایم گشاد
دادن سوال اگر گویند که شریعت چیست
و طریقت چیست و حقیقت چه گوییم که شریعت گفت
پیغمبر ماست صلعم و طریقت فعل و کردار او و
حقیقت چنانکه دانستی حال او چنانکه مشهور
و معروفست که الشریعة اقوالی والطریقة افعالی
والحقیقة حالی سالک باید که اول علم شریعت از
آنچه ما لابد است بیاموزد و یاد گیرد و از علم
طریقت نیز آنچه واجب و ضروریست بیاموزد
و بجا آورد تا نور حقیقت بقدر سعی و کوشش
وی از روی نماید و هر کس که اقوال پیغمبر را

صلعم

صلعم با عتقاد تمام قبول کند و بجا آرد از اهل
شریعت باشد و هر که آن کند که آنحضرت ص
کرده است از اهل طریقت باشد و هر که
بوبیند آنچه آنحضرت دیده است از اهل
حقیقت بود و غرض کلی از شریعت و طریقت
و حقیقت آنست که مردم راست کردار و
راست گفتار و دانا و نیک اخلاق و
درویش شوند و چون دانستی که غرض از
آنها چیست پس از گفت و گو درگذر و
کاری کن تا بجایی رسی که گفت بی عمل و صورت
بی معنی بکاری نیاید علمست که سالکان را
بمقام عالی میرساند که والعمل الصالح یرفعه
سوال اگر پرسند که عمل اهل طریقت چند
است گوییم که عمل ایشان ده چیز است
۱ طلب خدای تعالی ۲ طلب مردم دانا
۳ مرا دانست بدانایان که سالک نجات
مرید دانا باشد و محب وی ۴ بفرمان
بود دانست یعنی سالک مرید و مطیع و
فرمان بردار دانا باشد و هر کاری که کند
دنیوی و اخروی بدستور دانا کند ۵ ترک
است باید که سالک باشارت دانا ترک
جمیع علایق و عوایق نماید ۶ تقوی است

یعنی سالک باید که متقی و پرهیزکار باشد و در
گفتار راست کردار بود و حلال خوارد و شرع
نبوی را رعایت بسیار دارد و به یقین بداند که
هر کتابی که او را پیدا شود از متابعت
شریعت پیغمبر ماست صلعم ۷ کم گفتن است
بغیر از ذکر ۸ کم خفتن است ۹ کم خوردن
۱۰ عزلت و گوشه نشستن است سالک
چون در خدمت دانا بدین ده چیز مداومت
نماید و ثابت قدم شود عاقبت بجای برسد
و در حقیقت بروی او گشاده شود
سوال اگر گویند که علامت اهل حقیقت چند است
گوییم آن نیز ده چیز است ۱ آنست که
بخدای تعالی رسیده باشد و خدا را شناخته
و جمیع جواهر چیزها را کماهی دانسته و دیده
صلح است با همه کس و علامت آنکه سالک
بخدا رسیده باشد آنست که با خلق عالم
بیکبار صلح کرده باشد و از اعتراض و
انکار ایشان آزاد شده هیچ کس را
دشمن خود نداشته و ندانند بلکه همه را دوست
دانند و همه را هیچ خود عاجز و بیچاره دانند
و طالب حق تعالی و تقاضای شفقت کردنست
بر همه کس یعنی بهمه مردم چیزی گویند و کنند
که چون ال

که چون ایشان بآن کار عمل کنند در دنیا و
آخرت سودمند بوند و اصل شفقت نصیحت
کردنست اهل دانش را و ادب کردن مردم
دیگر را تمام دمان از همدیگر این باشد
۴ تواضع است با همه کس یعنی عزت همه
مردمان بیدارد و بچشم عزت و حرمت در
همه نگاه کند ۵ رضا و تسلیم است و آزادی
و فراغت ۶ توکل و صبر و تحمل است ۷ بی طمعی
که طمع ام الخبایث است ۸ قناعت است
۹ مردم آزار نبودن و در راحت رسانیدن
بهمه کس است ۱۰ تمکین است و سالک
تا در علم حکمت بکمال نرسد و سیر الی الله
و سیر فی الله را تمام نکند این علامات و
این صفات و این اخلاق در وی پیدا
نشود سوال اگر پرسند که انسان
کامل کیست گوییم که انسان کامل آنست که
در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد
یا گوییم آنست که او را چهار چیز بکمال باشد
اقوال نیک و افعال نیک و معارف
خوب و اخلاق نیک چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سوال اگر
گویند که انسان کامل را چند نام است

گویم که اورا باضافت واعتبارات اسامی
مختلف هست چنانکه گفته اند ۱ شیخ ۲
پیشوا ۳ هادی ومهدی ۴ دانا ۵ بالغ ۶
کامل ۷ مکمل ۸ آئینهٔ گیتی نمای ۹ جام جهان
نما ۱۰ تریاق بزرگ ۱۱ اکبر اعظم ۱۲ عیسی
۱۳ خضر که آب حیوة خورده ۱۴ سلیمان که
زبان مرغان داند بدانکه بر انسان کامل
هیچ چیز پوشیده نیست ونخواهد بود زیرا
که بخدای تعالی رسیده واورا دانسته و
جواهر جمیع اشیا را وتمامت حکمتهای آن را
کماهی دانسته بلکه دیده وبر جمیع خلایق مشفق
گشته وازین جهة حضرت رسالت پناه
رحمة للعالمین است سؤال اگر پرسند که راه
چیست وروندگیست ومقصد کدام است
ومنزل چند است گویم راه شریعت است
وطریقت که راه محمد وعلیست علیهما الصلوة
والسلام که عبارتند از علم وعمل وروندگان
اولا حس است وبعد از عقل که نوریست
در دل فارق بین الحق والباطل زعقل
معاش وبعد از نور الله است ومقصد
ومقصود جمله روندگان معرفت خدای
سبحانه وتعالیست از نور الله وحس

وعقل و

وعقل وحواس ده گانه که پنج ظاهریست
وپنج باطنی کارکنان عقل اند پس کار سالک
بآن باشد که در سعی وکوشش بود ودر صحبت دانا
تا بنور الله رسد وموفق الله اورا حاصل گردد
وسالک راه حق را منازل هزار ویک است که
باید دانست واگر نتوانند چهارصد وچهل را
باید که بدانند واگر آنرا نیز ندانند واجبست که
شانزده منزل را بدانند ۱ توبه کند از هر گناه
از اهل ارادت باشد ۲ ترس راه داشته
۳ در بلا ومحنت صابر باشد ۴ از اهل حیا
۵ زهد وتقوی شعارش باشد ۶ از اهل
قناعت باشد ۷ عزت خلق نگاه دارد ۸
طالب علم وباعمل باشد ۹ از اهل تسلیم باشد
۱۰ از اهل توکل باشد بدرگاه حضرت الله تعالی
۱۱ اعمال نیک کند ۱۲ تفکر در صنع حق نماید ۱۳
عظمت وهیبت حق تعالی ملاحظه نماید ۱۴
محبت خدا در دل [illegible] ۱۵ از اهل ایمان
باشد اگر سالک سیر وسلوک از منازل سیر
الی الله کند اکابر فرموده اند که انجا منزلست
ونه راه واگر سلوک از منازل سیر فی الله
کند منازل بسیار ومقامات بی شمار هست
بلکه بعضی از درویشان گفته اند که سیر فی الله

نهایت ندارد **تنبیه** بدانکه صحبت دانا
اثرهای بسیار و خاصیتهای بی شمار دارد
اگر سالک یکروز یا یکساعت بصحبت دانا رسید
و مستعد باشد و شایسته بهتر از آنست که صد سال
بریاضت و مجاهده نفس مشغول باشد بی صحبت
دانا و امکان ندارد که کسی بی صحبت دانا
بمقصود رسد اگرچه مستعد باشد و بریاضات
و مجاهدات اشتغال نماید مگر کسی را که خدای تعالی
بفضل و کرم خویش نظر بدان بنده کند و اورا
بی استاد و پیر و شیخ راه نماید بسیاری از
از مردم بصحبت دانا رسند و ایشانرا
از ان صحبت هیچ فایده نباشد و این از دو
حال بیرون نیست یا استعداد آن ندارند
یا طالب نیستند و اورا طلب نیست و چون بصحبت
درویشان رسند باید که خاطر مجتمع دارند
و سخن کم گویند و تا از و نپرسند نگویند و اگر
چیزی پرسند که ندانند باید که در جواب زود بگویند
که نمیدانم و شرم ندارند و اگر جواب آن دانند
جواب مختصر با فایده بگویند و دراز نکشند
و دیگر باید که از درویشان و دانایان
بطریق امتحان و آزمایش سوال نکنند
و در مقام بحث و مجادله نباشند و در میان

درویشان

درویشان باید که تکبر نباشند و بالا نشستن طلب
نکنند و چون یاران موافق حاضر باشند و
خلوت باشد و مردم عیب جو در ان صحبت نباشند
در خدمت تکلف نکنند و با یاران خود بی
تکلف زندگانی نمایند که اگر تو تکلف کنی دیگران را
هم تکلف باید کرد و بدین سبب درویشان
گران بار شوند و سبب تو باشی **سوال**
اگر گویند که ترک چیست گوییم ترک بریدن پیوندها است
از همه چیزها و قطع پیوند در ظاهر و باطن
آنست که دوستی دنیاوی از دل بیرون کرده
باشد و دنیوی که داشته باشد ایثار درویشان
کند و هرچه حجاب راه سالک شود و مانع گردد
خواه دنیوی یا اخروی ترک باید کردن و می
شاید که مراد از ترک ترک زیادتی باشد
نه ترک مالابد و واجبات از جهت آنکه مال بسیار
ناپسندیده است و مانع راه آدمی شد اما قوت
و مسکن و لباس درویشان بقدر حال ضرورتست
زیرا که اگر هیچ نداشته باشد جهت قوت محتاج
دیگران شود و طمع پیدا گردد چنانکه درویشان
گفته اند که مالابد هر که دارد نعمتی عظیم دارد
و هر که ندارد محنتی عظیم دارد و ترک کار
اهل معرفت است و نشانه دانا **سوال** اگر

پرسند که باصطلاح اهل تصوف جذبه چیست
وسلوک و عروج چه گوییم که جذبه عبارتست از
کشش وسلوک از کوشش و عروج از
بخشش و ترقی در درجات و منازل جذبه
فعل حق است بنده را مجذوب میکشد زیرا که
بنده بسبب دوستی مال وجاه مغرور شده
وروی بدنیا آورده عنایت حق جل و علی
میرسد ودل بنده را میگرداند تا بنده روی
بخدای تعالی می آرد وچون آدمی را جذبه
حق دررسد وانکس در دوستی خدای تعالی
بمرتبه عشق رسد ودرهمان مرتبه عشق
زندگانی کند واز آن باز نیاید انکس را
مجذوب گویند واگر باز آید واز خود باخبر
شود وسلوک نماید ودرسلوک تمام شود
اورا مجذوب سالک گویند واگر اول سلوک
کند ودرسلوک تمام شود وبعد از آن جذبه
حق بوی رسد اینچنین کس را سالک مجذوب
نامند واگر دایما درسلوک باشد که اصلا جذبه
باو نرسد اورا سالک گویند پس چهار قسم
باشد سالک ومجذوب سالک وسالک مجذوب
ومجذوب بی سلوک واز این چهار قسم مجذوب
سالک شیخی وپیشوایی را نشاید مردم باید

که در اول

که در اول احتیاط تمام کنند و مرید هر کس نشوند
اگرچه صالح و عزیز باشند که شیخی و مرید گرفتن
کار مشکل است وسلوک چنانکه دانستی سیر است
وسیر بر دو قسم است سیر الی الله وسیر فی الله
سیر الی الله عبارتست از انست که سالک چندان
سیر کند که خدای تعالی را بشناسد واو را معرفة الله
حاصل شود وسیر فی الله عبارتست از انکه سالک
بعد از حصول معرفة الله او را سیر کند تا بتمامی صفات
واسامی وعلم وحکمت خدای تعالی برسد اگرچه
اینها نهایت ندارند اینست سخن اهل تصوف
دربیان این دو قسم اما اهل وحدت میگویند
که سیر الی الله عبارتست از انست که سالک چندان
سیر کند که بیقین بداند که وجود هستی بیش از یکی
نیست وآن وجود خدای تعالی است وبغیر از
وجود او وجود دیگر نیست وسیر فی الله عبارت
از آن است که سالک بعد از انکه بداند که وجود
بیش از یکی نیست وآن وجود خدای تعالی است
سیر کند تا تمامت جواهر اشیا را بداند و ببیند
نصیحت مردم باید که بر مال دنیا ونعمت دنیا
دل ننهند وبر مال وجاه وزندگی وتن درستی
اعتماد نکنند که هرچه زیر فلک قمر است وافلاک
وانجم بر ایشان میگردد بر یک حال نمی مانند

البته از حالی بحالی میگردد و هر زمان صورتی
میگردد و هر ساعت نقشی می پذیرد و صورت
اول هنوز تمام نشده و استقامت نیافته که صورتی
دیگر می آید درویشی اختیار کن که عاقل ترین
آدمیان درویشانند که باختیار خود درویشی
کرده اند و از سر دانش نامرادی برگزیده بجهة
آنکه بیقین دانسته اند که زیر هر مرادی ده نامرادی
نهاده است و بیقین بدانند که او را سفری باید
کرد و در فکر زاد و توشه آن باشد که دم بدم است
که رفته ای درویش اگر دولت داری اعتماد بر آن
مکن که معلوم نیست که ساعتی دیگر چون شود و اگر
محنت داری دل تنگ مشو که بر میرود و در بند
آن مباش که آزاری از تو بکسی برسد و هر
چند توانی راحت می رسان **سوال** اگر گویند
که آدمی را ظاهرا چند مرتبه است گویم که آدمی
اگر خورد و خفت و شهوت کند و کار دیگر نکند
و چیزی دیگر نطلبد او را مرتبه بهایم باشد و اگر
خورد و خفت و شهوت راند و مکر و حیلت
اندیشد و با مردم بمکر و حیلت زندگانی
کند و دروغ گوید او را مرتبه شیاطین باشد
و اگر نخورد و نخفت و شهوت نراند و آزار
نرساند بلکه راحت رساند مکر و حیلت نکند
و دروغ

[margin note:] ... سعدی علیه الرحمه ... نیست ... دنیا ... خلق ... غیر از ... از خدا ... بسیار ... پس از ... سه هزار ... عرش ... ملک الموت ... آمد ... خانه ... چون ... خاتم ... شد

و دروغ نگوید بلکه با هر مردم راست گفتار و راست
کردار باشد او را مرتبه ملایکه باشد و اگر خورد و
خفت و شهوت کند و اما آزار نرساند و راست
گفتار و راست کردار باشد و در طلب علم و معرفت
باشد تا خود را بشناسد او را مرتبه آدمیان بود
آدمی را لخت می باید که در جمیع احوال حق سبحانه
را جل ذکره مطلع احوال و ناظر افعال خود داند
و جهد کند تا این قاعده استحکام پذیرد که اساس
شریعت و طریقت برین نهاده اند و بنا مقامات
مقامات ازین گسترانیده و اینها را در اصطلاح محققان
مراقبه خوانند و دوازده شرط باید تا سالک درین
نوع نیز ممکن گردد ۱ ترک اختلاط با خلق مگر بقدر ضرورت
۲ ترک شهوت و شره در طعام ۳ مداومت
در نماز معنوی با جماعت ۴ ترک مالایعنی
گفتن مگر بقدر حاجت ۵ لطف و مدارا
نمودن با خلق ۶ تحمل ازای خلق کردن
و مشغول نشدن بمکافات ۷ تجنب و دور
شدن از محبت دنیا و فضلهای او ۸
بذل و ایثار کردن خاصه با فقرا و مساکین ۹
حسن خلق با عیال و فرزندان و همسایه
۱۰ ترک تواضع با اهل دنیا بواسطه طمع
۱۱ حفظ اوراد شب و روز ۱۲ ذکر خدا

بحضور دل چون باین شرایط بتوفیق حق سبحانه
وتعالی اقدام نماید هر آینه باطن با طاعت
انس گیرد و از خلق متنفر شود و درین حالت
از مراقبه ذوقی یابد و تشنهٔ خلعت مشاهده
گردد که کمال مرتبهٔ صدیقان است و بعد از ان ده
بدوازده شرط دیگر اقدام نماید ۱ انکه برد و
قبول خلق ملتفت نگردد ۲ مدح و ذم ایشان را
وزنی ننهد و بدان سبب وقت خود را پریشان ندارد
۳ در نامرادیها بصبر و رضا پیش رود ۴
هیچکس را دعای بد نکند ۵ درشت سخن نباشد
۶ دیگران را به از خود خواهد ۷ صبح و شام را
بحضور دل بگذارد ۸ بی استخاره در کار دینی
و دنیاوی شروع نکند ۹ در مهمات بارواح
انبیا و مشایخ التجا نماید ۱۰ در قطع خصومات
و اصلاح ذات البین سعی بلیغ بجای آرد ۱۱
بهیچ وجه من الوجوه کینه هیچ مسلمانی در دل راه ندهد
مرده و زنده ۱۲ هرکجا باشد این بنده
حقیر ضعیف غلام شیخ صفی مقتدای درویشان
محمد خلفا خاک پای درویشان را بدعای
خیر یاد آورند سؤال اگر پرسند که ارکان
طریقت چند است گویم شش ۱ انکه در علم
شرع کامل باشد ۲ حلیم و بردبار باشد

سیم صفا

۳ بقضا راضی باشد ۴ اعمال صالحه کند و
از اعمال ذمیمه بیزار باشد ۵ اخلاق حمیده حسنی
پاک از کبر و کین ۶ عبادت حق با خلاص کند
سؤال اگر گویند کمال طریقت چند است گویم او
نیز شش است ۱ معرفت ۲ سخا ۳ یقین
۴ صدق و صفا ۵ توکل بخالق بیچون ۶ تفکر
در قدرت حق سبحانه و تعالی سؤال اگر پرسند که
مقام طریقت چند است گویم ده است ۱
با خلاص توبه کردن ۲ خوی خلقت از خود
جدا کردن ۳ بکسی که پیر ندارد مرید شدن ۴
در خوف و رجا مقیم شدن ۵ تبدیل قهر بلطف
کردن ۶ خدمت اهل حق بصدق کردن ۷
از پیر اجازت و دستور خواستن در هر عمل
۸ امید رحمت حق سبحانه و تعالی داشتن ۹
جمع دل کردن از هر نوع ۱۰ ترک تجرید کردن
طالب حق بودن سؤال اگر گویند احکام
طریقت چند است گویم نه ۱ ثابت قدم بودن
در راه حق ۲ قانع بودن چو شیث پیغمبر ع
۳ از اهل توکل بودن چو نوح نبی ع
۴ صابر بودن چو ایوب ع ۵ جور نفس کردن
چو زکریا ع ۶ عبادت کردن چو شعیب ع
۷ شناختن نفس خود ۸ عارف بودن

۹۴ چون حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
عاشق بودن چون علی مرتضی کرم الله سوال
اکر پرسند که اصل طریقت چند است کویم دو
۱ درخدمت مرشد قایم بودن از کذب
وبهتان وغیبت عاری ۲ درویش را
عزت داشتن ومعاش نیک کردن سوال
اکر کویند که نماز طریقت وروزهٔ طریقت چیست
کویم که نماز طریقت خام پخته ساختن است
وبخدمت دردمندان بردن وروزهٔ طریقت
آنست که درخادی وبخشش خاین نباشد
سوال اکر پرسند که دست طریقت وچشم طریقت
چیست کویم که دست طریقت کسوه است وچشم
طریقت اجابت کردن سوال است ودرخواست
سوال اکر کویند که شرایط طریقت چنداست
کویم پنج ۱ طوق بندکی درکردن کردن
۲ ریاضت کش بودن وتابع نفس وهوا
نبودن ۳ یکدل ویکتا بودن ودرخدمت
پیر واله وشیدا بودن ۴ قناعت داشتن
وبکنج قانع بودن چو عنقا ۵ تسلیم شدن
براه حق دایما سوال اکر پرسند که
خطبهٔ طریقت چنداست کویم پنج ۱ راست
کوشدن ۲ زنا نکردن ۳ شراب نخوردن
چهارم دزدی

۴ دزدی نکردن ۵ قمار ولعب نباختن
سوال اکر کویند که پیره که بوده وخصلتهاو
واجبات او چنداست کویم پیره اسرافیل بوده است
۱۶ وخصلتهای او ده است ۱ انکه درعلم
شرع شروع کرده باشد وواجبات بیقین
داننده ۲ حلیم وبردبار باشد ۳ طمع نداشته
باشد ۴ سخی باشد ۵ سرفاش نکند بجز خلیفه
۶ از کبر وکین وریا خالص باشد ۷ هرچه بطالب
فرماید خود نیز عمل کند ۸ باخلاص باطالبان
معاش کند ۹ باید که شرین زبان باشد ۱۰
بنور حق مزین باشد وواجبات او چهار است
۱ بشارت دهنده بود آنها را که دین احمد
دارند ۲ یاری دهندهٔ طالبان باشد درهمه
کارها ۳ ربا وحرام نخورد وازانها
احتراز لازم داند ۴ هوس کارهای که
موافق شرع مطهر باشد کند وازاعمال غیر
مشروعه اجتناب نماید سوال اکر پرسند
که نقیب وخادم که بوده وواجبات او
چنداست کویم که نقیب وخادم میکائیل است علیه
که رزق وروزی را بربندکان خدای میرساند
وهریکی را نصیبی میرساند وواجبات او
چهار است ۱ انکه نقیب باید که خدمتکار

و نردبان باشد و مرتبهٔ هر کس را بقدر قابلیت
او داند و مردم آزار نباشد ۲ قانع باشد
۳ یار عاجزان و مسکینان بود ۴ حلیم و
بردبار بود هرچند باو آزار رسد قبول نماید
سؤال اگر گویند که ذاکر که بوده و واجبات
او چند است گویم ذاکر قلم است که اول نام
حضرت حق سبحانه و تعالی نوشت و واجبات
او چهار است ۱ آنکه یاد حق عز و علا مدام
کند و در هیچ حال و هیچ زمان و آن او را
فراموش نکند ۲ اخی عزرائیل را بسیار یاد کند
۳ کاردان بود ۴ ریاضت کش بود
سؤال اگر پرسند که حقیقت ذکر کدام و مراتب
او چند است گویم که ذکر یاد کردن حق سبحانه
و تعالی است بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله زیرا که قطع
منازل این راه بخطوات نفی و اثبات میسر
میشود که بوسیله منجنیق نفی قطع علایق و عوایق
انجا غیریت میکند از بوستان دل و بقوت
اثبات نهال توحید ثابت میگرداند و این
معانی جز در حقیقت لا اله الا الله یافت
نمی شود و هیچ نوعی از عبادات و اذکار
در ترقی درجات منازل و مقامات
مثل این کلمه نیست از این جهت است که رسول صلعم
فرموده

فرموده که کل حسنة یعملها الرجل یوزن یوم
القیمة الا شهادة ان لا اله الا الله فانها لا
توضع فی المیزان لانها لو وضعت فی المیزان
و وضعت السموات السبع والارضون وما فیهن
کان لا اله الا الله ارجح من ذلک یعنی میفرماید
آنحضرت که در محشر عظمی که قیامت کبری است
جمیع ذکرها و کارهای بنده را در دیوان حساب
و میزان آرند مگر لا اله الا الله را که از
محسوسات و موزونات نشمارند زیرا که عرش
و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابلهٔ انوار
توحید ندارند یا گوییم که ذکر گفتن کلمهٔ طیبهٔ لا
اله الا الله است که مفتاح کنج سعادت است
و مصباح کنج عبادت است پاک کننده لوح خاطر است
از نقشهای امکانی و صیقل مرآت ضمیر است
از صورتهای فانی اوست هادی به توحید
که یکباره ذکر و ایندون دل است بتجرید از تعلق
بماسوی و قصر شعور بر مولی تا هرچه فانیست
بصیقل لا از صحیفهٔ دل زداید و انچه باقیست
در آینهٔ دل نماید لا این کلمه که بر بساط
کثرت طی نماید و الا الله او بر عاشقان از
جام وحدت می پیماید تا آنکه جذب فیض نور
الهی استیلا یابد و بر نور ماهیی ازلا و الا

برتو تابد از نفی واثبات بر همی وازدوام
غور کام بیرون نهی زنخودت شعور نماند
کر فناست باصطلاح عرفا یعنی عدم شعور
بما سوی بواسطه استیلاء ظهور رسولی وزشعور
بعدم شعور بخود که فناء فناست ومندرج است
در فنا چه عدم شعور وفنا هم از قبیل ما سوی است
رباعی آن ذکر که صیقل دل کمراه است
مفتاح سعادت کدا وشاهنشاه است
عارف بوی از جمال حق اگاه است
بالله که لا اله الا الله است وعراتب
ذکر هفت است قالبی ونفسی وقلبی و
سری وروحی وخفی غیب الغیوب چون
طالب قابل بصحبت پیر ومرشد کامل رسد و
اورا شرف توبه وتلقین حاصل شود اثر ذکر
در باطن ذاکر ظاهر نشده باشد آن ذکررا
زبانی وقالبی نام است واینکه سیر سالک از
محسوسات جزیه ترقی نکرده باشد درین
مقام است وچون نفس از اخلاق ذمیمه
شیطانی وسبعی وبهیمی پاک شود اثر ذکر
در خود ادراک کند این ذکر بذکر نفسی
متسمات واینجا سیر سالک ماهر واصل
شود بنهایت عالم عناصر وچون دل
کرمخزن

کر مخزن اسرار نامتناهیست غبار بشریت
برافشاند وبخار نفسانیت فرونشاند با
ذکر الهی درآویزد وخلاوت مداومت ذکر
باجان او درآمیزد از عرق دل درفیض آب و
کل بی مزاحمت حلق وزبان آواز ذکر شنود
وصدای ذکر دل مثل صوت کبوتر وقمری بود
ودر سیر سالک اینجا تا بدایت افلاک شتابد
وچون ذکر قلبی صفا تمام یابد پرتوی سری
برو تابد وسیر سالک بوسط ومیان افلاک
وصول نماید وصدای ذکر سری نیز شنودن
شاید وآواز آن مثل آواز انداختن
کعبتین باشد در طاس وچون سری از
اعتقادات فاسده وتذکر امور کاسده
پاک شود سیر سالک بنهایت افلاک رسد از
طور سیر رهیده طور روح محصل کردد و
این ذکررا صدای باشد عالی چون صدای
دوشیدن شیر در طاس خالی وچون از افلاک
ترقی نماید وبدایت عالم جبروت درآید ذکر
خفی ظاهر شود واین ذکررا نیز صدای تعبیر
مانند آواز نشستن مکس مثلا بر تار ابریشم
وچون سالک بواسطه خواطف اشو جذبات
حضرت کردکار ذره وار بنور الانوار

منجذب گردد شاهباز خفی بال همت بر کشاده
از ماسوای مجتنب شود و در طیران از عالم
جبروت بسرحد عالم لاهوت شتابد و فنا
یابد و مانند عنقا اسم بلا مسمی گردد و از خود
یعنی دور شده ذاکر و ذکر عین مذکور شود
این مقام ذکر غیب الغیوب بود و نایافت
ذکر درین عالم مطلوب بود قطعه
هفت است شمار رتبهای اذکار
وین نکته شنو ز سالکان اطوار
چون قالبی و نفسی و قلبی سری
روحی و خفی غیب غیوب آخر کار
و بعضی از درویشان گفته اند که ذکر جهر منهی
است از وجوه بسیار اول قول حق سبحانه
و تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة
و دون الجهر دیگر ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت
بها دیگر ادعوا ربکم تضرعا و خفیة دوم
سنت رسول صلعم خیر الذکر خفی و خیر الرزق
ما یکفی سیوم دلیل عقلی آنکه چون فایده خلوت
بزرگان طریقت در حبس حواس ظاهر
دیده اند و ازین سبب اهل خلوت را
در جای تنگ و تاریک می نشانند و از
مشغله دور فرموده اند تا چون حواس
ظاهر

ظاهر بسته شود حواس باطن گشاده شود
چون آواز بلند پیوسته جانب سمع را مشغول
میدارد آن فایده که مطلوبست اکر حاصل آید
دیگر آنکه هر طاعت که باخلاص نزدیکتر امید
قبول بیشتر و هرچه از نظر خلق دورتر
باخلاص نزدیکتر پس در خانه نشستن
و شهر و محله از آواز خود پر کردن که ما
ذکر میگوییم از اخلاص دور و بریا نزدیک
بوده دیگر آنکه در ظاهر می بینم که اگر کسی در
خدمت پادشاهی سخن بلندتر از قاعده
میگوید باز خواست می باید زیرا که این
معنی از ادب ظاهر دور است والظاهر
عنوان الباطن مقرر است پس باید که نام
حق ج بتواضع و خضوع برد و در حضرت
عزت رعایت ادب کردن بهتر و بهمگی خود
بذکر عظمتش مشغول بودن و جهد نمودن
تا جز حق در وقت ذکر زبان هیچ بر خاطر
نگذرد که رسم مقبولان حضرت است و
اگر اینمعنی دست ندهد آنچه در خاطر آید
بجهد تمام و سعی بلیغ نفی آن کند اما مشایخ
عظام صفویه کرام سدره مقام قدس الله
تعالی ارواحهم مرید بذکر جهر می نمایند دلیل آنرا

لست

بواسطهٔ چند امر ۱ آنکه ذکر بجهر در ظاهر و باطن عباد
تا جمیع حواس او از ذکر برگشته بما لا یعنی توجه
نماید ۲ آنکه ذکر بجهر مجاهدهٔ نفس است و شیطان
ظاهر او باطن ۳ تا ذکر در نامهٔ اعمال مرقوم گردد که
کاتب اعمال آنرا شنوده می نویسد ۴ ذکر بجهر در مجالس
رضای مالک است و جمیع ملایک ۵ و تعیین کنندهٔ
ذاکرانست و تنبیه نمایندهٔ غافلان و دلایل ایشان
صریح نیست در مدعی بلکه مدخولند اولا بانکه آیات
و حدیث مذکوره دلالت بر وجوب ذکر خفی ندارند
که اگر کسی ترک کند آنرا مستوجب عقوبت الهی گردد
پس سنت بوده و نیز می تواند که ذکر بجهر نیز گویند
پس منهی نبوده باشد ۶ بانکه چون سالک ذکر بجهر
گوید واجب بود او را که زبان با دل موافق نهد
و دران حال متوجه عالم علوی تا فیوضات بر وی فایض
گردد پس دران وقت ذکر خفی نیز حاصل است
۷ آنکه می تواند که مراد بذکر در آیت اول دعا بوده
باشد بقرینهٔ آیت اوّل که ادعوا الله که مراد بآن
دعاست نه ذکر بجملهٔ لا اله الا الله ۸ آنکه مراد بقول
خدا و لا تجهر بصلوتک الآیه نماز است نه ذکر بجملهٔ
مذکوره و اگرچه نماز هم ذکر خاص است ۹ آنکه حدیث
مذکور دلالت بر خیریت ذکر خفی ندارد و از آن
لازم نیاید که ذکر بجهر خیر نباشد زیرا که دران

حدیث

حدیث خبری نیست که خیریت را خاص بخفی کرده اند
و بس با وجود آنکه آن نیز بطریق استحباب است
نه وجوب چنانکه گذشت ۱۰ آنکه اگرچه بزرگان طریقت
فایدهٔ خلوت را در حبس حواس ظاهره دیده اند
اما آواز بلند حاسهٔ سمع را که مشغول میکرداند بذکر
مشغول میکرداند نه بما لا یعنی پس فایده که مطلوب است
دران زودتر حاصل گردد و بهتر آنکه ذکر خفی اگرچه
اقرب است باخلاص و ابعد است بهوا از ریا اما دانستی
که در ذکر بجهر آن نیز حاصل است پس دران وقت
ذاکر را دو نوع ذکر است یکی باخلاص اقرب و ابعد
از ریا و دوم باخلاص قریب و بعید از ریا و دیگر
مشهور است که ذکر شی نفی ما عدا نمی کند از آنکه ذکر
خفی اقرب و ابعد بود لازم نمی آید که ذکر بجهر اینچنین
نباشد با وجود آنکه خبری نیست که دلالت بر خصوصیت
کند ۱۱ آنکه کسی که در خدمت پادشاهی سخن بلند
از قاعده گوید بازخواست می باید اگر آن سخن
بیهوده و ما لا یعنی باشد اما کسی سخن گوید که مخبر
از محامد و جلالت او باشد و حصر الوهیت در او
هر چند بلندتر گوید پادشاه را خوشتر می آید با
وجود آنکه آواز بندگان خاص هر چند بلندتر
باشد نزد پادشاه پادشاهان و مالک روز جزا
معلوم است چه واقع و چه مرتبه داشته باشد تا باز

خواست
نماید نمی بینی که از بندگان او هزار گونه قبایح
می زند و حضرت واجب متعال باز خواست ایشان
فی الحال نمی نماید حاشا که کسی که ذکر او گوید باواز
بلند معاقب و مخاطب گردد تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا سؤال اگر گویند شرایط ذکر و ارکان
او چند است گویم شرایط ذکر دو است ۱ آنکه
زبان از غیبت و دروغ نگاه دارد تا لایق آن
شود که مجری ذکر حق گردد که هر که زبان بخیانت
کذب و غیبت ملوث شود هرگز حقیقت ذکر بدان
زبان جاری نشود الا حروف ذکر علی الغفلة ۲
حواس چشم و گوش را مراعات کند از دیدن
و شنودن ملاهی و مناهی که شواغل ترین چیزی
دل را دریچه گوش است زیرا که اگر چشم برهم نهی
نبینی و اگر لب بربندی نتوانی که بگوئی اما گوش
دریچه ایست گشاده تا از میان خلق بیرون نروی
نتوانی که نشنوی و این طریق عزلت است که
درویشان اختیار کرده اند و ارکان او چهار است
۱ طهارت است لقوله تعالی ان الله یحب المتطهرین و
طبقات آن دوام وضو و دوام ذکر است لیکن
وضو طبقه ظاهر است که مطهر جوارح است از خباثت
و اوساخ و ذکر طبقه باطن که مطهر آنند دل است
از کدورات دنیا و زنگ اغیار ۲ آنکه
توکل ا

توکل است لقوله تعالی ان الله یحب المتوکلین
و طبقات آن دوام خلوت است و دوام صوم
خلوت طبقه ظاهر است که حبس جوارح ظاهر میکند
از تردد و صوم طبقه باطن که حبس دواعی
باطن می نماید از طلب غذا ۳ توبه است لقوله
ان الله یحب التوابین چنانکه مذکور شد سابقا و
طبقات آن دوام صمت است و دوام نفی
خاطر ۴ و صمت طبقه ظاهر است که زبان را از
ذکر غیر دوست در بند میکند و نفی خواطر طبقه
باطن است که نفس را از خواطر غیر دوست منع
می نماید ۵ عدل است لقوله تعالی ان الله یحب ا
لمقسطین و طبقات عدل و قسط دوام ربط
دل است با روحانیت شیخ و دوام ترک اعتراض
بر معاد بر حق جل و علا ربط دل با شیخ طبقه
ظاهر است تا در هر وقت توجه بروحانیت شیخ
فایده تواند گرفت و ترک اعتراض بر حق تعالی
طبقه باطن است تا دل سالک در مقام رضا با
حق دم تواند زد و یقین داند که هر چه حکیم
مطلق کند عین مصلحت وی در آن بود سؤال
اگر پرسند که نور در مراتب مذکوره چند رنگ است
گویم هفت رنگ یکی نور سبز که نتیجه اعمالیست
که از اعضا و جوارح صادر شود و این رنگ

اعم رنگهاست چون رنگ اکثر نباتات و برگهای
درختان ۱ نور کبود که اقربست بسبز در نمود و
علامت اطمینان و تزکیهٔ نفس ست که درین حال
بظهور آید در عالم مثال ۲ نور عالم سرخ مشاهده
شود ۳ نور زرد باشد ۴ نور سفید که صافی
تر از زرد است ۵ نور سیاه نماید در نظر سالکان
آگاه ۶ نور بی رنگ و این نور بی رنگ است
که بر لطائف حرانت سا بوحی تابد رباعی
ای دل که ترا بنور ذکر آهنگ ست ؛ زان نور
بهفت رنگ دل بی زنگ ست ؛ سبز است و
کبود و سرخ و زرد و سفید ؛ پس نور سیاه و
آخرش بی رنگ ست ؛ سوال اگر گویند که
ذاکر از مراتب چند ست گویم چهار ست
۱ مرتبهٔ میل ست که بزبان ذکر گویند نه بدل و
این مرتبه را مقام میل نیز گویند ۲ مرتبهٔ ارادتست
که افراط میل ست و ذاکر ذکر میگوید و بتکلف
دل خود را حاضر میگرداند ۳ مرتبهٔ محبت است
که افراط ارادتست و ذکر درین مقام مستولی
می شود و همگی دل را فرو میگیرد و ذاکر نمی تواند
که ذکر نگوید و بکار بیرونی مشغول شدن بتکلف
می تواند ۴ مرتبهٔ عشق است که افراط محبت
است و درین مقام مذکور بر دل مستولی گردد
چنانکه

چنانکه در مرتبهٔ پیشین نام معشوق بر دل مستولی
بود و در مقام عشق وقت باشد که نام معشوق را
فراموش کند بلکه هر چیز را که غیر اوست بلکه هر چه
عقل بپنجاه سال اندوخته باشد بیکدم همه را در
بسوزاند و عاشق را پاک گرداند و عاشق
وقت باشد که تحمل دیدار معشوق نتواند کرد
و چون ویرا بیند لرزه بر اعضای وی افتد و
سخن نتواند گفت و خوف آن باشد که بیفتد
و بیهوش گردد و این آتش عشق از راه چشم
بدل می آید بیت گر دل نبود وطن کجا
سازد عشق ؛ ور عشق نباشد بچه کار آید
دل ؛ و بعد از آنکه دل نازک و لطیف شود
گاه خوف آن می شود که بتجلی معشوق نیست گردد
و درین مقام است که عاشق از فراق راحت
و آسایش می یابد و همه روز در باطن با معشوق
میگوید و می شنود گاهی بلطفش می نوازد و گاهی
بقهرش میگدازد گاهی در بسط است و گاهی در قبض
اگر چه دیگران سبب آن ندانند و وقت باشد
که جمال معشوق همگی دل عاشق را فرو گیرد چنانکه
خود را هم نبیند و هر چه از و بدید آید از معشوق
بیندارد و با جمال معشوق عادت کند و از خوف
نیست شدن بیرون آید و چنان شود که اگر

معشوق را بیند از بیرون التفات نکند و جمال
خود باشد چه آنچه در میان دل وطن ساخته است
نزدیکتر از آنست که در بیرون است و دل با وی
انس و آرام گرفته است و اگرچه بیرون و اندرون
یکی اند و التفات به بیرون نمیکند یا بسبب آنکه
عاشق باتش عشق سوخته است و لطیف و
روحانی شده و جمال اندرونی هم بغایت لطیف
و روحانی گشته است بر نسبت به بیرون یا بجهت آنست
که عاشق نیست شده است و دوی مرتفع گشته
و در این مقام است که طلب برمیخیزد و فراق
و وصال و خوف و امید و قبض و بسط نمی
ماند و هر که عاشق نشد پاک نشد و بپاکی
نرسید و هر که عاشق شد و عشق خود را
آشکارا کرد هم پاک نشد چه آتشی که از راه
چشم بدل رسید از راه زبان بیرون کرد
و دل نیم سوخته او در میان راه بماند و از و
هیچ کاری نیاید والله اعلم بحقایق الامور
سوال اگر پرسند که تجلیات الهی چند است گویم
تجلیات اگرچه غیر متناهی است اما از روی
کلیت چهار است آثاری که بصورت جسمانیات
متمثل نماید. و افعالی که بصفتی از صفات فعلی
چون خالقیت و رازقیت. در مشاهده کامل
کامل درآید

کامل درآید و صفاتی که بصفات سبعه ذات
تجلی فرماید و ذاتی که بعد از تجلی فنا یابد و بر تو
عدم شعور بما سوی بر و تابد **سوال** اگر
گویند که ترجمان و سجده از که مانده و خادم امر ١
خلافت که بوده گویم که ترجمان و سجده از و
جبرئیل امین ع مانده و خادم امر خلافت حضرت
رسالت پناه بوده صلعم **سوال** اگر پرسند
که چوب لت که چوب طریق گویند از چه درخت
بوده و که بدنیا آورده و بپرورش کیست
گویم که چوب لت از درخت عود و یا مرد و یا
بید بوده بنا بر اختلاف روایت و آدم علیه السلام
که از بهشت بیرون آمده چوب لت در دست
او بوده و بپرورش حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب
الدین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب است
سوال اگر گویند که بر طالب چه نسبت است
و خصایل او چند است گویم که طالب باید که اول
از صحبت توانگران غافل و مرده دلان جاهل احتراز
کند بحکم فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و صحبت اهل
صلاح و ارباب قلوب بر متابعت و اصبر نفسک
مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه غنیمت دارد | در هیچ شکسته بچشم حقارت
ننگرد و اشارت اولیائی تحت قبائی نصیب

نصب عین سازد و یقین داند که این
قباب صفت بشریت است لا غیر پس باید که
هیچکس را بنظر حقارت نه بیند و در باطن یک
نفس از مراقبه خالی نباشد و یقین داند که
نفسی را بروی حقی است و او را از هر نفسی
حظی حظ او از نفس حیوة است و زندگی
و حظ نفس بر حضور او با حق سبحانه اگر
حظ خود بستاند و حق او نگذارد ظالم کرده باشد
و مستحق عقوبت بود اول از هر هفته روز پنجشنبه
و چهارشنبه روزه بدارد و از هر ماهی ایام
بیض و هر روزی سبعی یا نصف سبعی از
قرآن بخواند ۳ در وقت طلوع و غروب آفتاب
در جای خلوت رو بقبله ذکر کند ۴ طالب باید که
اوقات و ساعات خود در مستغرق کلمه لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گرداند ۵
باید که هر نفسی را نفس آخرین عمر خود تصور کند
۶ دل خود را از وساوس شیطانی و هوا و جهل
نفسانی و نفس خود را از ظلمت طبیعت پاک سازد
۷ مرغ روح خود را از بیضه بشریت و
قفس قالب خلاص دهد ۸ خود را باستان
ولایت و کرامت رساند و دامن خدمت
جت بر میان بندد و از سر از جیب
معافرت

مغافرت برکشد و عاشق وار روی بدرگاه
جانان نهد و عیاوار دست بر دنیا افشاند
و پشت بعقبی آرد و روی بمولی نهد و اگر صد
هزار تیر بلا بر جان وی زنند روی بنگرداند
و این معانی وی را دست ندهد مگر با آنکه کلمه
طیبه را ورد وقت خود سازد و بنیاد تمام
از سر هیبت و تعظیم بگوید بدل و زبان و در
گفتن این معنی را مرعی دارد که خداوندا
مقصود من توی و رضای تست و اگر خود را
درین معنی صادق بیند دست باز نگیرد که هم این
کلمه وی را صادق خواهد گردانید چه خاصیت
اگر دارد و از خاصیتهای این کلمه طیبه است
که سبزه طاعت در باغ هدایت بآب عنایت
پرورانند و از درخت طاعت گل معرفت
و محبت در دل ذاکران بشکفانند و طالب را
از هستی خود خلاص داده بحق رساند که
مقصد اقصی است و نهایت مقام اولیاست
و غایت غایتهاست و شریفترین کرامتهاست
این ذکر بدرقه راه طالبان است سرمایه
درویشان است زاد راه مسافران است
مرهم جراحتهای دردمندانست کشنده
عاشقان است مونس سرگشتگانست

دوای درد مسکینانست ؛ زنجیر شیفتگانست ؛
شربت مجروحانست ؛ همنفس بیدلانست آتش
دل دیوانگانست ؛ عطر مجلس انس است شراب
شوقست چراغ کلبهٔ بیچارگان است سماع
حلقهٔ محبت زدگانست ؛ بیمخانهٔ مستمندانست ؛
همنشین بیکسانست ؛ دوست بی نامانست ؛
کام بی کامانست مراد نامرادانست ؛ صیقل
دلهاست ؛ جلاء جانهاست ؛ غارت کننده
عقل است ؛ بباد بر دهندهٔ عمر است ؛ آتش
در زنندهٔ حس است ؛ بآب اندازندهٔ وهم
است ؛ باطل کنندهٔ خیال است خانه براندازندهٔ
فهم است ؛ ویران کننده عقل است چون
سر این کلمه بر دل تجلی کند آتش در مملکت
حس زند سلطنت عقل را بباد دهد
آیت لا تبقی ولا تذر در ولایت صاحب
خویش برغیر خواند وخصایل طالب دوست
۱۵
۱ آنکه در حق پیر صادق باشد ۲ امر پیر را
بکردن گیرد ۳ هرچه بشنود قبول کند ۴ فاش
نسازد سر ۵ مردم آزار نباشد ۶ از اهل
اعتقاد باشد ۷ بر پیر تسلیم شود ۸ بمال پیر
طمع نکند ۹ راست زبان باشد ۱۰ برهنگی
حق مرید شود سوال اگر پرسند که عارف
کیست

کیست گویم که عارف مهمانیست گرسنه دنیا را
لقمه کرده در دهن نفس نهاده وعقبی را
لقمه کرده در دهن دل نهاده واسرار
ومعانی را عیناً وغیباً لقمه کرده در دهن
جان نهاده آنگاه چون چیزی ندیده آواز
داده که هل من مزید واین کلمه عارف بسر
نیاید وهمواره گرسنه باشد واما دوزخ
بسر آید وباین مقام نیز بگفتن ذکر می رسد
سوال اگر گویند که راه بطریقت وبه نصیحت
وبمشاهده وبحضرت رسالت پناه وبحضرت حق
سبحانه وتعالی بچیست گویم که راه نیست بطریقت
مگر بشریعت وبه نصیحت مگر بخدمت وبمشاهده
مگر بمجاهده وبحضرت رسالت پناه هم مگر بسنت
وبخدای تعالی مگر بمتابعت اگر شریعت خواهی
اتباع اگر طریقت خواهی انقطاع واگر حقیقت
خواهی انقطاع بر سه چیز اعتماد مکن
بر دلی که زنگ گیر است ؛ وبر وقت که تغییر
پذیر است وبر عمر که همه تقصیر است توفیق
عزیز تر است ونشان او دو چیز است
اولش سعادت وآخرش شهادت
خوش عالمیست نیستی هر کجا باشی کس
نگوید کیستی دی رفت باز نیاید فردا

اعتماد را نشاید بیتی بر نیاید که از ما کسی را
یاد ناید رباعی دی آمدم و زمن نیامد
کاری و امروز زمن گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری نا آمده به
بدی ازین بسیاری سوال اگر پرسند
که مرید کیست گویم مرید کسی را گویند در عرف
که او را ارادت باشد لیکن در طریقت
مرید کسی را گویند که او را ارادت نباشد
بلکه از ارادت خود متجرد باشد بیت
وقتی که مراد دوست ناکامی ماست
پس خواستن مراد از خامی ماست
چون در ره عشق بی صفت باید رفت
ناموس و صلاح و زهد بدنامی ماست
آنکس که اسیر ننگ و نام است هنوز
اندر ره عشق ناتمامست هنوز دردا
که مرا دلیست کز آتش شوق عمریست
که می سوزد و خامست هنوز و بزرگان
گفته اند هر مریدی در حقیقت مراد است
از آنکه اگر حق تعالی مرید بودن او را نخواستی
او مرید نبودی از آنکه هرچه او خواهد شود
و هرچه او نخواهد نشود که ما شاء الله کان
و ما لم یشاء لم یکن و هر مرادی مرید است

و هو

9

امة یهدون بالحق و به یعدلون و گفت واجبست مؤمن را
که نصیحت مؤمن کند و بر شما باد که نصیحت کنید خلق
خدا را که نزد خدای تعالی فاضلتر از آن عملی نیست و هر که
دو حدیث یاد گیرد تا بدان عمل کند و به دیگری نیز یاد دهد
تا بدان کار کند بهتر باشد مر او را از عبادت شصت
ساله بدانکه علما را اختلافست درین که احتساب که عبارت
از امر به نیکی و منع از بدی کردن بود واجب عینی است
که بر هر مرد مؤمنی و زن مؤمنه و ارتکاب آن لازم بود
و یا واجب کفاییست که بر همه واجبست اما به ادای کار
بعضی از کردن دیگران ساقط میشود و بعضی بدان
رفته اند که واجب [illegible] است و بعضی بران رفته اند
که واجب [illegible] است که بر هر کسی که
جامع شرایط وجوب آن بود واجب بود و بر کسی که
جامع شرایط آن نبود واجب نبود و شرایط وجوب آن [illegible]
چهار است اول باید که امر کننده و نهی نماینده عالم
و تمیز معروف از منکر کند دوم مصر بودن مأمور و منهی بر
ترک واجب و گناه و عدم [illegible] علامتی از وی که
دلالت کند بر باز ایستادن وی از آن سوم باید که عقل
تجویز کند اثر امر و نهی را در آن چهارم ضرر مالی یا بدنی
یا بعرضی بدان امر کننده و نهی نماینده یا بر یکی از
مسلمانان بسبب امر و نهی باید که نرسد حکایت
آورده اند که از حضرت حق سبحانه و تعالی وحی رسید

بر فرشته که فلان شهر را زیر و زبر کن و جمیع اهل آن شهر را
هلاک ساز فرشته گفت الهی فلان عابد در آن شهر است
و طرفة العین در تو عاصی نشده او را نیز هلاک کنم خطاب
آمد که آری او را نیز هلاک کن که بلای این خواهد بود بجهة
آنکه هرگز از معصیت ایشان روی ترش نکرده بود و
روایت که حق تعالی بشعیب پیغمبر وحی فرستاد که من عذاب
خواهم کرد چهل هزار تن از بدان امت ترا و شصت هزار
از نیکان ایشانرا شعیب گفت خداوندا بدان خود
مستوجب عذاب هستند اما نیکانرا چرا عذاب کنی جواب آمد
که از آن نیکانرا عذاب کنم که با بدان مساهله کردند
و بر اهل معاصی خشم نگرفتند و ایشانرا ازان باز
نداشتند نظم گر نه [illegible] دین و ایمانست

جانب امر و نهی فرمانست

امر و نهی از صفات رحمانست

ملک اسلام را نگهبانست

هر که دارد هوای دین درست

هست بیزار منکر منکر

امر معروف باشدش مقصود

تا که راضی کند خود معبود

دارد از هر کسی نکویی [illegible]

با بدی بدان چو دوست [illegible]

[illegible]